و عمدة العارفين و زبدة الفق

...امل العلم الجليل الشيخ
محمد بن الحسن ... ... طلحلی سیدم و
از جمله مصنفات ... کافیه شافیه که نامش
بدایة الهدایة است دیدم که ... روضه ایست از بهشت آیین و
دوحه ایست پر از علم و یقین که بهار هر ورق سرمایه طراوت گلستان
چلهای آرزومندان را در عهده گرفته و انوار مشاعل مسائلش قواعد
شرایع ارشاد را روشن تر ساخته و آثار مطاوی فیض قرائن دروس
و لمعه و سائر مختصرات را مدکرده هیای قلمی نیست و نه حرف برقات
توصیف آن نارسا و جام طویل الذیل الفاظ در بر تعریف آن
کوتاه ففی کل سطر منه روض من المحسن و فی کل نظر منه عقد من اللئالی
... این رساله والیه بزبان عربی سمت تحریر یافته و بعضی را
که لغت فارسی مألوفه و مألوف بوده باشد از آن چندان بهره
و تمتعی میسر نیست و بعضی برادران ایمانی پاکیزه خصال حمیده
... وسطه مودت که با این فقیر حقیر داشت التماس
... ترجمه آن بزبان فارسی نمود تا بفهم اهل این دیار بیان
نماید تا همگی عوام از آن حظوظ و بهره مند گردند بنابر آن اقدام نمود

۲ الفقه حلا
۲۵۹

و عمدة العارفين و زبدة الفق

...امل العلم الجليل الشيخ
محمد بن الحسن ... ... طلحلی سیدم و
از جمله مصنفات ... کافیه شافیه که نامش
بدایة الهدایة است دیدم که ... روضه ایست از بهشت آیین و
دوحه ایست پر از علم و یقین که بهار هر ورق سرمایه طراوت گلستان
چلهای آرزومندان را در عهده گرفته و انوار مشاعل مسائلش قواعد
شرایع ارشاد را روشن تر ساخته و آثار مطاوی فیض قرائن دروس
و لمعه و سائر مختصرات را مدکرده هیای قلمی نیست و نه حرف برقات
توصیف آن نارسا و جام طویل الذیل الفاظ در بر تعریف آن
کوتاه ففی کل سطر منه روض من المحسن و فی کل نظر منه عقد من اللئالی
... این رساله والیه بزبان عربی سمت تحریر یافته و بعضی را
که لغت فارسی مألوفه و مألوف بوده باشد از آن چندان بهره
و تمتعی میسر نیست و بعضی برادران ایمانی پاکیزه خصال حمیده
... وسطه مودت که با این فقیر حقیر داشت التماس
... ترجمه آن بزبان فارسی نمود تا بفهم اهل این دیار بیان
نماید تا همگی عوام از آن حظوظ و بهره مند گردند بنابر آن اقدام نمود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب ترجمه هدایه
شماره اختصاصی (۷۰۹) از کتب اهدائی
شماره ثبت کتاب ۲۱۱۰۹۳
۷۰۹
۲۱۱۰۹۳

۲ الفقه حلا

و عدة العارفين و زبدة الفاضل

[illegible] امل العالم الجليل الشيخ
محمد بن الحسن [illegible] فخر الجلى سيدم و
از جملهٔ مصنفات [illegible] كافيه شافيه كه نامش
بداية الهداية است [illegible] روضه ايشان بهشت آيين
دوده ايست پر از علم و يقين كه بهار هر ورق ش سرمايه طراوت گلستان
دلهاى آرزومندان را در عهده گرفته و انوار مشاعل مسائلش قواعد
شرايع ارشاد را روشن تر ساخته و آثار سطاوى فيض قرينش دروس
لمعه و بيان را مختصر و اتمام كرده تهاى قلمى نيست و نه حرف برطاقت
توصيف آن نار ساوجا م طويل الذيل الفاظ دربر تعريف آن
كوتاه ففى كل سطر منه روض من المحسن و فى كل نظر منه عقد من اللآلى
[illegible] اين رسالهٔ والا به زبان عربى سمت تحرير يافته و چون
كه لغت فارسى ملفوظ و مالوف بوده باشند زنان چند تن از
[illegible] بيشتر نيست و كم برادران ايمانى پاكيزه خصال حميده
[illegible] وسيلهٔ مودت كه با اين فقير حقير داشت التماس
[illegible] ترجمه آن را بزبان فارسى نمودند تا بفهم اهل اين ديار بيان
[illegible] تا همگى عوام از آن محظوظ و بهره مند گردند بنابر آن اقدام نمود

آن را در رشته تحرير كشيد و [illegible] عبارات [illegible] تصحيح
بتوضيح بود بعضى را در اصل [illegible] بعضى را در حاشيه توضيح
آن نموده و آنچه مسائل خلافى است چون درين رساله مذكور نشده
و ما نقل بعضى اقوال علما را در آنها و ترجيح هر طرف كه باعتقاد فقير
ترجيح داشته باره در حاشيه اشاره نموده و اما آنچه كه شيخ رحمه الله
در توضيح مسائل و اقوال علما و سخن طرفين در بعضى كتابهاى
خود ذكر كرده ما نيز در شرح كبير كه نامش مفتاح البدايه است
بتمام نقل نموده ايم و هيچ چيز از مسائل خلافى از آن شرح بيرون
نرفته مگر پاره از افادات كه مناسب مقام نبود است و همچنين
هر جا كه در مسائل باعتقاد اين فقير خللى بوده در حواشى اشاره بآن
نموده مگر چيزى كه مناسب مقام نبود بحمد الله و المنة كه سعى
مبذول داشته كه در مواضع اشتباه دقيقه از دقايق جهد و
اهتمام فرونگذاشته اميد كه حق تعالى توفيق اهل ايمان و اعاظم
ارباب ايقان را همه ايد فوايد اين ترجمه نفع سازد و ثواب
آن را بروزگار اين خاكسار گشته كار لاحق گرداند بحق محمد و آله

جلاله كه پروردگار عالميان است و درود نامحدود بر محمد و آل محمد كه پاك
و پاكيزه اند از عيب و نقصان اما بعد پس چنين گويد محتاج بسوى خداوند
غنى محمد بن الحسن الحر العاملى كه بتحقيق التماس كردند از من جماعتى از برادران
مؤمنين و طالبان حق يقين كه جمع و تاليف كنم از براى ايشان آنچيزى كه
توانم جمع كرد از واجبات و محرمات كه نص داشته باشد و داخل نسازم
با آن واجبات و محرمات مگر پاره از مستحبات پسنديده و مكروهات
نامرغوب و مباحات مطلوب كه دانسته شود از احاديث ائمه اطهار
بطريقى كه مشتمل باشد بر مختصر بر فايده پس شروع كردم در آن براى رضاى
جوينى خداوند عالميان از رغبت در نفع رسانيدن از براى اهل زمان
زيرا كه يقين كردم كه اجابت كردن برادران دين و طالبان حق
يقين از جمله لوازم و واجبات است و دانستم كه ترك كردن اجابت
ايشان از بدترين گناهان و محرمات است و بتحقيق كردم كه بسيار است
فايده اين رساله و پيش دستى نكرده است بر من كسى درين مقاله
ناميدم آن را بداية الهداية و اميد دارم از كرم دايم الفضل على البريه
كه نفع رساند بسبب اين رساله و چيزى هر مبتدى تازه شروع كننده
و هر متوسط ميانه را و هر منتهى آخر رسيده را و شريك باشد در ثواب
بكسى كه رجوع نمايد بدين و راه يابد بدين و اعتماد كند بدين و كسى
خواهد كه مطلع گردد بر اكثر احكام و بيشتر از مسائل حلال و حرام
كه ظاهر ميشود از احاديث ائمه انام عليهم السلام پس بايد كه رجوع نمايد

بکتاب مستطاب که نامش تفصیل وسایل الشیعه است یا بکتاب فهرست کتاب
تفصیل وسایل الشیعة که تالیف کردیم برای فهرست کتاب مذکور یا بکتابی که
نامش کتاب هدایة الامة است وخداست دهنده توفیق ومدد کننده
ورفیق در همه آسانی وسختی وبراوست توکل ما در هر بابی واز اوست الهام
کردن بصواب مقدمه واجبست بر هر که بالغ وعاقل باشد اقرار کردن بوجود
حضرت واجب الوجود وبیکانکی ذات مقدس او وبعدالت وبحکمت وکمال
او وعلم وقدرت او وواجبست که پاک ونه عیب دانند ذات وصفات او را
وپاکیزه بودن او را از کمی وزیادتی وواجبست اقرار کردن بباقی صفات کمال
خداوند عالمیان که در قران مجید ودر احادیث ثابته منقوله از ائمه دین
سلام الله علیهم اجمعین مذکور شده است وواجبست اعتراف کردن
بمعاد جسمانی وحشر ونشر خلایق در قیامت بر رنگی که احرت باشد
وزنده شدن بعضی از خالص الایمان وکافران محض ومنکران دین
مبین ودر زمان رجعت پیشوایان دین که قیامت کوچک وزمان
رجعت اهل یقین است در دنیا وواجبست اعتقاد کردن
شدن وتازه بهم رسیدن این عالم که حالا هست بعد از آنکه اول
نبوده وواجبست اعتقاد کردن بباطل بودن بجبر وتفویض و
ما لا یطاق وواجبست اقرار کردن باینکه بهشت ودوزخ حالا
موجودند وهستند وهمیشه موجود خواهند بود وهرگز
برطرف نخواهند شد بعد از آنکه قیامت شود وواجبست اعتقاد
کردن

کردن به پیغمبری پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که
پسر عبدالله پسر عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است وواجبست
اعتقاد کردن بامامت دوازده امام که اول ایشان علی بن ابی طالب است
بعد از آن پسرش امام حسن بعد از آن برادرش امام حسین بعد از آن
امام پسرش امام زین العابدین علی بن الحسین بعد از آن پسرش امام محمد
باقر بعد از آن پسرش امام جعفر صادق بعد از آن پسرش امام موسی کاظم
بعد از آن پسرش امام علی بن موسی الرضا بعد از آن پسرش امام محمد تقی
بعد از آن پسرش امام علی نقی بعد از آن پسرش امام حسن عسکری
بعد از آن پسرش امام محمد بن الحسن صاحب هذا العصر والزمان
صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که معجزات بسیار ونصهای متواتر
بیشمار در باب هر یک از ایشان در کتابهای شیعه نقل شده ودر
اکثر کتابهای سنیان وجمیع مخالفان نیز مذکور است واکثر آن معجزات
در میان مردمان مشهور است وواجبست اعتقاد کردن باینکه پیغمبر و
ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین همه پاک وپاکیزه اند از گناهان بزرگ
وکوچک پیش از امامت وبعد از امامت همیشه وهرگز گناهی
از ایشان صادر نشده از اول عمر تا آخر عمر وواجبست اعتقاد کردن
باینکه فرض است طاعت وفرمان برداری ایشان در جمیع آداب طلبکاران هم
در اعتقادات دینیه وهم در عبادات شرعیه وواجبست اعتقاد کردن
باینکه امام زمان که امام دوازدهم است وصاحب این زمان است از بیم

خلق وکمی مددکاران وبسیاری دشمنان از نظر خلایق پوشیده وپنهان
است تا وقتی که مصلحت الهی تقاضای ظهور آنحضرت کند البته بیرون می آید
وظاهر میشود وظاهر میسازد حق را وآشکارا مینماید عدالت را ودنیا را
از داد وعدل پر میسازد همچنانکه از ظلم وجور پر شده باشد وواجبست
اعتقاد کردن باینکه جمیع پیغمبران وپیشوایان دین بهتر وفاضلتر اند از
همه ملایکه بلکه ملایکه نیز از جمله خادمان بارگاه وملازمان درگاه
ایشانند وواجبست اعتقاد کردن باینکه دشمنان ومخالفان مذهب ایشان
کافرند بلکه عذاب ایشان از عذاب باقی کفار بیشتر خواهد بود وواجب
است اعتقاد کردن بجمیع احکام دینیه ومسائل حلال وحرام شرعیه
که ثابت ومنقول باشد از جانب ائمه علیهم السلام وواجبست اعتقاد کردن
باینکه طلب کردن علم بواجبات ومحرمات واجبست از حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین واز کسی که از ایشان نقل وروایت
میکرده باشد وواجبست اعتقاد کردن باینکه توقف واحتیاط واجبست
در جای که علم ویقین نباشد ودر حکمی که از جانب ائمه دین نرسیده
باشد وواجبست اعتقاد کردن باینکه جایز نیست عمل کردن برای
وگمان خود در نفس احکام شرعیه وهمچنین جایز نیست عمل کردن
باجتهاد وضابطهای اصولیه وهمچنین جایز نیست عمل کردن
بگفتهای غیر امام معصوم در آنچیزی که در باب آنچیز حدیث
صریحی نقل نشده باشد از ائمه دین علیهم السلام وواجب است

مثل شیر وآب پستان وغیر آن وجایز نیست بآب مضاف که آنرا آب مطلق وخالص
نگویند وجایز نیست آشامیدن چیزهای که روان باشد مانند عرقها
وشربتها در حال اختیار هر گاه افتاده باشد در آنها نجاستی هر چند
آن چیز وافر وبسیار باشد وجایز نیست کافر فهمودن پسر مانند سگ
وخوک وکافر مگر آنکه بقدر کر باشد یا زیاده وجایز نیست کافر فهمودن
آب غیبی برخصت صاحب آب این فصل در بیان احکام وضو ساختن
است بدانکه چیزی که وضو را میشکند وبهم رسیدن یقین در شکننده وضو
بیگمان وبی شک دانان وآنچه وضو را میشکند بول است وغایط و
بادی که از موضع عادت بیرون آید وجنب شدن بمجامعت کردن پیش
زن وخوابی که بر گوش زیادتی کند واز شنیدن باز دارد وحیض و
استحاضه ونفاس ویقین داشتن شکننده وضو وشک در اینکه
بعد از آن وضو ساخته یا نه وواجبست وضو ساختن برای نمازها
ومانند مثل طواف خانه کعبه که واجب باشد ودست گذاشتن بخط مصحف
اگر واجب باشد این فصل در بیان آداب بیت الخلا رفتن است
بدانکه وواجبست در بیت الخلا رفتن پوشانیدن فرج پیش وپس
خود را از نظر کسی که حرام باشد نظر کردن او بسوی عورت آنکس
وحرام است نظر کردن بعورت مسلمانی که حلال نباشد بر اینکس نظر
بر ایشان انداختن یا بجا معتکردن وحرام است که در وقت بول
کردن یا غایط کردن روی خود را یا پشت خود را بقبله کند

خواه در صحرا باشد و خواه در بناهی باشد و واجبست پاک کردن محل بول
و مخرج غایط کم اگر آلوده شده باشد با آب خالص و اگر مخرج غایط آلوده
نباشد با غیر آب نیز پاک میشود مانند سنگ و کلوخ و لته و غیر آن
و واجبست برطرف ساختن نجاست از برای نماز کردن و مانند آن مگر
آنچیزی را که بخشیده شده است چنانکه خواهد آمد بعد ازین و واجبست
نگاه داری رخت و بدن خود از چکیدن بول مگر در آنچیزی که
بخشیده شده است و حرام است پاک کردن خود بنان و خاک کربلا
و واجبست پاک کردن بول بقدر دو برابر آبی کم بر سر آلت است یا زیاده
از دو برابر با آب نه بغیر آب و لازم نیست که مخرج غایط را البته با آب بشوید
هرگاه آلوده نشده باشد بلکه کافیست سه سنگ یا سه کلوخ یا سه لته
و مانند آن را بر آن موضع بمالد تا پاک شود و واجبست شستن بیرون
محل بول و غایط آمدن نه اندرون آن فصل در بیان احکام وضو
ساختن و آداب آنست بدانکه واجب میشود وضو ساختن برای نماز
واجب و طواف واجب و همچنین واجب میشود هر یک ازین سه چیز
بجهت نذر کردن یا عهد کردن یا قسم خوردن و حرام است داخل نماز
شدن بی طهارت گرفتن و بی وضو و غسل و تیمم کردن هرچند
از روی تقیه و هم ضرر رسیدن باشد و باطل است نماز کردن بدون
طهارت کردن خواه دانسته کرده باشد و خواه بفراموشی و واجبست
طهارت کردن وقت داخل شدن وقت نماز و جایز است پیش از وقت نماز

وضو ساختن

وضو ساختن بلکه پسندیده تر است و واجبست در وضو ساختن نیت کردن
در اول یا بکه شروع در آن کند بعد از آن روی خود را بشوید بعد از آن
دستهای خود را بشوید بعد از آن مسح سر نماید بعد از آن مسح پشت پاهای
خود کشد از سر انگشتان پاها تا بیخ ساق پا و واجبست که در شستن
روی ابتدا از بالای روی نماید و در شستن دستها ابتدا از مرفقها نماید
و واجبست که در مسح کردن سر و پاها مسح بتری آبی نماید که از باقی
مانده تری وضو باشد نه با آب تازه و واجبست مسح کردن سر بر پوست
پیش سر یا موی پیش سر باشد نه چیزی دیگر بر حایل و مانعی در وقتی
که اختیار داشته باشد و واجبست در وقت وضو ساختن تمام رو را
شستن و تمام دستها را شستن و واجب نیست در مسح کشیدن تمام سر
را مسح کردن و تمام پشت پاها را مسح کشیدن و واجبست حرکت دادن
چیزی که مانع رسیدن آب باشد بپوست مثل انگشتر نه موی که بر آنجا
باشد و جایز نیست شستن پاها بجای مسح کردن و مسح کردن بر موزها
و لبراست یک مشت آب برداشتن برای شستن هر عضوی در وضو و حرام
است سه مرتبه شستن عضو در وضو مگر جائی که تقیه باشد
و واجبست بجای آوردن وضو پی در پی و باطل میشود وضو با خشک
شدن عضوی که بیشتر شسته باشد بسبب پس انداختن عضوی
دیگر پیش از تمام شدن وضو و واجبست ترتیب در شستن اعضای
وضو باین طریق که اول بعد از نیت کردن روی خود را بشوید بعد از آن

دست راست را و بعد از آن دست چپ را بعد از آن مسح سر نماید بعد از آن
مسح پاها کند و در مسح کردن پاها ترتیب واجب نیست پس جایز است
که هر دو پا را بیکبار مسح نماید و واجبست کم برگردد و وضو را از سر
بگیرد که بخلاف ترتیب عمل کرده باشد خواه دانسته بخلاف ترتیب
عمل نموده باشد و خواه نادانسته هرگاه پیش از خشک شدن اعضای
وضو بخاطر رسد و بیادش آید که مخالف ترتیب کرده و جایز نیست
که دیگری او را وضو دهد یا غسل دهد یا تیمم دهد مگر در حالت
اختیار اما ریختن آب بر اعضای وضو ساز نک مکروه است و جایز نیست
مسح کردن بر اعضای وضو در جائی که باید شستن و جایز نیست
رسانیدن عضوی از بدن خود بخط قرآن مجید بی وضو و بی غسل
و بی تیمم و کسی که ترک نماید شستن عضوی را از اعضای وضو و هنوز
عضوی بیشتر خشک نشده باشد پس باید که بشوید آن را و باز آن
عضو و بعد از آن را هم بشوید بترتیبی که مقرر است و حرام است
وضو ساختن با آب نجس و اگر بسازد وضو باطل باشد و جایز نیست
وضو ساختن با آب غصبی و همچنین غسل کردن دانسته فصل
در بیان فضیلت مسواک کردن و حمام رفتن و دارو کشیدن و بعضی
از سنتهای دیگر بدانکه سنت است مسواک کردن در نزد هر وضو
ساختن و نزد هر نمازی که باشد و سنت است داخل شدن حمام
با لنگ و حرام است نظر کردن بعورت مؤمن نه کافر و حرام است

تراشیدن

تراشیدن ریش و سزاوار نیست که ترک دار و کشیدن نماید زیاده از بیست
روز یا ترک دار و کشیدن پشت فرج و ظهار کند بیشتر از چهل روز
برای مردان و بیست روز برای زنان و جایز نیست تفحص کردن عیبهای
مؤمن و دست از پی لغزشهای مؤمن بردن و سزاوار است که جامه
و بدن از نجاست و کثافت پاکیزه نگاه دارد و خود را ابیار باید و دارو
کشد و رنگ و حنا بندد و سر مه کشد و مرد سر بتراشد و شارب کمند
و ناخن بگیرد و بوی خوش بکار برد و روغن بر بدن بمالد و از ریش
بگیرد و از ریش هرچه زیاده از یک قبضه باشد کوتاه نماید فصل در بیان
احکام جنب شدن و آداب غسل کردن بدانکه واجبست غسل کردن
بر مرد و زن بسبب جماع کردن در پیش زن هرگاه آن مقدار مرد که
ختنه میکنند بفرج زن فرو رود خواه منی آید و خواه نیاید
و واجبست غسل کردن بسبب بیرون آمدن منی از فرج خواه در بیداری
باشد و خواه در خواب خواه بجماع کردن باشد و خواه بی جماع
پس اگر چیزی از فرج بیرون آید و نداند که منی است یا غیر منی
پس ملاحظه نماید اگر بقوت و جهیدگی و سستی بدن و
لذت یافتن بیرون آمده منی است و غسل کردن واجبست و اگر نه
چنین باشد منی نخواهد بود و غسل واجب نباشد فاما خوابیدن
جماع کردن و لذت یافتن تنها کافی است و غسل بر او واجب باشد
و واجبست غسل کردن هرگاه کسی با بدمنی را بر بدن خود یا جامه
که خود تنها می پوشیده باشد نه دیگری و واجبست غسل جنابت

برای نماز کردن و مانند آن مثل برای روزه واجبی داشتن و طواف
خانه کعبه کردن و جایز نگردان نیست جنب را داخل شدن مسجد الحرام
در مکه معظمه و مسجد رسول صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه
شدن و جایز نیست درنگ کردن و ایستادن جنب در باقی مسجدهای
دیگر و چیزی که داشته باشد در آنها گذاشتن و جایز نیست که
جنب چیزی از بدن و اعضای خود را بخط مصحف رساند یا از سورهای
که در آنها سجده کردن واجبست بخواند یا گوش بخواندن آنها دهد
دانسته بقصد شنیدن آنها و واجبست وقت غسل کردن نیت
کردن در اول غسل و بعد از نیت سر و کردن را شستن نیت
تمام بدن را شستن و احتیاط در آنست که اول جانب راست را
بر جانب چپ مقدم دارد و واجبست رسانیدن آب غسل بجمیع
ظاهر بدن و بیخ موها و حرکت دادن چیزی که مانع رسیدن آب
ببدن باشد مثل انگشتر و موی و غیر آن و واجبست ترتیب شستن
اعضای غسل باین طریق که بعد از نیت غسل اول سر را با گردن
بشوید تا چنبر گردن پیش از شستن بدن و اگر بدن را پیش
از سر و گردن بشوید واجبست که بار دیگر بدن را بعد از شستن
سر و گردن بشوید تا ترتیب بعمل آید و واجبست که غسل از سر گیرد
هرگاه در اثنای غسل کردن حدث از وی صادر شود هر چند که آن
حدث سبب وضو باشد و اگر کسی بیکدفعه نیت غسل کند
و بی فاصله بآب فرو رود کافی است و احتیاج بترتیب نیست و واجب نیست

در غسل

در غسل ترتیبی پی در پی شستن اعضای غسل بلکه فاصله کردن
در میان اعضای غسل ضرر ندارد و کسی که فراموش کند غسل
جنابت را یا نداند که جنب شده یا نه و همچنین نماز کرده باشد و روزه
گرفته باشد پس بر او لازم است که آن نماز و روزه را اعاده کند و
جایز است که دست خود را تر کرده و ببدن خود مالیدن در جای
که چیره کردن واجب باشد و مانند آن هرگاه شستن آنجا ممکن نباشد
خواه در وقت وضو ساختن باشد و خواه در وقت غسل کردن و
جایز است که بیک نیت چند غسل را داخل هم سازد یا یک غسل
کند و باقی را ترک نماید دانسته و کافی است غسل کردن از وضو
ساختن هر چند که غسل سنت باشد مثل غسل جمعه و مانند
آن که نماز بهمان غسل بتواند کرد و با غسل وضوی در کار نیست
فصل در بیان احکام حیض بدانکه واجبست غسل حیض کردن
بسبب دیدن حیض بعد از پاک شدن از حیض و شناخته
میشود خون حیض از خون بکارت باینکه خون بمیان پنبه فرو رفته
باشد پس اگر فرو رفته باشد در پنبه زن ترک نماز کند و افطار روزه
نماید و اگر خون بر بالای پنبه طوق زده باشد و بمیان پنبه فرو نرفته
باشد پس آن خون بکارت است و زن خون حیض نماز را ترک نماید و
بخورد و غسل بر او واجب نیست مگر اینکه زن جنب باشد و خون حیض
گرم است و سیاه است و تندی و سوزش دارد و خون استحاضه

زرد است و سرد است و عمل میکند زن استحاضه دار بتمیز کردن چون
یعنی فرق کند و جدا سازد حیض را از استحاضه بسیاهی و زردی و گرمی
و سردی و تندی و سوزش پس اگر آن خون گرم و سیاه و تند و سوزش
دار باشد حیض است دست از نماز و روزه بدارد و اگر زرد باشد و سرد
خون استحاضه است عمل استحاضه کند و نماز کند و روزه بگیرد مگر
اینکه عادت مقرری برای خود قرار گرفته باشد بموافق بودن دو ماه
پیاپی یا بیشتر محکم تر است و از تمیز کردن بگرمی و سردی و زردی
خون زیرا که البته زردی و تنگی و پژمردگی خون در روزهای عادت
مقرری حیض خون حیض است و در غیر روزهای عادت مقرری حیض
خون استحاضه است پس از این جهت است که عادت مقرری برای زن
در دیدن خون حیض در دو ماه پیاپی یا بیشتر قوی تر است از
تمیز کردن او بگرمی و سردی و زردی خون و رجوع میکند زنی که
صاحب عادت مقرری باشد بهمان عادت مقرری خود که در هر ماهی
داشته و خون حیض میدیده یا دایم آمدن خون و گذشتن از ده
روز یعنی هرگاه زن صاحب عادتی مقرری خون حیض در زمان
عادت مقرری خود ببیند و همچنان خونش می آمده باشد پس
درین صورت رجوع بعادت مقرری که داشته همان روزهای عادت
مقرری را حیض داند و باقی روزهای کم از زمان عادت مقرری
او زیاده باشد عمل استحاضه کند خواه رنگ خون بصفت حیض بود

باشد

باشد و خواه نبوده باشد اگر خون دیدنش از ده روز نگذشته باشد
و اگر از ده روز میگذشته باشد پس همه ده روز را حیض داند زنان
عادت تنها را و رجوع نماید زنی که اول بار خون حیض بیند یا زنی
که چند بار مکرر دیده باشد اما فراموش کرده باشد وقت را یا
عدد روزها را بتمیز کردن خون بگرمی و سردی و سیاهی و زردی
با گذشتن از ده روز یعنی زنی که اول بار دیدنش باشد خون حیض
دیدن و یا چند بار دیده و فراموش کرده باشد زمان و عدد روزهای
حیض خود را درین صورت رجوع بر تمیز کردن و جدا نمودن خون
حیض از خون استحاضه باین طریق که نگاه کند بخون هر چه بصفت
حیض باشد یعنی هر چه گرم و سیاه و با سوزش باشد و از جانب
چپ فرج آید خون حیض داند و در زمانی که چنین آید ترک
نماز و روزه کند و شوهرش نزد او نرود و پیش او و هر چه که بصفت
استحاضه باشد یعنی زرد و سرد و تنک باشد و از جانب راست
آید خون استحاضه داند و در زمانی که چنین آید عمل استحاضه کند و
نماز کند و روزه گیرد و منع شوهرش در پیش نکند و اگر فرق و
تمیز نتواند کرد و عاجز باشد از تمیز کردن پس درین صورت زنی
که چند بار خون حیض دیده اما زمان و عدد روزهای حیض
خود را بتمام فراموش کرده باشد رجوع نماید بلحادیثی و روایتهای
که هست در کتابها حدیث بآن عمل نماید و زنی که اول بارش باشد

حیض دیده و رجوع کند بعادت مقرری زنان خویشان خود و اگر زنان
عادت مقرری ایشان نیز بر خلاف یکدیگر باشد پس در این صورت
کرده بلحادیثی که از اهل البیت علیهم السلام برای حکم ایشان منقول شده و فراموش
آن احادیث اینست که شش روز یا هفت روز در هر ماهی از حیض خود
حساب کند یا سه روز در ماهی و ده روز در ماهی دیگر از حیض خود حساب
کند و همین روزها را زمان حیض داند و ترک نماز و روزه نماید و بعد
از پاکی روزه را قضا کند و قضای نماز معاف است و در باقی روزهای
دیگر اگر خونی بیند عمل استحاضه کند و ترک نماز و روزه نکند و کمترین
زمان دیدن خون حیض سه روز است و بیشترین زمان دیدن آن
ده روز است و کمترین زمان پاکی میان دو حیض دیدن ده روز
است یعنی هر خونی که زنی به بیند و کمتر از سه روز باشد احتمال
خون حیض نمی رود و اگر زیاده از ده روز خونش یکسر شد باز احتمال
خون حیض ندارد و اگر از آن وقتی که خون حیض دیده و تا آمدن
خون حیض دیگر کمتر از ده روز فاصله نباشد بلکه عمل استحاضه
کند اگر خون بیند بعد از پاک شدن از حیض پیش از ده روز
گذشتن و جایز است بودن سه روز خون حیض تا مدت ده روز
یعنی اگر زنی یک روز یا دو روز خونی بیند و برطرف شود و باز پیش
از ده روز گذشتن خونی بیاید مجموع این ده روز را روزهای آن خون را

دیده باشد با این روز که این خون را دیده ده روز نگذشته باشد همه این ده روز
زمان حیض باشد و اگر خون حیض با خون دیگر که از زخمی یا دملی آید
مشتبه شود و نداند که این خونی که می آید از خون حیض است یا خون زخم
و دمل پس در این صورت پنبه در فرج گذارد و بعد از لحظه بیرون آورد
و نگاه کند اگر از جانب چپ فرج او آلوده باشد حکم خون حیض دارد
و اگر از جانب راست آلوده باشد حیض نباشد بلکه از زخمی باشد و غسل واجب
نیز غیر آن و اگر نیز چنین باشد حیض نباشد بلکه از زخمی باشد هرگاه بایست خونش
نباشد و استبرا میکند زنی که حیض داشته باشد هرگاه بایست خونش
پیش از گذشتن ده روز باین طریق که پنبه داخل فرج خود نماید
و بعد از لحظه بیرون آورد پس اگر خونی نه بیند غسل کند و اگر
بیند صبر کند تا خوب خاطر جمع شود یک روز یا دو روز چنین کند
نه زیاده و حرام است جماع کردن با زن حیض دار در پیش او تا پاک شود
و همچنین زنی که تازه زائیده باشد و زمان نفاسش نگذشته باشد
نه زنی که استحاضه داشته باشد و خونی که بیند زن پیش از نه سالگی
یا بعد از پنجاه سالگی و آن زن از جماعت قریشیه یا از طایفه نبطیه نباشد
خون حیض نباشد و اگر یکی آن زن یکی از این دو قبیله باشد احتمال
میرود که تا شصت سالگی حیض به بیند و خونی که می آید از فرج
زن پیش از زائیدن طفل در حالت درد کشیدن زن آن خون حیض
نباشد و خون نفاس هم نیست بلکه خون استحاضه است و عمل
استحاضه کند و حرام است خورانیدن دوائی بزنی که خون حیضش برطرف

شده باشد و غمی آمده باشد و احتمال آبستن شدن آن زن باشد
حرام است بر زن حیض دار داخل مسجد مکه و مسجد مدینه شدن
و درنگ کردن در مسجدهای دیگر و گذاشتن چیزی در مسجدها و
خواندن سورهائی که سجده واجب میشود و رسانیدن بدن خود بخط مصحف
و نماز کردن و روزه گرفتن و طواف خانه کعبه کردن و قضا میکند روزه را
نه نماز را و قضا میکند نماز را اگر در اول وقت نماز بقدر طهارت کردن
و نماز کردن پاک بوده و بعد از آن حیض دیده یا آنکه در آخر وقت نماز
بقدر طهارت کردن و نماز گذاردن پاک شده و کاهلی نموده باشد هر چند
که بقدر غسل کردن و یک رکعت نماز گذاردن باشد و لی عذر شرعی
تدارک آن نماز کرده باشد و صحیح نیست اعتکاف نشستن زن حیض
دار و طلاق دادن او مگر زنی که استثنا شده است در شرع
شریف چنانکه در کتاب طلاق خواهد آمد فصل در بیان اقسام
استحاضه و احکام آن بدانکه بعضی احکام استحاضه پیش از این در فصل حیض
گذشت مذکور شد و واجب است که ترک نماید زن استحاضه
دار نماز گذاردن را در روزهای که خون حیض می بیند پس
اگر خون زن استحاضه دار سوراخ کند پنبه را یعنی خونش
از پنبه درگذرد و خون روان شود و بلته که بر بالای پنبه
میگذارد برسد و واجب است بر آن زن که یک غسل برای نماز
ظهر و عصر بکند و یک غسل برای نماز شام و خفتن بکند و جمع کند

میان وقت هر دو نماز و یک غسل دیگر در وقت نماز صبح بکند برای نماز
صبح و این قسم خون را خون استحاضه کثیره میگویند بجهت آنکه در خون
استحاضه از این قسم بیشتر و بالاتر نمی باشد و اگر خون سوراخ کند
پنبه را و روان شود یعنی همان پنبه تنها را غرق خون کند و بلته
نرسد بر آن زن واجب است که یک غسل برای نماز صبح بکند و برای
باقی نمازهای دیگر وضو میساخته باشد و این قسم را استحاضه
متوسطه گویند یعنی استحاضه میانه است نه کثیره است و نه قلیله
بلکه میانه هر دو قسم است و اگر خون سوراخ نکند یعنی همان روی
پنبه را که بجانب اندرون فرج زن است آلوده سازد و تمام
پنبه بخون آغشته نشود پس بر آن زن واجب است که برای هر
نمازی وضو بسازد و برای هر نمازی وضوی جدائی بسازد
و این قسم خون را استحاضه قلیله گویند بجهت آنکه زن استحاضه
دار از این قسم پایین تر نمی باشد و حرام نیست جماع کردن
با زن استحاضه دار مگر در روزهای که خون حیض می آمده
باشد و لازم است بر زنی که خون استحاضه دارد اینکه پر سازد
فرج خود را به پنبه و محافظت نماید خود را از بیرون آمدن
خون و آلوده شدن پاک و نگذارد که سرایت بیدن و رختهای او
او کند و وقتی که غسل کند نماز میتواند کرد و واجب نیست بر او غسل را بعد
دیگر تا وقتی که بیرون آید خون از فرج او پس غسل را از سر گیرد و پنبه
و لته را بگرداند و پنبه و لته پاکیزه بخود گیرد و خود را پاکیزه

ساختن نماز نگذارد و حرام نیست بر زن استحاضه دار چیزی که حرام است
بر زن حیض دار مثل نماز کردن و روزه داشتن و مانند آن فصل
در بیان نفاس و احکام آن بدانکه زنی که نفاس داشته باشد و پاک شود
از آن واجب است بر او که غسل کند یعنی غسل کردن واجب است زنی که بزاید
و خون ببیند بعد از زاییدن وقتی که زمان عادت مقرری خون او
بر طرف شود یا بگذرد از ده روز از وقت زاییدن و دیدن خون و اگر
این ده روز اگر خون نفاس است و نیست حد اقل برای زمان نفاس
بلکه یک لحظه و یک روز و دو روز هم می باشد و رجوع بعادت مقرری
خود کند زنی که عادت مقرری داشته باشد یا رجوع کند بعادت
مقرری زنان که از خویشان و اقران او باشد در حیض یا در نفاس
و خونی که زیاده از مدت زمان عادت مقرری باشد یا از مدت ده
روز می گذشته باشد خون زیاده از زمان عادت مقرری یا زیاده از مدت
ده روز خون استحاضه است عمل استحاضه باید پیش کردن و هر خونی
که می بیند زن پیش از زمان زاییدن در وقت درد کشیدن
زاییدن از خون نفاس نیست بلکه واجب است با وجود دیدن آن خون
نماز گذاردن و روزه داشتن و حرام است بر زن نفاس دار هر
چیزی که حرام است بر زن حیض دار و واجب است بر زن صاحب نفاس
قضای روزه نه نماز فصل در بیان احکام مرده ها و آنچه بآن
تعلق دارد بدانکه واجب است کردن روی کسی که جان میکند در وقت
مردن بسوی قبله باین طریق که گردانیده شود روی او و انگشت و کف

باها

پاهای او بجانب قبله و واجب است دوا کردن بیمار با بیم زیاد شدن بیماری
یا مردن او بسبب ترک دوا کردن و واجب است خدمت بیمار کردن
و بیمارداری کردن وقتی که ضرور باشد خدمتکاری بیمار کردن بآن و هرگاه
بچه در شکم مادرش بمیرد یا مادرش بمیرد و بچه در شکم او زنده باشد
واجب است بیرون آوردن آن بچه و هرگاه هم طفل در شکم و هم مادرش
بمیرند حرام است بیرون آوردن آن طفل بلکه هر دو را همچنان با هم
دفن کنند و حرام است زود برداشتن و زود شستن و دفن کردن
کسی که مردن او مشخص و معلوم نباشد تا آنکه خوب مشخص و یقین شود
که مرده است و حرام است گذاشتن کسی که او را بر دار کشیده باشند
یا قتل کرده باشند بر چوب زیاده از سه روز یعنی همینکه سه روز از سیاست
او بگذرد واجب است دفن او کردن و حرام است گذاشتن او زیاده از سه روز
همچنانکه هست و غسل دادن میت واجب کفائی است یعنی در جائی که کسی
بمیرد بر همه مسلمانان غسل دادن او واجب میشود و چون یکی از مسلمانان
بآن مشغول شود از دیگران ساقط میشود و همچنین است باقی کارهای دیگر
مرده ها و واجب است میت را سه بار غسل دادن یک مرتبه با آب سدر
و یک مرتبه با آب کافور و یک مرتبه با آب خالص و واجب است که در وقت غسل
دادن میت عورت میت را بپوشانند و واجب است ابتدا به شستن سر میت
کنند و بعد از آن جانب راست او و بعد از آن جانب چپ او و در هر مرتبه که او را
غسل دهند چنین باید کردن و واجب است شستن کسی که در میان آب مرده باشد

وقتی که از آب بیرون آورده باشند و حرام است گرفتن چیزی از موی میت
یا ناخن او بلکه سنت است که هرچه از میت جدا شده باشد از موی و ناخن
و خواه خودش نگاه داشته باشد و خواه دیگران نگاه داشته باشند
که با او همراه در قبرش دفن نمایند و اگر چیزی از میت بریزد در کفنش هم
در قبر گذارند و هرگاه بچه در شکم مادرش سقط شود یعنی طفلی ناتمام
از شکم مادرش بیفتد اگر چهار ماهه تمام باشد واجب است که شسته
شود و در پارچه پیچیده دفن شود و اگر شش ماهه تمام باشد پس حکم
او مانند حکم مرده های دیگر است که زیاده از شش ماه باشد و محرم
یعنی کسی که احرام حج بسته باشد و همچنان احرام بسته بمیرد پس او
نیز مثل کسی است که غیر احرام بسته بمیرد مگر تفاوتی که هست آنست
که کافور و بوی خوش جایز نیست که نزدیک او برند و واجب نیست
شستن کسی که شهید شده باشد در جنگگاه امام معصوم یا نایب
او و همچنین واجب نیست کفن کردن او بلکه همچنان دفنش باید کرد
در رخت و جامهٔ بری او با خونی که دارد و باید که کنده شود از برای
پوستین و موزه و مندیل و عرق چین و کمربند و زیر جامه مگر
اینکه رسیده باشد بآنها خونی که هرچه خون رسیده است با شهید
دفن نمایند و از مر و بر او نماز کنند و جایز نیست غسل دادن
کافر و ناصبی یعنی کافر را و کسی که دشمنی با اهل البیت علیهم السلام
داشته باشد غسل دادن جایز نیست و جایز نیست که مرد را بشوید

مگر

مگر مردی یا زنی که حرام باشد بر او خواستن او از خویشان مثل مادر
و خواهر و برادرزاده و خواهرزاده و دختر و دخترزاده و پسر و پسرزاده
و عمه و خاله و همچنین است حکم زن هم که نشوید او را مگر شوهرش یا یکی
از آنها و نمیشوید مرده را مگر کسی که بهترین مردم باشد و نزدیکترین
ایشان باشد با و یا کسی که بفرماید با و ولی میت که میت را او بشوید
زیرا که شستن میت و کارهای او حق ولی میت است و بر او و واجب است
نه بر دیگری مگر اینکه ولی میت بدیگری گذارد یا میت خودش در زندگی
بکسی دیگر وصیت غسل دادن کرده باشد و واجب است کفن کردن میت
در سه جامه دو سرتاسری و یک پیراهن و واجب است مالیدن کافور
بر پیشانی میت و هر دو کفهای دست و شصتهای پاها و هر دو سر زانوهای
زانوی او و جایز نیست که کفن کرده شود میت در ابریشم محض و نه در جامه
که نجس باشد و واجب است بیرون کردن قیمت کفن از اصل مال میت
پیش از آنکه بقرض خواهان و میراث بران دهند با وصیتهای که کرده باشد
و کفن زن بر شوهرش واجب است نه از مال زن خودش هرچند که آن زن
مالدار باشد و واجب است نماز کردن بر میت مسلمانان و بر طفل مسلمانان
که شش ساله یا بیشتر باشد و همچنین بر دیوانگان که مسلمان زاده باشند
زیرا که دیوانه مسلمان زاده حکم مسلمان دارد و در نماز کردن میت
پنج تکبیر است نیت میکند و یک تکبیر میگوید و بعد از تکبیر اول میگوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و باز تکبیر میگوید

وبعد از تکبیر دوم میگوید که اللهم صل علی محمد وآل محمد بان تکبیر
میگوید وبعد از تکبیر سیم میگوید کم اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
وبا تکبیر میگوید وبعد از تکبیر چهارم میگوید که اللهم اغفر له و
تجاوز عنه وبعد از آن تکبیر پنجم را میگوید وبآن نماز میت تمام میشود
ودعا میکند بهر چه میسرش باشد ودر نماز کردن بر جنازه کسی که
مخالف مذهب حق باشد چهار تکبیر کافیست وتکبیر پنجم گفتن دیگار
ملیست وواجبست که در وقت نماز گذاردن بر میت سر میت بجانب
دست راست کنند باشد وواجب نیست در نماز میت وضوء وغسل وتیمم کردن
وحمد وسوره خواندن ورکوع وسجود وسلام کردن واگر با طهارت
باشد بهتر است واگر سلام دهد بدعت است وجایز نیست که اقتدا
کند یا پیش نماز شود کسی بر نماز جنازه مگر کسی که او لایق ترین مردم باشد
بنماز کردن بر میت وشوهر زن در نماز کردن بر جنازه بهتر است از همه کس
وواجبست که نماز بر جنازه بعد از کفن کردن میت وپیش از دفن کردن
او در قبر باشد وواجبست نماز میت کردن بر هر مرده که مسلمان باشد
یا در حکم مسلمان یا اطفال مسلمانان ودیوانگان اگر چه مسلمان
نیستند لیکن در حکم مسلمانانند وواجبست دفن کردن میت
در قبر بعد از نماز کردن بر او وحرام است دفن کردن کافر مگر زنی
که از اهل ذمه یا یهود باشد واز مسلمان آبستن شده باشد وآن
زن آبستن با آن طفل که در شکم داشته هر دو فوت شده باشند

پس درین

پس درین صورت دفن چنین زنی حرام نخواهد بود واگر کسی بمیرد ومرده او را
نداند که آنکس مسلمان است یا کافر واجبست دفن کردن او اگر ذکرش
کوچک باشد وواجبست کسی که بمیرد در دریا ونتوانند او را بکنار
آورند مرده او را بعد از غسل دادن وکفن کردن ونماز گذاردن در خمی
کردن وسر خم را بستن یا میت را بسنگی سنگین کردن ودر دریا انداختن
وحرام است شکافتن قبرها خواه خواهند که دیگری را بگذارند وخواه
خواهند که او را بجای دیگر نقل نمایند وخواه برای اینکه گویند که میت
عمل کرده است چنانکه عوام میکنند وخواه غیر آنها هر چند مدتهای
مدید هم براین بگذرد که نتواند شکافت وهمچنان بر حال خود باید
گذاشت تا خود بخود صورت بر طرف شود ونشان واثر نماند وواجبست
میت را در قبر رو بقبله گذارند باین طریق که او را بر پهلوی راست
رو بقبله بخوابانند وواجبست که آدمی همیشه راضی بقضای الهی
باشد وجایز نیست که در بلیتها ومصیبتها جزع وبی تابی نماید و
رضا بقضا ندهد بلکه هر چه بر سر بنده آید بی آنکه خود بخود کرده
باشد در دنیا عوض بهتر ودر آخرت مزد بسیار یابد وواجبست بر زنی
که آزاد باشد ترک آرایش وزینت کردن برای مردن شوهر خود
تا مدت عده که چهار ماه ده روز است بسر آید وجایز نیست ترک
زینت برای غیر زن آزاد زیاده از سه روز فصل در بیان
غسل مس میت وغیر آن بدانکه واجبست غسل کردن بسبب رسیدن

عضو کسی که بعضوی از اعضای میت آدمی برسد بعد از آنکه آن میت سرد
شده باشد وهنوز غسل نداده باشد وهمچنین واجبست غسل کردن بسبب
رسیدن عضو کسی بعضوی که از آدمی جدا شده باشد اگر در آن عضو
استخوان باشد وواجب نیست غسل کردن بسبب رسانیدن عضوی باعضای
میت که استخوان نداشته باشد یا میت هنوز سرد نشده باشد و
همچنین واجب نیست غسل کردن بسبب رسیدن عضو کسی بمرده غیر آدمی
ونه بر رسیدن عضو کسی بعضوی که جان دار باشد از آدمی در زندگی
او وغسل مس میت مانند غسل جنابت است ودر احادیث از اهل
البیت علیهم السلام منقول است که غسل کردن در روز جمعه وغسل دادن طفلی
که تازه از مادر زاییده شده باشد وغسل کردن برای احرام بستن
بحج وغسل کردن در روز عرفه وغسل کردن بجهت داخل شدن خانه
کعبه معظمه وغسل کردن در روز مباهله وغسل کردن برای رفتن
بطلب باران وغسل کردن کسی که قصد دیدن دار کشیده نماید واو را
ببیند بر دار وغسل کردن زن از بوی خوش که از برای غیر شوهر خود
کرده باشد در همه اینها غسل واجبست وحمل آن احادیث بر استحباب
مؤکد شده است فصل در بیان تیمم کردن واحکام آن بدانکه
واجبست طلب کردن آب برای وضوء وغسل کردن هر جایی که ممکن
باشد که بهم رسد بمقدار یک تیر پرتاب در زمینی که بیابان وناهموار
باشد ودرشت وسخت باشد وبمقدار دو تیر پرتاب در زمینی

که بیابان

که بیابان وهموار باشد وواجب نیست طلب کردن آب برای وضوء وغسل
یا مال خود ووقتی که نباشد آب یا باشد اما بکار بردن در وضوء وغسل
دشوار باشد جایز است که آنکس تیمم کند بخاک ویا اجزای زمین
هر چه باشد حتی آنکه بغبار رخت وجامه خود نیز تیمم کردن جایز است
با ضرورت نه با معدنها ونه با چیزی که نباشد از اجزای زمین وواجب
است در تیمم کردن نیت کردن در اول آن وگذاشتن دو دست یکبار
بر زمین برای مسح کردن رو ویکبار دیگر برای مسح کردن دو دست
خواه تیمم وضو بدل باشد وخواه بدل غسل باشد وواجبست دست
مالیدن بر پیشانی وبر پشت هر دو دست از بند هر دو دست تا
سر انگشتان هر دو دست بعد از دست گذاشتن بر زمین وواجبست
غسل کردن بر کسی که دانسته خود را بر جنب شدن داشته باشد
واگر چه بترسد از آزار کشیدن بر کسی که محتلم شود وواجبست
رعایت ترتیب کردن در تیمم باین طریق که بعد از نیت کردن
اول هر دو دستها را بر زمین زند وبعد از آن هر دو کف دستها
را بر پیشانی کشد باز یکبار دیگر هر دو
دستها را بر زمین زند وشکم دست چپ را بر پشت دست
راست کشد وشکم دست راست را بر پشت دست چپ
کشد وابتدا از بند دست کند تا سر انگشتان بکشد وواجبست
در تیمم کند که چیزی که مانع رسیدن غبار میشود بدست مثل

انگشتری وزهگیر ودست بند ومانند آن ومیشکند تیمم را بهم رسیدن
قدرت بر آب وکار فرمودن آن وهم چنین میشکند تیمم را هر چیزی
که میشکند وضو را وکسی که بیابد آب را بعد از آن که با تیمم داخل در نماز
کردن شده باشد اما هنوز در رکوع نرفته باشد بر میگردد وبا آب وضو
یا غسل کند ونماز را از سر بگیرد واگر در رکوع رفته باشد وآب بهم رسد
نماز را تمام میکند وبعد از نماز وضو یا غسل میکند وواجب نیست پس
انداختن وتاخیر نمودن تیمم کردن با آخر وقت نماز اگر داند که عذر
تیمم برطرف شدنش ممکن است وبهتر آنست که پس اندازد تیمم را با آخر
وقت نماز هر چند امید برطرف شدن عذر هم نباشد وواجب است
خریدن آب برای طهارت کردن هرگاه ممکن باشد خریدن آب یا آلت
کشیدن آب هر چند بهای آب بسیار باشد اگر ضرر بحال خریدار
نرسد وواجب است تیمم کردن بر کسی که جنب شود یا زنی که حیض
دار شود در مسجد الحرام یا در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه وآله
در مدینه وخواهد که از آنجا بیرون آیند وواجب نیست تیمم کردن
برای هر نمازی علیحده بلکه تا تیمم باقیست نماز میتوان کرد هر چند
نماز بسیار گذارده باشد فصل در بیان نجاستها واحکام ظرفها
وپوستها بدانکه واجب است شستن بول پسر شیرخواره از جامه
وبدن یک مرتبه از جهت نماز ومانند نماز وواجب است
شستن بول غیر پسر شیرخواره دو مرتبه وفشردن میان دو شستن

وبعض

وبخشیده شده است از نجاست جامه زنی که تربیت میکند فرزند را
وقتی که نباشد او را جامه دیگر ولیکن واجب است بر آن زن شستن
جامه هر روز یکمرتبه وهرگاه دانسته شود بیقین که کجای جامه
نجس است واجب است شستن همان موضع واگر مشتبه باشد وندانسته
نشود که کجایش نجس است واجب است شستن جاهای که اشتباه باشد
وبول وغایط از آدمی واز هر حیوانی که گوشت آن حرام باشد وآن
خون جهنده باشد نجس است وهمچنین نجس است خمر ونبیذ وفقاع و
هرچه مست کننده است وسگ وکافر وخوک از هر حیوانی که آن را خون
جهنده باشد ومنی آن ومیته ومرده آن سوای آنچه که جان نداشته باشد
از آن مرده درندگان ومگر مسلمان که بعد از شستن او که این هر سه قسم
از میته پاک کند وواجب است ازاله کردن وبرطرف ساختن نجاست از بدن وجامه
آن برای نماز کردن وطواف خانه کعبه کردن ومانند آن وبخشیده شده است
ازاله کردن خونی که کمتر از درهم بغلی باشد سوای خون حیض وخون غیر
اینکس خودش که بخشیده شده نیست وهمچنین بخشیده شده است ازاله کردن
خون زخمها ودملها تا بهتر شود وهمچنین بخشیده است ازاله کردن نجاستی که
ممکن نباشد پاک کردن آن واز نجاستی که ممکن نباشد پاک کردن آن واز نجاست
چیزی که نپوشد عورتین را بتنهائی مثل بند زیر جامه وکلاه و
وجوراب وعرقچین وجایز نیست نماز کردن در جائی که نجس باشد و
در حالتی که آن نجاست سرایت بجامه ویا بدن نماز کننده نماید

واگر سرایت نکند جایز است نماز کردن در آنجائی که نجس باشد وخشک
باشد وواجب است اعاده کردن نماز اگر وقت باقی باشد وقضا کردن
آن واگر وقت گذشته باشد بر کسی که دانسته بر نجاست نماز کرده باشد
وواجب است اعاده کردن نماز اگر وقت نگذشته باشد بر کسی که میدانسته
که جامه یا بدنش نجاست دارد وفراموش کرده ازاله ناکرده ونماز کرده
باشد وواجب است انداختن جامه نجس اگر در اثنای نماز پیدا کند که آن
جامه نجس است وجایز نیست استعمال کردن وکار فرمودن پوست مگر آنچه
که ذبح کرده شده باشد وپوست غیر حیوان نجس العین باشد وحکم
کرده نمیشود بنجاست چیزی مگر بعد از حاصل شدن یقین بنجاست آن
چیز وشسته میشود ظرف از نجاست شراب سه مرتبه واز لیسیدن
خوک وبو بیدن موش هفت مرتبه واز لیسیدن سگ یک مرتبه بخاک
مالیده بعد از آن با آب شستن وکسی که نباشد با او مگر دو جامه ویکی
از آنها نجس باشد ونداند که نجس کدام است واجب است برو که نماز کند
در هر کدامی یکمرتبه وجایز نیست استعمال کردن وکار فرمودن ظرفهای
طلا ونقره مگر وهست استعمال کردن ظرفهای طلا کوب ونقره
کوب کتاب الصلوة این کتاب در بیان اقسام واحکام نماز است بدانکه
از جمله نمازهای واجبی یکی نمازهای پنجگانه شبانه روزی است
ودیگر نماز جمعه است ونماز دو عید است ونماز آفتاب گرفتن
ونماز ماه گرفتن است ونماز زلزله است ونماز بادسرخ است

ونماز

ونماز بادزرد است ونماز بادسیاه است ونماز طواف خانه کعبه است
ونماز بر مرده هاست ونمازی است که واجب شود بسبب نذر کردن
ویا عهد کردن یا قسم خوردن یا نماز برداشتن از دیگری وواجب نیست
نماز کردن بر طفلی نابالغ وبر دیوانه وبر زن حیض دار وبر زن نفاس دار
وحرام است سبک شمردن نماز واجبی وبی پروائی کردن بنماز وضایع
کردن آن باینکه رکوع یا سجود یا واجبهای نماز را کم کند وبدعت کند
همچنین حرام است ترک نماز کردن وترک کننده نماز کافر میشود اگر
منکر واجب بودن آن شود یا بی پروا نکند از نکردن نماز ونمازهای یومیه
که نمازهای پنجگانه شبانه روزی است هفده رکعت است در حضر نماز ظهر چهار
رکعت است ونماز عصر چهار رکعت است ونماز شام سه رکعت است
ونماز صبح دو رکعت است وسنت ودوست داشته شده است نافلهای
شبانه روزی پیش برای نافله ظهر هشت رکعت است وبرای نماز عصر
نافله هشت رکعت است پیش از نماز ظهر ونماز عصر واز برای نماز شام نافله
چهار رکعت است واز برای نماز خفتن نافله دو رکعت است ونافله شام
وخفتن بعد از گذاردن نماز شام وخفتن است ونماز شب یازده
رکعت است بعد از گذشتن نصف از اول شب واز
برای نماز صبح نافله دو رکعت است پیش از نماز صبح وبرای
هر دو رکعت از نمازهای سنتی یک تشهد ویک
سلام است مگر از نمازهای که مستثنی شده است

باشد نماز اعرابی و برای نماز وتر تنهای تشهدی و سلامی است و ساقط
نیست ترک کردن نافلهای شبانه روزی و ساقط و کم میشود از چهار
رکعتی در سفر دو رکعت و نماز چاشت بدعت است فصل در بیان
وقتهای نمازها است بدانکه واجبست محافظت و نگاه داری وقتهای
نماز پس جایز نیست گذاردن نماز واجبی پیش از داخل شدن وقت آن و نیز
پس انداختن از اول وقت آن و نماز کردن در اول وقت نماز بهتر است مگر
آنجاهای که مستثنی شده است و وقت نماز ظهر و نماز عصر از اول زوال آفتاب
و گشتن سایه شاخص است تا وقت غروب رفتن آفتاب است در آخر روز
و مخصوص وقت نماز ظهر است از اول وقت زوال با مقداری که طهارت
کرده شود و گذارده شود نماز ظهر و مخصوص وقت نماز عصر است از آخر
وقت بمثل آن و وقت نماز شام و خفتن از اول بر طرف شدن سرخی
جانب مشرق است تا نصف شب و مخصوص بودن وقت نماز ظهر
و عصر است و وقت نماز صبح از اول طلوع صبح صادق است تا آنکه
آفتاب طلوع کند و دانسته میشود زوال یعنی وقت ظهر وقتی معلوم
میشود که ظاهر شود و پیدا شود سایه در جانب مشرق و میل کند
قرص آفتاب بر بالای ابروی راست کسی که رو بجنوب بایستد
اگر آنکس در جانب شمال باشد و اگر در جانب جنوب باشد
بجانب شمال که بایستد قرص آفتاب بر بالای ابروی چپ
او میل میکند و باطل است نماز کردن دانسته پیش از داخل

شدن وقت نماز و جایز نیست تاخیر کردن و پس انداختن نماز شام
از اول وقت شام برای اینکه اعتقادش آن باشد که در تاخیر ثوابش
بیشتر است و مکروه هست گذاردن نماز خفتن پیش از بر طرف شدن
سرخی جانب مغرب و کسی که بخوابد و نماز خفتن نگذارده باشد
تا نصف شب شود نماز را قضا کند و کفاره بدهد بروزه داشتن
همان روز و کسی که نماز گذارد و شروع در نماز نماید و گمان
داشته باشد که وقت نماز داخل شده است و در اثنای نماز کردن
وقت نماز داخل شود نمازش را تمام کند و درست است و واجبست
علم بهم رسانیدن بداخل شدن وقت نماز و جایز است عمل کردن
و اعتماد بداخل شدن وقت نماز کردن بگفتن شخص معتمدی و وقت شناسی
و یا اذانی که او بگوید و کسی که شک داشته باشد که نماز گذارده است
یا نه واجبست بر او که نماز گذارد و اگر وقت نماز باقی باشد و اگر وقت
نماز گذشته باشد نماز گذاردن بر او واجب نیست و واجبست
رعایت ترتیب کردن میانه نمازهای واجبی خواه ادا میکرده
باشد خواه قضا و عدول نیت نماز کند بنمازی که پیشتر می
بایدش کردن اگر در اثنای نماز گذاردن بیادش آید فصل در بیان
قبله شناختن است بدانکه قبله عین خانه کعبه معظمه است با نزدیک
بودن و جهت سمت کعبه است با دور بودن و واجبست علم بهم رسانیدن
بقبله وقتی که علم بهم رسانیدن ممکن باشد کافی است گمان بقبله بهم رسانیدن

از بعض نشانها که مقرر است مثل شناختن ستاره جدی و مانند آن
و واجبست نماز کردن بسوی چهار جانب هرگاه که معلوم نباشد
سمت قبله و در این صورت هیچ طرف را ترجیح نباید داد اگر ممکن باشد
و باطل میشود نماز اگر گذارده شود بغیر قبله دانسته و واجبست
اعاده کردن نماز بر کسی که دانسته نماز را بغیر قبله گذارده باشد خواه وقت
نماز باقی باشد و خواه گذشته باشد و واجبست اعاده کردن نماز بر کسی
که گمان کرده که قبله در آن سمت است و نباشد چنانکه او گمان داشته
اگر وقت نماز باقی باشد و بخشیده شده است انحرافی اندک از سمت
قبله اگر بفراموشی باشد و جایز است نماز گذاردن بسوی غیر قبله
در وقت ضرورت مثل کسی که سوار چهارپا باشد یا در کشتی باشد یا پیاده
باشد و جایز است نماز گذاردن بر بالای چیزی که از خانه کعبه معظمه
بلندتر باشد و هرگاه رو بجانب قبله باشد فصل در بیان لباس
و پوشش نماز گذارنده و احکام آنست بدانکه جایز نیست نماز گذاردن
در پوست حیوانی که خود بخودش مرده باشد بدون ذبح کردن کسی
هر چند دباغت کرده شده باشد و جایز نیست نماز گذاردن در
پوست حیوانی که گوشت آن خوردنی و حلال نباشد و نیز در پشم
آن و نیز در موی آن و نیز در کرک آن هر چندکه ذبح کرده شده باشد
مگر در خز خالص و سنجاب که جایز است نماز کردن در پوست حیوان
مرده در حال تقیه و وقت ضرورت و جایز است پوشیدن پوست

حیوانی

حیوانی که خوردنی و حلال نباشد اگر ذبح کرده شده باشد و در غیر نماز
مگر در پوست سگ و خوک که هر چند ذبح کرده شده باشد که نمی‌توان
میتواند گذارد و نیز در غیر نماز هر کس و جایز نیست نماز گذاردن در خزی
که آمیخته شده باشد بکرک خرگوش و روباه و نیز در ابریشم تنها برای
مردان بی ضرورت و حرام است پوشیدن ابریشم تنها در غیر نماز برای مرد
و بس مگر در وقت جنگ و وقت ضرورت که برای مرد هم جایز است و سزاوار
نیست نماز گذاردن در جامه که چسبیده باشد بآن جامه کرک حیوانی که
خوردنی نباشد گوشت آن و جایز نیست نماز گذاردن در جامه که مالک و صاحب
نماز گذارنده نباشد و صاحب جامه راضی نباشد و در جامه که بسیار
نازک و تنک باشد که عورت را نپوشد مگر در جامه دیگر که بر بالای
آن بپوشد و جایز نیست برای مرد پوشیدن طلا و جایز نیست مرد را
که در نماز موی سرش را در پیشانی جمع کرده گره زند که اگر چنین
کرده باشد نمازش را اعاده نماید و واجبست بر زن پوشیدن جمیع
بدن و بر مرد پوشیدن عورت خود در نماز و هر چند باعلف
مانند آن باشد پس اگر نیابد هیچ پوششی را نماز کند برهنه و باید
که نمازش را پس اندازد بآخر وقت نماز اگر امید یافتن پوشش داشته
باشد و جایز است نماز گذاردن در جامه که خریده میشود از بازار
مسلمانان خواه پوست باشد و خواه رخت باشد مگر آنچیزی که
دانسته شود یقین که مردار است یا نجس است و جایز است

نماز کذاردن در چیزی از حیوانی که آنچیز در وقت کرا آن حیوان زنده بوده جان نداشته مانند مو و پشم و پر و شاخ و ناخن و استخوان از حیوانی که کوشتش خوردنی و حلال باشد هر چند که آن حیوان بسر خود مرده باشد و همچنین جایز است نماز کذاردن در جامه که بر آن جا مو موی آدمی چسبیده باشد و سنت است خود را آراستن و زینت کردن و اظهار نعمت پیش مردم کردن بخوردن و خورانیدن خوب و پوشیدن و واجب پوشیدن عورت از نامحرم اگرچه در غیر نماز باشد و سزاوار و روا نیست که جامه بپوشد که ترنما و بدن نما باشد و نه سوار شدن بر چهارپای که باعث شهرت او باشد و دراز کردن مرد و زن جامه بحدی که بکشد انکشتهای قدم و حرام است خرامیدن و جنبانیدن و شانها و پهلوها جنبانیدن در رفتار و بزرکی بخود بستن و واجب است پوشیدن مؤمن و جامه دادن با وی وقتی که ضرور او باشد بر کسی که مقدور او باشد

فصل در بیان مکان و جای نماز کذاردن است بدانکه جایز نیست نماز کذاردن در جایی که غصبی باشد در وقتی که جای دیکر میسر باشد مکر صاحب ملک غصبی بکسی رخصت دهد که نماز کن یا دانسته شود که صاحب راضی است بنماز کذاردن او و دیکران در آنجا و جایز نیست نماز کذاردن در میان کل و آب مکر در وقتی که ضرور باشد و جای دیکر مقدور نباشد و جایز نیست نماز کذاردن در زمینی که شوره زار هرکاه پیشانی قرار نکیرد و همچنین است بر بالای برف نماز کذاردن و جایز نیست

نماز کذاردن

نماز کذاردن در جایی که نجس باشد و نجاست سرایت کند بجامه نمازکذارنده یا بدن او و جایز نیست کذاشتن پیشانی در سجده نماز مکر بر زمین یا بر چیزی که از زمین روییده باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد مکر در حال ضرورت یا تقیه و باکی نیست سجده کردن در نماز بر روی کاغذ اگرچه کاغذ نوشته شده باشد
جایز نیست داخل کردن نجاستی که سرایت کند بمسجد و بیرون بردن خاک و سنکریزه که فرش شده باشد در مسجد پس اکر بیرون برده باشد واجب است کرداندن بهمان مسجد آورده شود یا بمسجد دیکر و جایز نیست منع کردن کسی از جای که پیشتر از دیکری کرفته باشد در مسجد و واجب است حرمت نکاه داشتن مسجدها و جایز نیست نقاشی کردن خانه با صورتهای حیوانهای جاندار و بازی کردن با صورتهای حیوانهای جاندار و جایز نیست بنا کذاشتن منزل و خانه برای ریا و شهرت و دیدن مردم و جایز نیست آزار دادن همسایه و آزردن خاطر او بهر قسمی که باشد

این فصل در بیان اذان و اقامت نماز است بدانکه جایز نیست اذان کفتن و اقامت کفتن برای غیر نمازهای پنجکانه شبانه روزی خواه ادا باشد و خواه قضا باشد و سزاوار نیست ترک کردن اذان و اقامت در نمازهای شبانه روزی خصوصا ترک کردن اقامت و سزاوار نیست حرف زدن بعد از کفتن قد قامت الصلوة مکر در پیش کردن پیشنماز و جایز نیست که کفته شود در اذان یا در اقامت الصلوة خیر

من النوم این فصل در بیان احکام قیام و ایستادن در نماز است بدانکه و جوب قیام در نماز یعنی بر پا ایستادن در نماز واجبی واجب است مکر در وقت که ضرورت باشد و مقدورش نباشد که بر پا ایستد پس اکر عاجز باشد بنشیند و نشسته نماز کذارد و اکر عاجز باشد از نشستن بر پهلوی راست بخوابد و نماز کذارد و اکر نتواند بر پهلوی چپ بخوابد و نماز کذارد و اکر نتواند بر پشت بخوابد و بایما و باشاره نماز کذارد برای رکوع و سجود و اکر ممکن او باشد که جای سجده را بلند کرداند که پیشانی را در وقت سجده کردن بر آن کذارد و واجب است در وقت نماز کذاردن راست ایستادن و بخودی خود ایستادن و بقرار و آرام ایستادن مکر در وقتی که عاجز باشد و نتواند راست ایستادن یا بر پا ایستادن یا بجای بارام ایستادن و جایز نیست نماز واجبی را کذاردن بر روی سواری در وقت اختیار بی ضرورت و جایز است نماز نافله و سنتی را بر روی سواری کذاردن و واجب است بر پا ایستادن هرکاه ضعف بهم رسد و نتواند که بر پا ایستد و جایز است تکیه کردن بر چیزی در حال ایستادن نه چنانکه اکر آنچیز نباشد بیفتد و حرام است ترک ایستادن دانسته در نماز واجبی پس اکر ترک ایستادن کند دانسته در نماز واجبی نمازش باطل است و کسی که عاجز شود از ایستادن در نماز و از رکوع و سجود نماز کافی است او را که بایمای و اشاره چشم رکوع و سجود نماید این فصل در بیان احکام نیت نماز است و در بیان احکام تکبیر احرام بنماز بستن بدانکه واجب است نیت و قصد نماز کردن در اول نماز و نیت آنرا

کم

که معین کند چه نماز است و کدام نماز است و قصدش خالص برای رضای خدای تعالی باشد و کسی که قصدش در اول نماز کذاردن نماز واجبی باشد و بعد از آن کمانش شود که نماز سنتی است پس یک رکعت نماز کذارده باشد که بخاطرش آید نه نمازش باطل میشود و نه نیتش بهم میخورد و هم چنین است اکر عکس باشد و جایز نیست نیت کردن دو نماز بهم و رخصت است در نماز جعفر طیار با نافله دیکر و جایز است کردانیدن نیت نماز در چند جا و تکبیر احرام کفتن در اول نماز یکبار واجب است و سنت و پسندیده است ابتدا کردن نماز بشش تکبیر دیکر که همه را پیش از تکبیر احرام بکوید یا همه را بعد از تکبیر احرام یا پاره پیش از تکبیر احرام و پاره را بعد از تکبیر احرام بکوید و واجب است کفتن تکبیر احرام بزبان عربی کفتن نه بزبان دیکر اکر ممکن باشد و کفتن تکبیر احرام بعد از راست ایستادن و واجب است اعاده و بار دیکر کردن نماز بسبب ترک کفتن تکبیر احرام هرکاه یقینش باشد که ترک کرده است نه آنکه شک داشته باشد که ترک کرده است یا نه این فصل در بیان احکام قرائت نماز است بدانکه واجب است خواندن الحمد بعینه در نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول نماز غیر دو رکعتی و واجب است خواندن سوره بعد از الحمد بر کسی که اختیار بر خودش باشد و بر غیر کسی که بی اختیار باشد و کسی که خوب نتواند خواندن فاتحه را و نه غیر سوره فاتحه را از قرآن واجب است برای که بجای فاتحه الله اکبر و سبحان الله بکوید و نماز کذارد و جایز نیست که بعض از سوره را در نماز واجب بخواند مکر در حالت تقیه و در نماز

نافله وغنان آیات چنانکه خواهد آمد وجایز نیست بعد از الحمد دو سوره
خواندن در یک رکعت از نماز واجبی وجایز نیست خواندن سوره والضحی
بدون سوره الم نشرح ونیز سوره الم تر کیف بدون سوره لایلاف قریش
در یک رکعت از نماز واجبی وجایز نیست ترک گفتن بسم الله الرحمن الرحیم
از فاتحه ونیز از سوره مگر از سوره براة پس اگر ترک گفتن بسم الله نماید
دانسته واجب است که نماز را اعاده کند مگر آنکه برای تقیه ترک آن کرده
باشد وجایز نیست گفتن لفظ امین در آخر الحمد چنانکه سنیان میگویند
وواجب است بلند خواندن قراءت بر مرد وبس ودر نماز صبح ودر دو
رکعت اول از نماز شام وخفتن وآهسته خواندن در باقی نمازها
غیر از بسم الله الرحمن الرحیم فواجب است اعاده نماز وبار دیگر کردن
بر کسی که آهسته خوانده باشد ودر جایی که بلند خواندن یا بلند خوانده
باشد در جایی که آهسته خواندن باشد وواجب بوده در نماز دانسته
نه بفراموشی ونادانی وهمچنین واجب است بار دیگر نماز کردن بر کسی که ترک
کرده باشد قراءت واجبی نماز را دانسته یا چیزی از قراءت را دانسته
نه بفراموشی ونادانی وکسی که فراموش کند قراءت را وبیادش آید پیش از
رکوع رفتن واجب است که قراءت کند واگر بیادش نیاید مگر بعد از رکوع
رفتن پس قراءت کردن بر او واجب نیست وجایز نیست از حد بیرون
رفتن در بلند خواندن وآهسته خواندن قراءت نماز وواجب است
با نایستادن از قراءت حمد وسوره در اثنای راه رفتن بر کسی که اراده دارد

که پیش

پیش برود وجایز نیست بازگشت کردن در نماز از خواندن سوره قل هو الله احد
وان سوره قل یا ایها الکافرون هرچند که از نصف هم نگذشته باشد بسوی
سوره دیگر مگر بسوی سوره جمعه وسوره منافقین در جای خود شان
وجایز نیست بازگشت کردن از غیر سوره توحید وجحد نیز بعد از آنکه
از نصف گذشته باشد وجایز نیست خواندن سوره عزیمه که سجده در آن
واجب است در نماز واجبی وواجب است باز گردیدن از سوره عزیمه بسوی
سوره دیگر اگر شروع در آن کرده باشد بفراموشی وواجب است در دو رکعت
آخر نماز گفتن تسبیحات اربعه که آن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر است ونماز گزارنده اختیار دارد در میان گفتن این چهار تسبیح و
میان خواندن سوره فاتحه وگفتن تسبیحات اربعه بهتر است مطلقا
وجایز نیست نماز خواندن سوره درازی که بسبب خواندن آن سوره
وقت نماز بگذرد وجایز نیست خواندن ترجمه ومعنی الحمد وذکرهای
نماز را در نماز با اختیار در آن ونیز با قدرت یاد گرفتن آن وواجب است
قراءت خواندن حمد وسوره موافق یکی از قراءتهای مشهور که متواتر
باشد در میان قاریان قران نه قراءتهای که نادر است از قراءت
قاریان وواجب است بیرون آوردن حرفهای قراءت وذکرهای نماز
از مخرجهای ایشان چنانکه منقول است از قاریان قران این فصل
در بیان احکام خواندن قران وآموختن ویاد دادن آنست بدانکه
واجب کفائی است یاد دادن قران وآموختن آن وسنت

پسندیده است که هر کس بعینه خودش یاد بدهد یا یاد بگیرد قران را وواجب است
یاد دادن ویاد گرفتن قدری که واجب است از قران در نماز بر همه کس بعینه
وواجب است اکرام وحرمت داشتن قران وتعظیم وگرامی نمودن کسانی
که قران دانند عمل بآن نمایند وحرام است بی حرمتی وبی عزتی
کردن بقران یا بکسانی که قران دانند بسبب آن وواجب است قصد نمودن
محض رضای حق خدای تعالی در آموختن ویاد دادن قران وتلاوت خواندن آن
وحرام است ریا کردن در خواندن قران ودیدن وشنوانیدن آن بمردمان وطمع
یافتن یا چیزی گرفتن از ایشان وجایز نیست ترک نمودن قران خواندن
از روی بی پروایی کردن آن تا بحدی که قران را فراموش نماید وسزاوار آنست
که قران را بسیار بخواند وهمیشه تلاوت نماید در خانه ودر همه حال خصوصا
در ماه مبارک رمضان بیشتر از هر وقت بخواند وحرام است خواندن
قران با غنا وسرود وواجب است پرهیز کردن از غلط خواندن
در قران بهر قدری که ممکن باشد وواجب است سجده تلاوت قران
در خواندن چهار سوره سجده هم بر خواننده وهم بر شنونده هرچند
مگر بخواند آیه سجده را در یک موضع نه بکسی که بشنود آیه سجده را بی
قصد شنیدن این فصل در بیان قنوت نماز است بدانکه سنت پسندیده
است خواندن قنوت در نماز در حدیثی منقول است که خواندن قنوت
در نماز واجب است وسزاوار نیست ترک خواندن قنوت در نماز دانسته بی
تقیه خصوصا در نمازی که بلند باید خواند قراءت را ومحل قنوت خواندن

در رکعت دوم هر نماز است بعد از فارغ شدن حمد وسوره پیش از رفتن
برکوع مگر در نماز جمعه واگر قنوت در محلش فوت شود بجای آورد بعد
از رکوع این فصل در بیان احکام رکوع نماز است بدانکه رکوع کردن
در نماز واجب است در هر رکعتی یکبار ودر نماز آیات در هر رکعتی پنج بار
وواجب است خم شدن برای رکوع کردن تا بحدی که برسد کف دستهای
او بزانوهای او وواجب است ذکر گفتن در حالت رکوع وذکر رکوع اینست
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ یکبار یا سبحان الله سه بار یا مطلق ذکر
هر ذکری که باشد بگوید وواجب است آرام گرفتن بقدر ذکر گفتن در رکوع
وهیچ قراءت نیست در رکوع ونیز در سجود وکسی که ترک کند رکوع را دانسته
یا بفراموشی تا بسجده رود واجب است بر او که بار دیگر نماز را از سر گیرد
واگر بیادش آید پیش از سجده کردن واجب است که رکوع را بجای آورد
وباطل نمیشود نمازش اگر رکوع را وا گذاشته باشد وخم شده باشد تا
بنزدیک زمین بفراموشی وکسی که شک نماید در حالتی که ایستاده
که آیا رکوع کرده است یا نه واجب است بر او که رکوع کند وواجب است نماز را
بار دیگر کردن بر کسی که ترک کرده باشد ذکر رکوع را دانسته نه بفراموشی وواجب است
سر برداشتن از رکوع وراست ایستادن وآرام گرفتن در ایستادن و
ذکر را بزبان عربی گفتن پس جایز نیست بغیر عربی گفتن ذکر در وقت اختیار
این فصل در بیان احکام سجود نماز است بدانکه سجده کردن در نماز واجب
است در هر رکعتی دو بار وواجب است سجده کردن بر هفت عضو پیشانی و دو کف

دستها و دو آینه زانوها و دو انگشت شست هر دو پا و واجبست گذاشتن
پیشانی بر چیزی که درست باشد سجده کردن بر آن و واجبست برداشتن
سر در میان دو سجده و نشستن و آرام گرفتن در وقت نشستن بعد
از سر برداشتن و آرام گرفتن و کسی که برسد پیشانی او بجایی که ناهموار
باشد یا جایی که جایز نباشد سجده کردن بر آن واجبست که بکشد
پیشانی را بجای دیگر و اگر ممکن نباشد کشیدن پیشانی جایز است که
بردارد پیشانی را بعد از آن بگذارد پیشانی را و جایز نیست سجده کردن
بر حایلی مثل مندیل و کلاه و لباس است همین و زر که در سجده از پیشانی
بخاک رسد که نامیده شود که پیشانی بخاک رسیده و بهتر آنست که
کمتر از مقدار درهم بغلی نباشد و جایز نیست پستتر بودن جای سجده
کردن از محل ایستادن زیاده از قدر خشتی و نیز بالاتر بودن از آن و جایز
نیست زیاده بر دو سجده کردن در یک رکعت دانسته و نیز کم کردن یکی از
دو سجده و کسی که بوده باشد در پیشانی او دملی یا مانند دمل جراحتی
واجبست بر او که بکند گودی تا واقع شود آنچه سلامت است از پیشانی
او بر زمین و اگر این نیز ممکن نباشد واجبست که سجده کند بر یکی از
دو جانب از پیشانی و اگر این نیز ممکن نباشد سجده کند بر زنخدان خود
و کسی که فراموش کند یک سجده را از نماز واجبست که بجای آورد آن را اگر
بیادش آید پیش از رکوع رفتن و اگر پیش از رکوع بیادش نیاید پس هیچ
چیز نیست بر او بلکه قضا میکند آن سجده را بعد از فارغ شدن از نماز و کسی

کشد

که شک نماید در سجده در محلش واجبست که بجای آورد سجده را نیز بعد
از راست ایستادن در نماز و واجبست آرام گرفتن در سجده بقدر ذکری
که واجبست و ذکر واجب آنست که بگوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ یکبار
یا سبحان الله سه بار یا مطلق ذکر بگوید مثل الله اکبر و الحمد لله و لا اله الا الله
و واجبست که ذکر بزبان عربی باشد و جایز نیست که ترجمه و معنی آن را
بگوید در محل اختیار و حرام است سجده کردن برای غیر خدای تعالی و
واجبست سجده تلاوت قرآن در چهار سوره عظیمه و کسی که ترک نماید یک
سجده را از نماز دانسته یا دو سجده را از یک رکعت هر چند بفراموشی باشد
واجبست بر او که نماز را بار دیگر بکند این فصل در بیان احکام تشهد
خواندن در نماز دو رکعتی یکبار و در غیر نماز دو رکعتی دو بار واجبست
در تشهد گفتن شهادتین و فرستادن صلوات بر محمد و آل محمد و نشستن
از برای خواندن تشهد و آرام گرفتن بقدر تشهد خواندن و بعربی خواندن
تشهد خواندن ایستاده در حالت تقیه و ضرورت مثل کسی که نماز
کند در میان آب یا در میان گل و جایز نیست ترجمه و معنی گفتن
تشهد با قدرت بر عربی و یاد گرفتن تشهد و کسی که ترک نماید تشهد
را دانسته باطل میشود نمازش و کسی که ترک نماید آن را بفراموشی
تا وقتی که برکوع رود یا سلام دهد باطل نمیشود نمازش و واجبست
که قضا کند تشهد را بعد از سلام دادن نماز پس اگر بیادش
آید پیش از رکوع رفتن واجبست نشستن و تشهد

خواندن این فصل در بیان احکام سلام نماز است بدانکه واجبست سلام دادن
در آخر نماز و کافی است که یکی از این دو عبارت سلام دهد در آخر نماز
یا بگوید السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ یا بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ
رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و کسی که فراموش کند سلام دادن نماز را تمام است
نمازش و واجبست نشستن در محل سلام نماز دادن مگر برای ضروری که
نتواند نشستن و واجبست آرام گرفتن در نشستن بقدر سلام دادن
و واجبست بعربی گفتن سلام نماز مگر با عاجز بودن از آن و واجبست
که سلام نماز بعد از تمام شدن تشهد خواندن نماز باشد این فصل
در بیان تعقیب و دعا خواندن بعد از نماز است بدانکه سزاوار است
که بعد از نماز تعقیب و دعا بخواند و بنشیند بعد از فارغ شدن
از نماز برای دعا و ذکر خدای تعالی و مداومت کردن بر تسبیح حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام فآن سی و چهار بار الله اکبر است و سی و سه بار الحمد لله است
و سی و سه بار سبحان الله و سزاوار است بسیار دعا کردن و مطالب از خدا
طلبیدن و بسیار گفتن سبحان الله و بسیار استغفار و بسیار خواندن
قرآن و سزاوار است بعد از هر نمازی اقرار کردن بشهادتین و اقرار
بامامت دوازده امام علیهم السلام و صلوات بر محمد و آل آنحضرت فرستادن
و لعنت بر دشمنان دین کردن و دو سجده شکر بجای آوردن و دو گونه
روی خود را بر خاک مالیدن میان دو سجده شکر
و طلبیدن مطلبها در آن دو سجده و حرام است

سرکشیدن

سرکشیدن از دعا و مطلب خود طلبیدن و حاجت از خدا و دعا برای
دیر خواندن و طلبیدن چیزی که حرام باشد از خدا و نا امید شدن
در وقتی که دیرتر حاجت بر آید و گمان بد بخدا کردن روایت شده است
که واجبست که گفته شود پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن
آن لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ده بار نیز بگوید
أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ
يَحْضُرُونِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و ده بار پس اگر فوت شود گفتن
اینها در این دو وقت بجای آورد هر گاه بیادش آید و حرام است نفرین کردن
مؤمن بناحق و واجبست ترک کردن دعا کننده گناه کردن و ستم کردن
را و واجبست ترک کردن حمد و ثنا کردن خدا و شکر خدا بجا آوردن
در وقت رسیدن نعمت با بنکس و اظهار نعمت خدا کردن اگر نعمت از
خدا برسد با بنکس و واجبست صلوات فرستادن بر حضرت رسول
و آل آنحضرت را نام برده شود یا یاد کرده شود و واجبست طلب آمرزش
گناهان از خدا هر گاه بیاد اینکس آید آنها این فصل در بیان چیزها
که قطع کنند و باطل نمایند نماز است و سبب از سر کردن نماز است و آن
چیزها ترک کردن طهارت است برای نماز هر چند بفراموشی باشد و
شکستن طهارت است در اثنای نماز و پشت کردن بقبله است در اثنای
نماز و گریه کردن برای مرده و خنده کردن در اثنای نماز که با قهقهه باشد

نه تبسّم وسلام کردن و با حرف زدن در نماز که نه قرآن باشد و نه دعا باشد

نه دانسته نه بفراموشی و دانسته ناله کردن و در اثنای نماز و آن چیزها

که میاید در بحث خلل و نقصان رسانیدن نماز بعد ازین و بجای نماز

پیش از وقت نماز و ترک پرهیز کردن از نجاست در نماز و جایز نیست گذاشتن

یکی از دو دست در اثنای نماز بر روی دیگری بی تقیه و جایز نیست خلل کردن

در اثنای نماز کردن این فصل در بیان احکام نماز جمعه است بدانکه

واجبست نماز جمعه بخصوص بعینه نه نماز ظهر بر هر عاقل بالغی مگر بر مسافر

و بنده و زن و بیمار و کور و مرد پیری که بسیار مشقت و تعب کشد

برای حاضر شدن در نماز جمعه و کسی که بر سر دو فرسخی باشد بشرطی

که بجماعت کردن و دو خطبه خواندن و حاضر شدن هفت کس و بروایتی

پنج کس بیشتر باشد و واجبست نماز جمعه بر مردم شهرها و دهها و غیرها

و واجبست حاضر شدن کسی که بوده باشد جای او از جایی که نماز جمعه

کرده میشود کمتر از دو فرسخ و نماز جمعه دو رکعت است پیش از آن دو رکعت

دو خطبه خواندن است و واجبست که بوده باشد فاصله میان دو نماز

جمعه که کرده میشود مقدار سه میل یا بیشتر و کافیست و بدلست

نماز جمعه از نماز ظهر روز جمعه و واجبست شنیدن دو خطبه

که پیش از نماز جمعه خوانده میشود و حرام است حرف زدن در وقت

خطبه خواندن و واجبست خواندن دو خطبه پیش از نماز

جمعه کردن و بر پا ایستادن خطیب در وقتی که خطبه میخواند

مگر اینکه

مگر اینکه عذری و مانعی داشته باشد و کسی را که مانع شود بسیاری مردم

در نماز جمعه یا در غیر نماز جمعه از رکوع رفتن و سجود کردن واجبست

که بجای آورد رکوع و سجود خود را بعد از پیشنماز بعد از آن برساند

خود را به پیشنماز و واجبست نماز جمعه بر بنده و بر مسافر و بر زن هرگاه

حاضر شوند بنماز جمعه و ناچار است در خطبهٔ اولی از دو خطبهٔ نماز جمعه

بر اینکه بوده باشد بر حمد و ثنای الهی و صلوات فرستادن بر حضرت

رسالت پناهی و بر آل طاهرین آنحضرت و وصیت کردن و سفارش نمودن

مردم بترسیدن از جناب اقدس الهی و پند دادن و نصیحت نمودن

ایشان از پیروی هوا و هوس و آگاه ساختن ایشان از شرها و ضررهای

شیطان و فریبهای دنیا و اهل آن و خواندن سورهٔ کوچکی کوتاهی و زیاد

نماید در خطبهٔ دوم بر اینهای که گفته شد ذکر کردن دوازده امام علیهم السلام

را نام بنام و بطلبد از خدا بتعجیل ظهور صاحب الزمان علیه السلام را و دعا

کند که بزودی زود آنحضرت را خدای تعالی رخصت بیرون آمدن دهد

تا دنیا را از داد و عدل بیارآید و واجبست نماز جمعه بر کسی که نیابد

خطبه را بلکه واجبست بر کسی که دریابد از نماز یک رکعت را بلکه بر کسی

که دریابد از رکعت آخر رکوع را و بس است او را همین رکوع تنها

در یافتن و جایز نیست اقتدا کردن در نماز جمعه بکسی که فاسق و

فاجر باشد و هر کسی که مشخص نباشد عدالت و پرهیزگاری

او بر کسی و واجبست عزت داشتن و حرمت نگاه داشتن

روز جمعه و جایز نیست اذان سیم گفتن در روز جمعه و نماز گذاردن در

حالتی که پیشنماز خطبه میخوانده باشد در روز جمعه این فصل در بیان احکام

نماز عید است بدانکه نماز گذاردن واجبست در عید ماه رمضان

و عید قربان بجماعت بشرطی که حاضر شده باشد پنج نفر پس اگر فوت شود

نماز عید از کسی بر قضا لازم نیست و واجب دو رکعت است و جایز نیست

اذان گفتن و اقامت گفتن از برای نماز گذاردن عید رمضان و عید قربان

و وقت نماز عید میانهٔ بر آمدن آفتابست تا وقت پیشین روز عید

و واجب نیست نماز عید بر کسی که مسافر باشد و ناچار است در نماز عید

از گفتن پنج تکبیر بعد از خواندن حمد و سوره پیش از رکوع رفتن در رکعت

اولی و گفتن چهار تکبیر در رکعت دوم پیش از رکوع رفتن و بعد از خواندن

حمد و سوره و خواندن قنوت بعد از گفتن هر تکبیری و خواندن خطبه بعد از

نماز عید است و خواندن خطبه پیش از نماز عید بدعت است و نامشروع است

این فصل در بیان احکام نماز آفتاب گرفت و ماه گرفت و نماز زلزله و

لرزیدن زمین و باد تیره و تاریک کننده هوا و باقی ترسها و هولهای

آسمانی است بدانکه وقت گذاردن این نمازها از ابتدای وقت شروع

بلا گرفتن است تا آخر وقت روشن شدن و برطرف شدن آن بلا

پس اگر اتفاق افتد ابتدای بلا در وقت یکی از نمازهای واجبی پنجگانه

اختیار دارد با گنجایش وقت نماز هر کدام را که خواهد بگذارد

و این نماز بلا دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع است و پنج بار

قرائت است و دو سجده است و واجبست شکر در خواندن الحمد اگر تمام

خوانده باشد سوره را و واجبست که پاره پاره کند سوره را و واجبست

که قضا کند نماز را اگر ترک کرده باشد آن را یا دانستن سبب عمدا یا گرفتن

تمام قرص آفتاب یا ماه این فصل در بیان خللها و نقصانهای است

که در نماز بهم رسد بدانکه واجبست از سر کردن نماز بر کسی که شک

نماید در عدد و شماره دو رکعت اول هر نمازی که باشد یا کسی که شک

کند در نماز شام یا کسی که کمتر کرده باشد از نماز یک رکعت و بیشتر بجهله

کرده باشد یا کسی که نداند که چند رکعت نماز گذارده است یا کسی که

نداند که نماز کرده است یا نه با آنکه وقت نماز باقی باشد یا کسی

که ترک کند رکوع نماز را یا دو سجده را از یک رکعت یا تکبیر احرام را یا

بر پا ایستادن را در نماز و کسی که حرف زند در اثنای نماز بفراموشی

یا با گمان فارغ شدن از نماز واجبست بر او که دو سجده

سهو بکند و واجبست عمل کردن بگمان خود بهر طرف

که گمانش برود در نزد شک کرده در عدد شماره رکعتهای

نماز و اگر گمانش بهیچ طرف نرود واجبست بنا گذاشتن

در نماز واجبی به بیشتر و تمام کردن آنچیزی که گمان دارد که از نمازش کم کرده

است و واجب نیست از سر کردن نماز اصل بعد از گذاردن نماز احتیاط

هر چند که یقین او شود که نماز اصل کم بوده است بر کسی که شک

کند میانه دو و سه بعد از تمام شدن دو سجده واجبست

کہ بنا گذارد بر سه و تمام کند نماز را و بگذارد یک رکعت نماز احتیاط بعد از سلام دادن
ایستاده یا دو رکعت نماز احتیاط نشسته و کسی که شک کند میان سه و
چهار پس بنا گذارد بر چهار و سلام دهد و بعد از سلام دادن یک
رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بگذارد و کسی که شک کند
میان دو و چهار و بنا گذارد بر چهار و بگذارد دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده و کسی که شک کند میان دو و سه و چهار پس بنا بر چهار گذارد
دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو میکند
برای هر زیادتی و کمی که در نماز اصل بهم رسد که آن زیادتی و کمی باطل
کننده نماز اصل نباشد و برای شک کردن میان چهار و پنج بنا گذارد
بر چهار و دو سجده سهو کند و واجب است الحمد خواندن بعینه در نماز
احتیاط نه تسبیح اربعه و واجب است از سر کردن نماز اصل بر کسی که زیاده
کرده باشد یک رکعت یا بیشتر هر چند بفراموشی کرده باشد مگر آنکه
نشسته باشد بعد از رکعت چهارم بقدر تشهد خواندن یا شک
داشته باشد در اینکه در عقب رکعت چهارم بقدر تشهد خواندن
نشسته است یا نه بگوید در هر سجده از دو سجده سهو این ذکر را
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید بِسْمِ اللهِ
وَبِاللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و واجب
است نگاه داری و ضبط خود در نماز از سهو و فراموشی
بقدر میسر شدن و نیست سهو در اثنای سهو

کردن و نیست حکم سهو بر کسی که بسیار کند سهو کردن را و نیست
حکم سهو بر پیشنماز هر گاه پیشنماز نیاورش باشد یا بعکس باشد و نیست حکم
سهو بر کسی که شک کند بعد از فارغ شدن از نماز و کسی که شک کند
در کاری از کارهای نماز و هنوز وقت آن شک باقی باشد که آن شک
کرده را بجای آورد و واجب است که بجای آورد آن را و اگر محلش گذشته باشد
واجب نیست و محل بجای آوردن چیزی که شک کرده باشد در آن تا وقتی
است که در چیزی دیگر هنوز داخل نشده باشد و اگر از آن گذشته باشد
و در چیزی دیگر داخل شده باشد نمیتواند که برگردد بلکه نماز را تمام کند
نه تلافی و نه احتیاط و نه سجده سهو میکند این فصل در بیان قضا
کردن نماز است بدانکه واجب است قضا کردن نماز واجب هر گاه فوت شود
دانسته یا بفراموشی هر چند که بسبب خواب باشد و نیافتن آب برای وضو
و غسل و نیافتن خاک برای تیمم کردن باشد و واجب نیست قضا کردن
نمازی که فوت شده باشد بسبب کوچکی یا دیوانگی یا کافر بودن اصلی یا خون
حیض دیدن یا خون دیدن بعد از زاییدن و واجب است قضا کردن
نماز بترتیبی که فوت شده است و واجب نیست بر کسی که بیهوش
شده باشد قضا کردن نمازی که در بیهوشی از او فوت شده باشد
مگر آن نمازی که در آخر وقت آن نماز بهوش آمده باشد و واجب است
قضا کردن آن نمازی که فوت شده باشد در حضر و شهر خود چهار رکعتی هر چند که
سفر و در سفر بگذارد باشد و جایز نیست قضا کردن نماز واجب در حال سواری بی
ضرورتی و کسی که فوت شود از وی یک نماز از ...

شبانه روزی و نداند که کدام نماز است واجب است برای گذاردن
نماز دو رکعتی و نماز سه رکعتی و نماز چهار رکعتی و کسی که فوت شود
از وی چند نماز و نداند که عدد آنها چند است که چندان نماز قضا بگذارد
که گمان شود که دیگر چیزی از نماز قضا نمانده است این فصل در بیان
احکام نماز بجماعت گذاردن است بدانکه نماز بجماعت گذاردن سنت
مؤکد است و واجب است بجماعت گذاردن نماز جمعه و نماز هر دو عید
و جایز نیست اقتدا کردن به پیشنمازی که مخالف اهل حق باشد و نه بکسی
که نداند حال او و طور اعتقاد او را و نه بکسی که فاسق و گناه پیشه باشد و نه
بکسی که فرزند زنا باشد و نه بکسی که نه بالغ و نه عاقل باشد و اگر اقتدا کند
مسافری بکسی که حاضر باشد یا بعکس واجب است رعایت کند هر یکی
از ایشان عدد نماز خود را و جایز نیست بجماعت پیش ایستادن زنان
بر مردان در نماز جماعت و جایز نیست بجماعت گذاردن نماز نافله و سنتی
مگر در نماز طلب باران و نماز عید رمضان و عید قربان و نمازی که یکبار
کرده باشد تنها و باز خواهد که با جماعت بگذارد مانند آنها و کسی که
نماز میگذارده باشد پی سر مخالف مذهب بتقیه واجب است بر او که
بخواند حمد و سوره را برای خود و واجب نیست که بلند بخواند قرائت
حمد و سوره و ساقط است از او آن چیزی که میسر نشود از خواندن حمد
و سوره و واجب است بر پیشنماز بجای آوردن همه واجبهای نماز را مگر خواندن
حمد و سوره و جایز نیست خواندن حمد و سوره ... بر پیشنمازی که پی

پیشنماز عادل اقتدا کرده باشد در نمازی که بلند خوانده میشود حمد و
سوره هر گاه بشنود صدای پیشنماز را هر چند که همهمه باشد و هر گاه ظاهر شود
بودن پیشنماز که بی طهارت است واجب است از سر کردن نماز بر پیشنماز نه
بر پسنماز و همچنین است هر گاه ظاهر شود که پیشنماز نیت ناکرده شروع
در نماز کرده است یا پشت بقبله کرده است در نماز و همچنین است که از
سر نمیکند پسنماز نماز خود را اگر ظاهر شود بر او بعد از نماز فاسق بودن
یا کافر بودن پیشنماز و کسی که پیشنماز پیشتر از او شروع در نماز کرده باشد
واجب است که بگرداند و حساب کند آنچیزی را که دریافته از نماز پیشنماز
اول نماز خود و پس تشهد میخواند در رکعت دوم خود و تمام کند نماز خود را
بعد از سلام دادن پیشنماز و واجب است پیروی کردن پسنماز پیشنماز را
در جمیع کارها و دریابد تمام رکعت را بدریافتن پیشنماز در حال
رکوع کردن پیشنماز و جایز نیست اقتدا کردن با وجود حایلی که پیشنماز را
نه بیند مگر ستونها و پایها باشد مگر آنکه پیشنماز زن باشد نه مرد
جایز است اقتدا کردن با دور بودن میان پیشنماز و پسنماز با آنقدری
که بسیار باشد مانند سکو و پلکان این فصل در بیان احکام قصر کردن
نماز است بدانکه واجب است قصر کردن نماز واجبی بسبب ... خواه
در سفر باشد و خواه در حضر و ساقط میشود و واجب بودن چیزهای که در نماز
واجب است آنچیزی که میسر نشود از واجبهای نماز و لیکن واجب است قصر
کردن نماز بسبب سفر کردن با وجود ترسیدن و ایمن بودن در سفر بشرطی که از آن

سفر قصدش هشت فرسخ رفتن یا چهار رفتن و چهار آمدن باشد یا بیشتر
و پنهان شدن دیوارها یا آنکه صدای اذان محله اش را نشنود و نبودن
قصد نامشروع در آن سفر و نه برای بازی و شکار باشد و نه بسیار سفر
کننده باشد و نه قصد ماندن ده روز کرده باشد یا گذشته باشد سی روز بیک جا
مطلقا یا برسد بملکش که شش ماه توطن در آن ملک کرده باشد پس واجبست
که قصر کند در نماز چهار رکعتی در غیر مکانهای چهار مکانه و معتبر در قصر کردن
نماز وقت ادای نماز است نه وقت واجب شدن آن نماز نه باید که بگوید
تسبیحات اربعه را بعد از نمازی که قصر کرده میشود سی بار کتاب زکوة
این کتاب در بیان احکام زکوة طلا و نقره و جو و گندم و مویز و خرما
و شتر و گاو و گوسفند است بدانکه زکوة دادن واجبست و کافر میشود
کسی که منکر واجب بودن زکوة باشد و واجبست که زود بدهد زکوة را
و نگاه ندارد در پیش خود مگر آنکه انتظار آمدن مستحق کشد و حرامست
ندادن زکوة و هر حقی که از کسی یا از خدای تعالی در گردن آنکس باشد مثل
خمس یا نذر یا قرض یا تاوانی که شرعی باشد و منقولست از اهل البیت
علیهم السلام کردن کارها خوب کردن با خویشان و نیکی کردن با برادران دینی
از غیر مال زکوة و حمل کرده شده است و سنت بودن اینها و بر دفع ملجاهای
مؤمن این فصل در بیان چیزهائیست که زکوة در آنها واجبست بدانکه
واجبست زکوة دادن در نه چیز نه در غیر اینها طلا است و نقره
است و شتر است و گاو است و گوسفند است و گندم است و جو است و خرما

و مویز است بشرط بالغ بودن و عاقل بودن و آزاد بودن و صاحب بودن
و قادر بودن از تصرف نمودن در همه اینها و واجبست زکوة دادن مالی که
بقرض گرفته باشد بر کسی که قرض گیرنده است نه بر کسی که قرض دهنده است
با وجود شرطهائی که گذشت و خواهد آمد و واجبست زکوة دادن هرچند باشد
بر کردن صاحب زکوة قرض بعد سال زکوة یا بیشتر هم و سنت است زکوة دادن
در باقی غلهها و دانهها همچنانکه در چهار غله زکوة میدهند و سنت است زکوة
دادن در مالی که تجارت و خرید و فروش در آن میکرده باشد و سنت است
زکوة دادن اسبی که مادیان باشد و سر خود بچریده باشد از هر شتری
که اصیل باشد یعنی پدر و مادرش عربی باشد دو اشرفی بدهد در هر سالی
و از هر شتری که اصیل نباشد یعنی از جانب پدر یا مادر عربی نباشد هر سالی
یک اشرفی بدهد بشرطی که تمام سال بسر خود بچرد و در تصرف آنکس
باشد این فصل در بیان نصاب است یعنی حدی که مال را بآن حد میرسد
زکوة دادن واجب میشود در آن وقت که بآن حد رسید زکوة دادن نه در آن
چیزی که کمتر از حد نصاب باشد پس واجب نیست زکوة دادن در آن چیزی
که کمتر از نصاب باشد از پنج نفر از شتر پس هرگاه تمام باشد پنج نفر شتر
پس در آن پنج نفر شتر یک گوسفند زکوة واجب میشود بعد از آن در ده
نفر شتر دو گوسفند واجب میشود و بعد از آن در پانزده نفر شتر سه گوسفند
واجب میشود بعد از آن در بیست نفر شتر چهار گوسفند واجب میشود بعد از آن
در بیست و پنج نفر شتر پنج گوسفند واجب میشود بعد از آن در بیست و شش نفر

شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال دوم واجب میشود بعد از آن در سی
و شش نفر شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال سیم واجب میشود بعد
از آن در چهل و شش نفر شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال چهارم
واجب میشود بعد از آن در شصت و یکنفر شتر یکنفر شتر ماده که داخل باشد
در سال پنجم واجب میشود بعد از آن هفتاد و شش نفر شتر دو نفر شتر ماده که
داخل باشد در سال پنجم واجب میشود بعد از آن هفتاد و شش نفر شتر دو نفر
شتر ماده که داخل شده باشد در سال سیم واجب میشود بعد از آن در نود و
یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال چهارم واجب میشود بعد از آن
هرگاه برسد شماره شترش بصد و بیست و یکنفر شتر پس در هر چهل نفر
شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال سیم یا در هر پنجاه نفر شتر
یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال چهارم زکوة میدهد و واجبست
زکوة دادن در شتر خواه در شترهای عربی باشد مثل اعراب و خواه در شترهای
خراسانی باشد مثل بختی بی تفاوت و واجب نیست زکوة دادن در گاو تا
برسد بسی عدد پس واجبست در آن سی گاو ماده یا نری که داخل شده
باشد در سال دوم پس هرگاه برسد بچهل گاو واجبست در آن یک گاو
ماده که داخل شده باشد در سال سیم و واجب نیست زکوة دادن در گوسفند
تا برسد بچهل گوسفند پس واجب میشود در چهل گوسفند یک گوسفند
بعد از آن در صد و بیست و یک گوسفند دو گوسفند بعد از آن در دویست و
یک گوسفند سه گوسفند بعد از آن در سیصد و یک گوسفند

چهار

چهار گوسفند بعد از آن در چهار صد گوسفند یا بیشتر در هر صد گوسفند
یک گوسفند زکوة واجبست و شرط کرده شده است در واجب بودن
زکوة گذشتن سال و مراد اینست که دیده شود ماه دوازدهم یعنی همینکه
ماه دوازدهم داخل شد زکوة بر اینها قرار میگیرد و دیگر شرط شده است
در واجب بودن زکوة موجود بودن حد نصاب در تمام سال
و همچنین چریدن اینها در صحرا بسر خود و اینکه اینها بار نکنند و سوار
نشوند در عرض سال و واجبست زکوة دادن مالی را که مال یک
کس باشد هرچند که آن مال جدا جدا باشد و یکجا نباشد نه در مالی
که از چند کس باشد هرچند که آن مال در یکجا باشد بلکه شرط کرده شده است
در رسیدن هر حصه از آن مال بحد نصاب و اگر بفروشند مالی را که بحد
نصاب رسیده بوده بعد از گذشتن سال بر آن و پیش از بیرون کردن
زکوة آن واجبست زکوة دادن آن مال بر خریدار و میگیرد از بایع زکوة را
بر فروشنده آن مال مگر آنکه فروشنده خود زکوة آنرا داده باشد
و واجبست بر کسی که مال زکوة را میچیند و یکجا جمع میکند
قبول کردن گفتن صاحب مال و اختیار دادن بر صاحب مال
در برچیدن و گرفتن مال و واجبست بر جمع کننده مال زکوة نرمی کردن
و هموار نمودن بحیوانات و نگاه داری آنها کردن و رسانیدن آنها
بمستحق یا نزد امام و واجبست زکوة دادن چهارپایان در هر سال
هرچند باقی باشد آن مال بخصوص این فصل در بیان

شرطهای زکوة طلا و نقره است بدانکه شرط کرده شده است در واجب بودن
زکوة طلا و نقره رسیدن آنها بحد نصاب پس واجب نیست زکوة در آنچیزی
که کمتر از حد نصاب باشد و دیگر از شرطهای زکوة طلا و نقره گذشتن
سال است بودن طلا اشرفی باشد و نقره درهم و در باشد که سکه
مدار باشد خواه داد و ستد کنند و خواه نکنند و شرط است موجود بودن
قدر نصاب در عرض تمام سال بعد تمام سال آن قدری که از طلا و
نقره سکه معامله داشته باشد بحال خود باشد عوض نکرده به طلا
و نقره و دیگر چیزی و شرط است که آن قدر نصاب که در ملک او باشد یعنی
از مال او بیرون رفته باشد و میسر شده باشد او را تصرف کردن در تمام سال
و بدانست در گذشتن سال آنکه دیده شود ماه دوازدهم و تمام شدن
آن ماه سراسر پس هرگاه برسد طلا به بیست مثقال واجب میشود در آن وقت
زکوة دادن نیم مثقال بعد از آن هرچند زیاده شود بر بیست مثقال
چهار مثقال واجب است در آن چهار مثقال ده یک مثقال و هرگاه برسد
نقره به دویست درهم واجب است در آن دویست درهم نقره پنج درهم نقره
زکوة دادن بعد از آن هرچند زیاد شود چهل درهم نقره واجب است در آن چهل
درهم نقره یک درهم نقره زکوة دادن و واجب دادن زکوة طلا و نقره در هر سال
هرچند که باقی باشد همان مال بعینه و هرچند بوده باشد بر ذمه صاحب مال قرضی
بقدری یا زیاده از آن هم و هرچند که بوده باشد همان مال قرض و کسی که بگذارد
برای اهل و عیال خود خرجی بقدری که بنصاب شرعی برسد یا زیاده از آن واجب است

خوردن انگس دادن زکوة آن قدری که مانده است با وجود حاضر بودن انگس بالغ
بودن انگس این فصل در بیان زکوة چهار غله است که آن گندم و جو و خرما
و مویز و انگور و شرط نیست در اینها گردیدن سال و واجب نیست دادن
زکوة این چهار جنس هر سال و شرط است که بنصاب برسد و آن پنج وسق
است و هر وسق شصت صاع است و واجب است دادن زکوة در انگور
در وقت تخمین کردن و ضبط کردن که بنصاب برسد و شرط است رسیدن
هر جنس غله بنصاب پس اگر غله از نصاب کم باشد ضم کرده نمیشود با غله
دیگر بغیر زکوة واجب در این چهار جنس غله ده یک است اگر آب داده شده
باشد با آب روان یا آب باران یا از ریشه خود آب بخورد و نصف ده یک واجب است
یعنی بیست یک واجب است اگر آب داده شود با دولابها یا دلوها و واجب است
در این چهار غله پنج یک دادن نیز هرگاه زیاده بیاید از خرج سال و
آنچه از غله آب داده شده باشد پاره به باران یا آب روان و پاره
به دلوها بیشتر را اعتبار باید کرد پس اگر هر دو برابر باشد واجب است که
در نصف آن غله ده یک بدهد و در نصف دیگرش نصف ده یک بدهد و واجب
است زکوة در حصه عامل یعنی برزگر و باغبان و زراعت و باغات
با شرطهای که می باشند همچنین واجب است زکوة در حصه مالک تنها
و حصه عامل و مالک برهم باید گذاشت و ساقط میشود زکوة
در حصه که سلطان و حاکم بگیرند از چهار غله پس واجب نیست
بر غیر صاحب ملک و کافی است دادن قیمت در غله و در حیوانات و در طلا و نقره

وکافی است تخمین کردن در غله و شرط است در دادن زکوة غله اینکه صاحب
زراعت خود شریک باشد یا مالک آن شود در حالی که دانه بسته باشد این فصل
در بیان مستحقین زکوة است بدانکه واجب است دادن زکوة بمستحقان
زکوة و ایشان فقیرانند و مسکینانند و جمع کنندهای مالهای زکوة اند
و قرضدارانند و بندگانند که در دست آقای خود در مشقت و آزار
باشند و در راه خدای تعالی از جهاد و بنای خیرات و یاری حاجیان و
زایران امامان و بنای مسجدها و پلها و مثل اینها و جماعتی که در سفر
باشند در سفر حلالی و خرجی نداشته باشند که بوطن خود رسند
و ساقط است حصه جماعت مؤلفه در این زمان که امام علیه السلام غایب
و پنهان است و واجب نیست که زکوة را بر هم طایفه مستحقان سویت نماید
و قبول کرده میشود دعوای مستحق بودن کسی یا ظاهر نبودن دروغ گویی انگس
و کسی که داده باشد زکوة خود را بکسی که مستحق نباشد واجب است بر او که
بیرون کند آن را یکبار دیگر از مال خود مگر آنکه تفحص نموده باشد و طلب کردن
مستحق و کسی که ترک دادن زکوة کرده باشد واجب است بر او که بدهد آن را
هرچند که نمیدانسته باشد واجب بودن زکوة را و هرگاه شیعه شود مخالف
دین واجب نیست بر او قضا کردن عبادت خود را مگر زکوة را اگر داده باشد
آن را بغیر مستحق و شرط است در مستحق زکوة اقرار داشتن بدو کلمه شهادتین
و اقرار داشتن بائمه معصومین علیهم السلام در غیر طفل و بنده مسلمان و جایز
نیست دادن زکوة بکسی که سست باشد در مذهب مگر در حال پریشانی

زکوة

زکوة بجای که مقدور نباشد و جایز است انتظار کشیدن در چنین وقتی
تا پیدا شود مؤمن مستحق و جایز است دادن بطفلان مؤمنان
از زکوة و خریدن آنچیزی که احتیاج داشته باشد بآن از وجه زکوة
و جایز نیست دادن زکوة بکسی که مخالف مذهب باشد از جماعت اهل اسلام
جسم میدانند یا کسی که جبری مذهب باشد یا کسی که وقفی مذهب باشد یا کسی
دشمنی با ائمه علیهم السلام یا دوستان ایشان داشته باشد و شرط است در
فقیر و مسکین اینکه صاحب خرج و اخراجات سالیانه خود و عیال خود نباشد
حالا یا قدرت بر کسب و پیدا کردن نداشته باشد بعد از این مانند
صاحب هنری که پیدا کند به کسب او وفا کند بخرج او و مانع زکوة گرفتن
نمیشود مالک بودن مستحق مثل خدمتکار داشتن یا جهارپا داشتن
یا خانه داشتن بقدر حاجت نه زیاده و جایز نیست دادن زکوة بکسی که
واجب باشد خرج کشیدن او بر مال او و ایشان پدر و مادر و اولاد و زنها
و بندهای او میباشند مگر برای ادای قرض ایشان یا برای وسعت دادن بر ایشان
و مانند این هر دو از چیزها که واجب نیست بر مال او آنها و جایز است دادن
زکوة بباقی خویشان اگر مؤمن باشند و اگر مؤمن نباشند دادن زکوة
بایشان جایز نیست و جایز نیست دادن زکوة بکسی که شارب الخمر باشد و شرط
نیست که مستحق عادل باشد لیکن بفاسق هم میتوان داد بقدری که بس
باشد و جایز است خریدن پدری که بنده باشد از وجه زکوة و آزاد کردن
او و جایز نیست دادن زکوة بظالم در حال اختیار و کسی که بر ذمه او زکوة

باشد واجب است که بدهد آنرا در حال و اکر نزدیک باشد مرک او واجب است
که وصیت کند آنرا و واجب است بیرون کردن زکوة از اصل مال میت خواه
وصیت کرده باشد آنرا و خواه نکرده باشد و حرام است دادن زکوة واجبی
و بر بنی هاشم مکر با ضرورت ایشان یا آنکه زکوة دهنده از جمله ایشان
باشد یا آنکه بوده باشد نسبت ایشان بهاشم از جانب مادر نه پدر
و واجب است فرستادن زکوة با نایافت بودن مستحق در آنجا پس اکر بفرستد
زکوة را با وجود یافت شدن مستحق در همانجا و بطرف شود در راه
ضامن است که نوبت دیکر بدهد و اکر یافت نشده باشد و بفرستد
و نابود شود ضامن نیست و جایز است خریدن بنده از مال زکوة و آزاد
کردن او هرکاه یافت نشود مستحق دیکر و اکر بنده در زیر مشقت و آزار
باشد جایز است خریدن و آزاد کردن بی یافت شدن مستحق دیکر نیز و پس
اکر بمیرد و نباشد وارثی وارث او مستحقان زکوة اند و جایز است
ادای قرض مؤمن از مال زکوة خواه زنده باشد و خواه مرده باشد و
جایز است کفن کردن میت از مال زکوة و وقت واجب شدن زکوة غلها
وقتی است که نو شود ماه دوازدهم این فصل در بیان زکوة فطره ماه
رمضان است بدانکه واجب است فطره دادن ماه رمضان بر هر بالغ و
عاقل که مالک خرج سال خود و عیال خود باشد و واجب است که بیرون
کند از سر خود و از سر هر کس که عیال او باشد از کوچک و بزرک
و صاحب مال و بی مال و آزاد و بنده و مرد و زن و مسلمان و کافر و مهمان

از هر یک

از هر یک یک صاع از هر جنس خوردنی که بیشتر اوقات خود و عیالش میخورده
باشد بیرون میکند و صاع نه رطل عراقی است که وزن آن هزار و صد و
هفتاد درهم بوده باشد و بیرون کرده میشود از هر چیزی که بیشتر
اوقات خوراک باشد و کافی است قیمت دادن و واجب است فطره دادن
بر کسی که بهم رسد برای او فرزندی یا مسلمان شود پیش از دیدن ماه نو
بعد از دیدن ماه و وقت واجب شدن فطره وقتی است که دیده شود
ماه شوال پیش از نماز عید کردن روز عید ماه رمضان و جایز نیست
پس انداختن فطره پس اکر نه دهد و پس اندازد از کردن او بی افتد و واجب است
جدا کردن فطره از مال خود با نایافت بودن مستحق و حاضر نبودن او و
مستحقان زکوة فطره فقرا اند و مسکینان اند و باقی مستحقان زکوة
مال که از جماعت دوستداران اهل البیت علیهم السلام باشند و جایز
نیست دادن زکوة فطره بکسی که در مذهب سست اعتقاد باشد
مکر وقتی که ضرور باشد و جایز نیست دادن زکوة فطره بکسی که دشمنی
با اهل البیت علیهم السلام داشته باشد و سزاوار نیست دادن فطره بمستحق
کمتر از مقدار یک صاع و واجب است دادن فطره بندهای که در میان
چند کس باشد هر کاه تمام حصه شود برسد بهر شریکی یک سر بنده
نه کمتر این فصل در بیان احکام تصدق دادن و خیرات است بدانکه
سنت است تصدق دادن و خیر کردن خصوصا در وقتهای [illegible] و جایز
نیست تصدق دادن بکافر و کسی که دشمن اهل دین باشد مکر در محل ضرورت و ترس

و جایز نیست و باز پس کرفتن صدقه و خیرات و حرام است طلب کردن بی احتیاج
داشتن بآن و واجب است طلب کردن در محل ضرورت و احتیاج و حرام است
منت کذاشتن بعد از تصدق کردن در محل تصدق دادن و سرزنش کردن
فقرا و مساکین و خیرات کردن بمالی که از حرام بهم رسیده باشد هر کاه داند
و شناسد صاحب آن مال را که کیست نیز حرام است و واجب است خیر کردن بکسی
که مؤمن باشد در محل ضرورت او و حرام است مانع شدن خیر و نه دادن مال
خیرات در وقت احتیاج داشتن او و مضطر شدن او و واجب است تصدق
دادن بسبب نذر کردن یا عهد کردن یا سوکند خوردن و جایز نیست خیرات
کردن از مال یتیم و از مال مسلمان بی رخصت او و این فصل در بیان احکام
خمس دادن است بدانکه واجب است دادن خمس در مالهای غنیمت که در جنک کافران
بدست مسلمانان افتد و در مال کافر حربی که بی جنک بدست مسلمانان
افتد یا از مال دشمن اهل دین بدست مسلمانان افتد و حاصل دکانها
و معدنها هم از طلا و نقره و مس و آهن و لاجورد و نمک و زاج و کوکرد و
نفط و غیر اینها و شرط شده است در واجب شدن خمس که برسد قیمت بعد
به بیست مثقال طلا یا بیشتر و همچنین است حکم کنج هم و واجب است دادن
خمس در چیزی که از دریا باشنا کری بیرون آید بشرطی که برسد قیمت آن
چیز بیک مثقال طلا یا بیشتر خواه از مروارید باشد و خواه از یاقوت
باشد و خواه از زبرجد باشد و خواه از عنبر باشد و خواه غیر اینها از هر چه
باشد و واجب است خمس در چیزی که زیاد آید از خرج سال ...

و عیالش از نفعها و سود کردنهای سوداها و کسبها و زراعتها و غیر اینها و واجب است
خمس در زمینی که یهودی یا نصرانی یا کبری از مسلمانی بخرد و واجب است
خمس در مال حلالی که بیامیزد با مال حرام و از هم شناخته نشود حرام
و دانسته نشود مقدار مال حرام و نه صاحبش و قسمت کرده میشود خمس
و نصف آن از آن امام است و نصف آن از یتیمان سادات است و مسکینان
سادات است و راه ماندکان سادات است از کسانی که نسبت
سیادت ایشان ثابت نسبت بهاشم از راه پدر بشرط احتیاج داشتن
ایشان بخمس و قسمت کرده میشود خمس بر سادات بقدری که کافی باشد
ایشان را برای اخراجات سالیانه ایشان پس اکر بس نباشد حصه
خودشان واجب است تمام دادن اخراجات سالیانه ایشان از مال
حصه امام و واجب است دادن حصه امام علیه السلام نیز بایشان با احتیاج
داشتن ایشان و واجب است خمس دادن یکمرتبه نه در هر سال کتاب الصوم
این کتاب بیست در بیان احکام روزه داشتن بدانکه روزه داشتن واجب است
بر هر بالغ عاقلی در ماه رمضان مکر زن حیض دار و زنی که تازه زاییده باشد
و مانند ایشان و کسی که حلال داند ترک روزه را کافر است و واجب است
نیت روزه داشتن در شب پس کسی که ترک نیت کند در شب واجب است
که تازه کند نیت را پیش از پیشین هر کاه چیزی نخورده باشد و جایز
نیست چیزی خوردن پیش از پیشین روزه در قضای ماه رمضان بعد پیشین
از پیشین و جایز است چیز خوردن پیش از پیشین مکر آنکه تنگ شده باشد

وقت قضا گرفتن روزه وجایز نیست روزه داشتن روز یوم الشک بنیت
روزه ماه رمضان این فصلیست در بیان چیزهای که واجبست روزه دار
که خود را نگاه دارد از آنها تا روزه اش درست باشد بدانکه واجبست نگاه
داری کردن روزه دار از چیز خوردن و آشامیدن و از دروغ بستن
بر خدا و بر رسول خدا و بر ائمه هدی علیهم السلام و سر زیر آب فرو بردن
و از مجامعت کردن در پیش و در پس و از بیرون آوردن منی بدست بازی کردن
و اندرست مالیدن یعنی بردن تا منی بیرون آید و ماننده آنها و از حقنه کردن
بچیزهای که روان باشد و کسی که روزه اش را باطل کند در ماه رمضان
دانسته و فهمیده واجبست بر او که هم قضای آن روز بگیرد و هم کفاره
بدهد و کفاره آن بنده است که آزاد کند یا دو ماه پی یکدیگر روزه بگیرد
یا طعام بدهد بشصت مسکین جبر کند در راه خدا آنچه تواند و اگر
از روی فراموشی یا نادانی روزه را باطل کرده باشد قضای آن روز را
میگیرد و کفاره بر او لازم نیست و واجبست بسبب باطل کردن روزه
بچیزی که حلال باشد یک کفاره و بسبب چیزی که حرام باشد کفاره
جمع و واجب میشود مکرر دادن کفاره بسبب مکرر کردن مجامعت
در یک روز نه بسبب مکرر چیز خوردن و آشامیدن و کسی که بر روز
زنش مجامعت نماید در روزه ماه رمضان باطل میشود روزه آن مرد و زن و
واجب میشود بر آن مرد دو کفاره دادن و سیاست او کردن پس اگر زنش
راضی بوده واجب میشود بر هر کدام از ایشان کفاره علحده و سیاست

کردن هر دو و کسی که جنب شود در شب ماه رمضان بعد از آن بخواب رود
بقصد غسل کردن بعد از آن بیدار شود و غسل نکند بعد از آن بخواب
رود تا آنکه صبح بر آید واجب میشود بر آنکس قضای آن روز را داشتن پس اگر
بیدار شود و باز بخواب رود مرتبه سیم واجب میشود بر آنکس هم قضای آن روز
و هم کفاره دادن و حرام است دانسته باقی ماندن بر حالت جنابت
در ماه رمضان تا بر آمدن صبح با وجود واجب بودن روزه اش پس اگر
چنین کاری کند واجب میشود بر او هم قضای آن روز و هم کفاره دادن
و کسی که فراموش کند غسل جنابت را تا آنکه بیرون رود روزه ماه رمضان
یا یکی از آن چند روزی واجب میشود بر آنکس هم قضای نماز کردن
و هم قضای روزه داشتن آن روزهای گذشته و کسی که بصباح آورد
روز را در حالتی که جنب باشد جایز نیست برای او روزه داشتن
آن روز بجای قضا از ماه رمضان و جایز است روزه سنتی گرفتن
آن روز و واجبست غسل کردن بر زن حیض دار هر گاه پاک شود
از حیض پیش از بر آمدن صبح پس اگر ترک غسل کند او زن با ممکن
بودن غسل کردن واجب میشود بر او که قضای آن روز را بگیرد
و باطل میشود روزه و واجب میگردد قضا گرفتن و کفاره دادن
بسبب دانسته رسانیدن آب بحلق یا گردی که غلیظ و تند باشد
و واجبست قضا گرفتن روزه بسبب رسانیدن آب بحلق بعبث و بیجا
یا بسبب وضوی نماز نافله و واجبست قضا گرفتن روزه بسبب دانسته

قی کردن و کسی که بیرون آورد منی را بدست بازی یا بدست کشیدن بر ذکر
تا منی آید واجبست بر آنکس هم قضای روزه گرفتن و هم کفاره دادن این
فصل در بیان چیزهای است که شرع منع از آنها در روزه واقع شده
بدانکه واجب نیست نگاه داشتن روزه دار خود را از چیزهای که باطل
میکند روزه را پیش از بر آمدن صبح دوم که بعد از مشخص شدن صبح
صادقست یا بعد از گفتن اذان مردی که اعتماد تمام بر او باشد و صاحب
عادت باشد در گفتن اذان خود بعد از بر آمدن صبح صادق و
حرام است مجامعت کردن در وقتی که نمانده باشد به بر آمدن صبح
صادق آنمقدار که چون مجامعت کند غسل تواند کرد و کسی که چیزی
خورد بی آنکه ملاحظه صبح کند پس اتفاق افتد که چیز خوردن
او بعد از صبح شده واجبست بر او که تمام آن روز را تا شام چیزی نخورد
و قضای آن روز را بگیرد و همچنین است حکم کسی که راست داند خبر دهنده
را که باقیست شب پس چیزی خورد بعد از آن ظاهر شود دروغ گویی
او و همچنین است حکم کسی که گمان دروغ گفتن بخبر دهنده که بر آمدن
صبح داشته باشد پس چیزی خورده باشد بعد از آن ظاهر شود
راستگویی او و همچنین است حکم کسی که افطار کند بسبب تاریکی که
توهم داخل شدن نماید بعد از آن ظاهر شود خلاف آن مگر
آنکه غالب شود گمانش و جایز نیست افطار نمودن و خوردن
روزه پیش از برطرف شدن سرخی جانب مشرق و واجبست افطار نمودن

وخوردن

وخوردن بعد از برطرف شدن آن سرخی و جایز نیست پس انداختن
افطار نمودن تا سحر و واجبست قضا گرفتن و کفاره دادن بسبب خوردن
باطل کننده روزه در ماه رمضان و روزه قضای ماه رمضان بعد از پیشین
و روزه نذری که معین کرده باشد زمانش یا مکانش را و جایز است خوردن
بسبب تجربه کردن و ترسیدن از کشته شدن و واجبست که قضای آن روز
را بگیرد و کسی که از او پرسند که آیا روزه داری تو جایز نیست او را دروغ
گفتن این فصل در بیان احکام روزه داشتن در سفر است و غیر آن
بدانکه واجبست خوردن روزه در سفر بر کسی که سفری باشد در ماه
رمضان با وجود شرطهای جایز بودن خوردن روزه در آن سفر و اگر
چه قدرت داشته باشد بر روزه گرفتن و واجبست قضای روزه ماه
رمضان بر مسافر و اگر چه روزه گرفته باشد مگر آنکه نادان باشد
بر واجب بودن خوردن روزه ماه رمضان در سفر پس نیست هیچ قضا
بر او و شرط کرده شده است در واجب بودن خوردن روزه در سفر
شرطهای که در قصر کردن نماز گذشت و زیاده میشود شرط دیگر
که شب در خاطر داشته باشد که صباح بسفر خواهم رفت
هر چند که بعد از پیشین بیرون رود یا بیرون رفتن از منزل
خود پیش از پیشین شده هر چند که شب بخاطرش نبوده و
هر گاه داخل شود مسافر بمنزل خود پیش از پیشین گذشتن
و چیزی نخورده باشد واجبست تمام روزه آن روز و کافیست همین روزه

واگر چیزی خورده باشد سنت است مسافر را که دیگر چیزی نخورد تا شام شود و واجب است بر او قضا گرفتن بجای آن روزه و جایز نیست قضای روزه ماه رمضان در سفر و نه روزه کفاره و نه روزه سنتی گرفتن برای کسی که بوده باشد بر ذمه او روزه واجبی و جایز نیست روزه نذر گرفتن در سفر و نه در بیماری مگر روزه که معین کرده باشد که هم در سفر و هم در حضر و هم در سلامتی و هم در بیماری روزه بگیرد هر چند که معین کردن روزه بیمار نیست حلال باشد و مردی که بسیار پیر باشد و زنی که بسیار پیر باشد و کسی که صاحب کفت عطاش باشد و عاجز باشد از روزه گرفتن جایز است ایشان را که روزه را بخورند و واجب است بر ایشان که بعوض هر روزی یک مد از جنس خوردنی خیرات کنند و همچنین است حکم زنی که آبستن باشد و نزدیک بزائیدنش باشد و همچنین است حکم زنی که شیر دهنده طفل باشد و کم شیر باشد و واجب است بر این دو زن که قضای بجای آن روزی که از روزه ماه رمضان را خورده نیز بگیرند هر گاه که مانع خوردن روزه برطرف شود و واجب است روزه خوردن بر بیماری که ضرر کند گرفتن روزه او را در ماه رمضان و واجب است بر او قضا گرفتن بجای آن و رجوع میکند در ضرر بسوی نفس پس اگر روزه بگیرد با بیم ضرر بسبب روزه گرفتن جایز نیست و واجب است بر او قضای گرفتن بجای آن و واجب است روزه خوردن بر زن حیض دار و زنی که تازه زائیده باشد و واجب است بر ایشان قضا گرفتن بجای آن و واجب است روزه گرفتن زن استحاضه دار و واجب است

بر زن براو غسل کردن در شب ماه رمضان در آخر شب و هر گاه پاک شود آن زن حیض دار در اثنای روز چیزی نخورد بعد از آن از روی سنت و واجب است بر او قضا گرفتن بجای آن این فصل در بیان احکام روزه ماه رمضان است بدانکه واجب است روزه ماه رمضان بر کسی که عقل داشته باشد و بحد بلوغ شرعی رسیده باشد نه از جمله کسانی باشد که گذشت پیش از این که نماز و روزه بر ایشان واجب نیست پس اگر روزه ماه رمضان را بخورد و حال آنکه حلال داند روزه خوردن را بی آنکه عذری داشته باشد واجب است کشتن او و اگر حلال نداند روزه خوردن او بخورد حد بر او جاری کرده میشود چهار بار و دو بار رد کشته میشود در بار سیم و واجب نیست روزه گرفتن بنیت روزه ماه رمضان مگر بدیدن ماه رمضان یا بگذشتن سی روز از دیدن ماه شعبان و واجب نیست خوردن روزه بجهت عید کردن مگر بدیدن ماه شوال یا بگذشتن سی روز از ماه رمضان بلکه واجب است که همچنان بنیت روزه ماه رمضان باشد تا آنکه متحقق یکی از این دو چیز که گذشت و واجب است عمل کردن در گرفتن روزه ماه رمضان و در عید کردن آن بیقین خود نه بجدول و گمان او اول روزه بگیرد و در آخر عید کند و کسی که صباح کند روز سیم ماه رمضان را در حالی که نیت روزه داشته باشد بعد از آن گواهی دهند دو عادل بدیدن ماه شوال و واجب است بر او خوردن روزه هر چند که گواهی آن دو عادل بعد از گذشتن پیشین باشد و جایز نیست روزه خوردن

ببب دیدن ماه پیش از پیشین و واجب نیست روزه داشتن هم بسبب دیدن ماه پیش از پیشین در اول ماه رمضان و واجب است بر کسی که اسیر دست کسی یا دشمنی شده باشد و بر کسی که در زندان گرفتار باشد و نداند حساب و شمار ماهها را روزه بگیرد و ماهی را که اختیار نماید بخاطرش رسد که این ماه رمضان است پس اگر موافق افتد با ماه رمضان یا بعد از ماه رمضان باشد یا اصلا معلوم او نشود که روزه او در کدام ماه اتفاق افتاده و بر اشتباه خود باقی باشد کافی است همان روزه ماهی که گرفته است و اگر پیش از ماه رمضان روزه یکماه گرفته باشد واجب است بر او که قضا بجای روزه ماه رمضان بگیرد و ثابت میشود گرفتن روزه ماه رمضان بدیدن دو مرد عادل نه بگواهی دادن زنان و هر گاه هوا صاف باشد و ابر نباشد و با اختلاف گواهی دادن گواهان که بعضی گویند که ما ماه را دیدیم و بعضی گویند که ما ندیدیم هر چند بسیار ملاحظه نمودیم و همچنین ثابت میشود ماه رمضان بدیدن یکجا و نه بدیدن ماه رمضان بشیاع رسیدن و مشهور شدن دیدن ماه رمضان میان مردمان و همچنین ثابت میشود بسبب دیدن ماه رمضان در شهری که نزدیک باشد باین شهری که ماه را ندیده اند و جایز نیست عمل کردن در دیدن ماه بگفتن مخالفان مثل سنیان و صوفیان و مانند ایشان هر گاه پیدا باشد قرینه که دلالت کند بر اینکه ایشان راست میگفته اند که ماه را دیده اند و جایز نیست عمل کردن بگفتن منجمان و خبر دادن ایشان که فلان روز از غره ماه

رمضان است

رمضان است و هر گاه بجهت دیدن ماه رمضان بیست و هشت روز باشد واجب است قضا گرفتن بجای یک روز از ماه رمضان و واجب است بر پسر بزرگتر قضای آن روزه که پدر نگرفته باشد از ماه رمضان اگر ممکن بوده که بگیرد آن روزه را این فصل در بیان اقسام روزه های واجب و احکام آنهاست بدانکه واجب است روزه ماه رمضان و روزه کفارها و روزه بدل قربانی حج و روزه نذر کردن و عهد کردن و سوگند خوردن و روزه اعتکاف که واجب باشد آن اعتکاف و واجب است پی در پی گرفتن روزه بی فاصله در روزه کفاره سوگند خوردن و کفاره ظهار و در روزه کفاره خون ناحق و روزه کفاره عمدا خوردن ماه رمضان و خوردن روزه عوض قربانی حج و واجب میشود پی در پی گرفتن روزه بسبب نذر کردن یا عهد کردن یا سوگند خوردن و کسی که نذر کند که روزه بدارد تا ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام واجب است که همیشه روزه بدارد مگر روزهای که حرام است روزه داشتن در آنها و در حال سفر و در حال بیماری و کسی که نذر کند که روزه بدارد مدتی را واجب است بر او که روزه بدارد شش ماه و کسی که نذر کند که روزه بدارد زمانی را واجب است بر او که پانزده روز روزه بدارد و کسی که نذر کند روزه معینی را بر خود پس عاجز شود از داشتن آن واجب است که خیرات کند بعوض هر روزی یک مد از جنس خوردنی هر چه باشد این فصل در بیان اقسام روزهای حرام است بدانکه حرام است روزه داشتن روز نهم و دهم از محرم بقصد یمن و تبرک

نه از روی جاهلی و هم چنین است روزه روز دوشنبه از نعمتی و حرام است
روز عیدها رمضان و عید قربان و روزه سه روز بعد از عید قربان
برای کسی که باشد در منی و نه در غیر منی و روزه یوم الشک بقصد آنکه از ماه
رمضان است و حرام است روزه وصال و روزه وصال آنست که شام خود را
بسحر اندازد یا روزه بگیرد دو روز یا بیشتر بی آنکه چیزی بخورد در میان
آن دو روز و حرام است روزه صمت و حرام است روزه نذر معصیت
و حرام است همیشه روزه داشتن چنانکه روزهای که حرام است نیز
روزه بدارد و حرام است روزه داشتن کسی که در سفر باشد و کسی که بیمار
باشد مگر آنچه استثنا شده است در شرع که در سفر بگیرند و حرام است
روزه داشتن زن حیض دار و زن تازه زاییده و در احادیث اهل البیت
علیهم السلام منقولست که بنده و زن و فرزند روزه سنتی نگیرند بنده بی رخصت
آقای خود و زن بی رخصت شوهر خود و فرزند بی رخصت پدر خود
این فصلیست در بیان احکام اعتکاف کردن است واجب نیست اعتکاف
کردن مگر بسبب نذر کردن یا عهد کردن یا سوگند خوردن یا گذشتن
دو روز پس واجب میشود در روز سیم و جایز نیست اعتکاف کردن
مگر با روزه داشتن و جایز نیست اعتکاف کردن در مکانی که
غیر مسجد الحرام یا مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا مسجد
کوفه یا مسجد بصره یا مسجد جامع آن شهر باشد و جایز نیست اعتکاف
کردن در زمانی که کمتر باشد از سه روز و هرگاه دو روز بگذرد واجب

میشود

میشود روز سیم و حرام است بر کسی که در اعتکاف می نشیند نزدیکی
کردن با زن و واجب میشود بسبب آن کفاره روزه خوردن ماه رمضان
که بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بدارد یا بشصت مسکین
طعام بدهد اگر این کار در شب صادر شود و اگر در روز صادر شود
واجب میشود بر او دو کفاره بدهد و جایز نیست که او را بیرون آمدن
از مسجد مگر برای حاجتی که ناچار باشد از آن یا برای ادای حاجت مؤمنی
یا بیماری یا حیض بهم رسانیدن پس اگر بیرون آید جایز نیست او را
نشستن و نیز راه رفتن در سایه در حالت اختیار و نیز نماز کردن
در غیر مسجد خود که اعتکاف در آن کرده است مگر در مکه معظمه
و حرام است بر او بوی خوش بکار بردن و ریحان بوییدن و جدال
و نزاع کردن و خرید و فروش کردن کتاب الحج این کتابیست در بیان
احکام و آداب حج است بدانکه رفتن بحج واجبست بر کسی که تواند
بحج رود و آزاد باشد و بالغ باشد و عاقل باشد و بر هر کسی یعنی
بر خودش در عمرش یکبار واجبست و واجب کفائیست بر عام
مردمان که در هر سال بحج روند پس جایز نیست که معطل گذارند
خانه کعبه را از رفتن بحج و واجبست جبر کردن حاکم شرع مردمان را
بر حج کردن و بزیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ساکن شدن
در حرم خدا و حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و واجبست
خرج کشیدن ایشان از مال خراج اگر نباشد ایشان را مالی از خود

و داخل میشود واجب عینی و واجب کفائی هر دو با یکدیگر و واجبست رفتن
بحج در حال در همان سالی که قدرت و مکنت بهم رسد و حرام است تأخیر رفتن
و وا پس انداختن و کسی که ترک رفتن حج کند از راه انکار حج یا از راه
سبک شمردن و سهل انگاری کردن کافر و مرتد میگردد و شرط شده
است در واجب بودن حج توانائی بحج رفتن بیودن خرجی راه و سواری
اگر محتاج بآن باشد زیاده بر قدر قرض و آنچه ناچار باشد او را از
آنچیزی که در کار است و راه امن باشد و قدرت بر رفتن داشته
باشد و بر آنچیزی که رفتن بحج ممکن باشد مثل تندرستی و وجود
رفیق و واجبست خریدن آنچیزی که احتیاج بآن می باشد در سفر
و ناچار است که از خرجی بس باشد عیال او را و تا بر گردد بسوی ایشان
و واجبست حج رفتن بر کسی که داده شود باو خرجی و سواری اگرچه
جزئی باشد و اگرچه شرمش آید و واجبست قبول کردن و واجبست
حج بر کسی که تا بطواف رفتن بپا نگاه داشته باشد بی حفظ زیاده از حد
و بنده که توانائی حج داشته باشد وقتی که آزاد کرده شود واجبست
بر او حج کردن مگر آنکه دریابد یکی از عرفات را یا مشعر الحرام را
بآزادی پس کافیست از حجة الاسلام او را و واجب نیست از سر
کردن بار دیگر حج کسی که مخالف شیعه دوازده امامی باشد وقتی که شیعه
شود و واجبست نایب گرفتن کسی که مال دار باشد در حجة الاسلام وقتی
که میسر نباشد که خود بحج برود از جهت بیماری یا پیری یا وجود دشمنی

وواجبست

وواجبست بیرون کردن حجة الاسلام از اصل مال و حجی که نذر کرده باشد
از سه یک مال میت و کسی که وصیت کند بحج کردن و بنده آزاد کردن
و خیرات کردن واجبست که اول اجرت حج را از سه یک مالش بیرون
کنند و بعد از آن هرچه از آن سه یک باقی باشد بنده بخرند و آزاد
کنند و خیرات کنند و کسی که نذر کند که پیاده یا پای برهنه حج کند واجبست
چنان کند و همچنین است حکم کسی که واجب کند بر خود بسبب عهد کردن
یا سوگند خوردن و کسی که نذر کند که پیاده حج کند جایز است که سواره
شود بعد از انداختن سنگهای که سه میل در منی است و وقتی که برسد
بکشتی واجبست بر او که بر پا بایستد در آن و واجبست در حج که بقصد رضای
الهی بجای آورد و حرام است که قصد ریا و دیدن مردم کند و جایز
نیست مشورت و مصلحت کردن با کسی بترک حج کردن و نیز پس انداختن
بحج رفتن و نیز اشاره کردن بحج رفتن و واجبست که خرجی حج از حلال
باشد نه از حرام و شبهه و شرط کرده شده است در حج کردن زن ایمن
بودن بر نفس آن زن و اگرچه با نامحرمی باشد و شرط است
رخصت شوهر در حج سنتی نه حج واجبی و جایز نیست زن که بحج
سنتی بی رخصت شوهر برود و نه در عده رجعیه این فصلیست
در بیان احکام نایب گرفتن برای حج کسی است که بمیرد و حج واجبی
بر گردن او باشد بدانکه واجبست که نایب بگیرند در حجی که واجب
باشد خواه میت وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد از شهری که مرده

باشد پس اگر برسد میراث مرده پس نایب بگیرند از جائی که برسد اگر چه از احرام
گاه باشد وکسی که بمیرد در اثنای راه حج که بجا آورده شود حج بنیابت او از مکانی
که فوت شده است وکسی که وصیت کند که حج کنند از برای او وفهمیده شود
از گفتن او مگر یک حج کردن وواجبست که حج کنند از برای او بقدری که
برسد مالش خرج حج شود وتمام شود وشرط کرده شده است در نایب
حج آنکه بنوده باشد بر گردن خودش حج واجبی وکسی که بسیار مالدار
بود آنکس باشد حج واجبی پس بمیرد وواجبست بر آنکس که تن داوست آن مال
ببرد آنکه حج بگیرد یا خودش بنیابت آنکس بحج رود وپس دهد باقی را
بورثه وکسی که بمیرد بعد از احرام بستن وداخل شدن بحرم خدا بری است
از حج او واگر نه واجبست قضا کردن آن وجایز نیست نایب شدن
از جانب کسی که حاضر باشد در مکه برای طواف کردن وجایز است از جانب
غایب از مکه اگر چه بمقدار ده میل دور باشد وجایز نیست گرفتن
نایب دو حج در یک سال وجایز نیست حج کردن بنیابت کسی که دشمن
دین واهل دین باشد مگر آنکه آن شخص پدر آنکس باشد وجایز نیست که
حج بجای آورد با دشمن دین واهل دین وواجبست آنکه وصیت نماید
کسی که بترسد از مرگ بحجی که واجب باشد در گردن او واین فصل در بیان
اقسام حجهای واجبست بدانکه اقسام حج سه است حج تمتع وحج قران
وحج افراد وواجبست حج تمتع خصوص بر کسی که [illegible] اهل وعیال او از اینجا کمتر
مسجد الحرام وواجبست حج قران وحج افراد بر اهل مکه معظمه وبر کسی که بوده

باشد میان او وبیانه مکه معظمه کمتر از چهل وهشت میل از هر طرفی پس
جایز نیست او را حج تمتع کردن وهمچنین است حکم کسی که مجاور باشد در
مکه دو سال وبعد از آن قدرت وتوانایی بحج کردن بهم رساند وواجبست
مقدم داشتن عمره تمتع بر حج تمتع وپس انداختن عمره از حج قران وحج
افراد وواجبست بودن احرام بستن بعمره حج تمتع وهر حجی که باشد در
ماههای که حج میکنند وماههای حج شوال است وذی قعده وذی حجه
چنانکه تواند دریافت واجب را وواجبست قربانی کردن بر کسی که حج تمتع کند
وبس وجایز نیست مقدم کردن طواف حج تمتع وسعی صفا ومروه بر وقوف
عرفات ومشعر الحرام مگر برای کسی که چاره نداشته باشد بخلاف کسی که
حج قران وحج افراد کند وجایز نیست که کسی بیک احرام بستن هم حج را
وهم عمره را بجای آورد باهم وجایز نیست که کسی پیش از تمام کردن عمره
وبجای آوردن آن احرام بحج ببندد وواجبست بر گشتن از احرام
بعمره حج تمتع بسوی حج افراد با ضرورتی مثل تنک بودن وقت عمره
وحج کردن هر دو باهم ومثل آمدن حیض زن پس واجب نخواهد بود
قربانی کردن یا بر گشتن از نیت از عمره حج تمتع وواجبست بجا
آوردن عمره حج تمتع وحج تمتع باهم در یک سال وجایز نیست بیرون
آمدن از شهر مکه معظمه بعد از عمره تا آنکه احرام بحج تمتع ببندد با وجود
ترسیدن از فوت شدن حج تمتع پس اگر چنین کاری کند واز مکه بیرون رود
بعد از گذشتن یکماه واجبست بر او که یک عمره دیگر بجای آورد وحج تمتع بجا آرد

عمره بجای آورد وواجبست در عمره تمتع بستن احرام است وکردن طواف است وکردن
دو رکعت نماز طواف است وبجای آوردن سعی صفا ومروه است وگرفتن
شاربست یا ناخن ونیادتی که در عمره حج افراد است کردن طواف نساء است
که در عمره حج تمتع نبود وواجبست در حج بستن احرام است ورفتن بعرفات
وماندن در آن ودر مشعر الحرام است وانداختن سنگها بر میل وقربانی
کردن است وتراشیدن سر است یا گرفتن شارب وناخن وکردن طواف
است وبجا آوردن دو رکعت نماز طواف است وبجا آوردن سعی است وکردن
طواف نساء است وبجا آوردن دو رکعت نماز طواف نساء است وانداختن
سنگها است بمیل وشب را بروز آوردن در منی است در شب یازدهم ودوازدهم
وسیزدهم اما واجب بودن ذبح قربانی مخصوص حاجی است که حج تمتع بجای
آورد وکسی که حج قران وحج افراد بجای آورد وذبح قربانی بر او واجب نیست
این فصل در بیان احرام بستن حاجیان از احرام گاه است بدانکه
جایز نیست احرام بستن پیش از رسیدن باحرام گاه مگر برای کسی که نذر
کرده باشد که پیش از احرام گاه احرام ببندد یا کسی میخواهد که عمره
بجای آورد ودر آخر ماه رجب وبترسد از فوت شدن واحرام گاهای
که جایز نیست احرام بستن مگر از آنجاهای که مقرر است برای مردم عراق
احرام گاه عقیق است از مسلخ است تا ذات عرق وبرای اهل مدینه احرام گاه
ذو الحلیفه است وآن مسجد شجره است ودر وقت ضرورت احرام گاه جحفه است
وبرای اهل یمن واهل شام واهل مغرب احرام گاه جحفه است وبرای اهل یمن

احرام گاه

احرام گاه یلملم است وبرای اهل طایف قرن المنازل است وکسی که باشد
منزلش نزدیکتر بحرم از احرام گاه پس احرام گاهش منزلش خواهد بود
وجایز نیست گذشتن از احرام گاه بی احرام بستن پس کسی که از احرام گاه
بی احرام بستن بگذرد وداخل حرم شود واگر چه از روی فراموشی یا از روی
نادانی باشد واجبست بر او که برگردد پس اگر میسر نباشد پس از جای
که بیرون حرم باشد ونزدیکتر باشد بحرم نسبت بجاهای دیگر پس اگر
ممکن نباشد بیرون آمدن از حرم پس احرام ببندد از جای خودش وهر کس
که میگذرد باحرام گاه واجبست بر او که احرام ببندد از آن احرام گاه واگر
ممکن نباشد پس از جای که ممکن باشد اگر چه از داخل حرم باشد وواجبست
بیرون آمدن کسی که در شهر مکه معظمه ساکن میباشد بسوی یکی از
احرام گاهها پس وقتی که واجب باشد بر او عمره حج تمتع پس اگر ممکنش نباشد
بیرون آمدن بسوی احرام گاه بیرون آید بسوی نزدیکترین جاهای که بحرم
می باشد وواجبست احرام بستن بحج تمتع از مکه نه از احرام گاه واین
فصل در بیان اقسام سفر کردن واحکام آنست بدانکه حرام است سفر
کردن در غیر طاعتها وچیزهای که حلال باشد وواجب میشود سفر کردن
بجهت امری که واجب باشد مثل سفر کردن بجهت حج رفتن وجهاد رفتن
وبطلب علم بواجبات وحرامهای شرعی وکسبهای حلال برای دفع ضرورت
خود وعیال خود وجایز نیست عمل کردن در سفر رفتن ونه در غیر
سفر بعلم نجوم وحرام است آموختن علم نجوم مگر آنقدری

که راه یافته شود در بیابانها در دریا و واجب است حذر کردن از چیزهای که
ترسناک و خطرناک باشد بهمراهی رفیقان خوب و اسباب خوب و مانند
آن و واجب است دفع ضرر از خود و از مؤمن دیگر با احتیاج هر چند دزد
مانند آن باشد و واجب است دفع کردن ضرر از مؤمن بقدری که ممکن
باشد و حرام است اسراف کردن و خرج کردن بی جا مگر در راه حج و عمره
و جایز نیست رجوع کردن بزینت کردن زن حیض دار و آراسته کردن
او تا آنکه پاک شود از حیض و بجای آورد جمیع کارهای حج را و واجب است
برداشتن چیزی که احتیاج بآن باشد در سفر و موقوف بآن باشد
سفر و اجب این فصلیست در بیان آداب نگاه داشتن چهارپایان
بدانکه واجب است نگاه داشتن چهارپایان بقدر دفع ضرورتها از خود
بقدری که واجب است از کردن او عکس بیفتد و واجب است خرج آنها را
کشیدن هر کسی که صاحب آنها باشد یا فروختن آنها یا ذبح کردن آنها اگر ذبح
آنها [illegible] داشته باشد اگر گوشت آنها خوردنی باشد و جایز نیست بار کردن
چهارپایان چندانکه نتوانند برداشت آنرا و جایز نیست دوزین کردن
حیوانات چهارپا و نیز زدن آنها بی آنکه درکار باشد و جایز نیست سواری
کردن بر چهارپای که زنگ بر آن بسته باشد و صدا میکرده باشد
و جایز نیست خوانندگی کردن در حالت سواری و نیز در غیر
سواری این فصل در بیان آداب معاشرت و سلوک کردن و
زندگی نمودن با مردم است بدانکه واجب است نشست و برخاست

کردن

کردن با مردم در سفر و غیر سفر حتی با سنیان و مخالفان مذهب نیز باین طریق
که ادا کند و پس دهد امانتهای ایشان را و بدهد گواهی که داشته باشد و راست
گفتن و نیز بجا نیاورد کسی بناحق و بجای آوردن حقهای مؤمن و تقیه
کردن از کسی که برخلاف مذهب حق باشد و حرام است دشمنی کردن
با مؤمن و خوار گردانیدن او و اظهار کردن عیبهای او بمردم و بازی
دادن او و مدد نکردن در حال ضرورت او و جایز نیست اختلاط
کردن با کسی که فاسق باشد یا بخیل باشد یا احمق باشد یا قطع صله
رحم نماید و هر کسی که مانند اینها باشد بی ضرورتی و بی تقیه و حرام
است همنشینی کردن با اهل بدعت و نیز صحبت داشتن و آشنایی
کردن با ایشان و واجب است انکار مذهب ایشان و رد بر ایشان
بقدر امکان و واجب است پس دادن جواب سلام و سنت است ابتدا
کردن بسلام دادن و حرام است سلام کردن بر مرد فقیر و نادار
بخلاف سلامی که بمرد غنی و مالدار میکند بلکه واجب است مساوی
و برابر دانستن هر دوی ایشان و واجب است بلند پس دادن
جواب سلام بمقداری که بشنود سلام دهنده و هرگاه سلام
دهنده یکنفر از میان جمعی کافی است از همه ایشان و حرام
است سلام کردن بر کافر و بر کسانی که مشغول ساز نواختن
و بازی کردن باشند و مانند ایشان مگر از راه ضرورتی و جایز نیست
داخل شدن خانه کسی بی رخصت او و واجب است نگاه داشتن عزت و حرمت
مؤمن و حرام است بی عزتی و بی حرمتی کردن بمؤمن

وکسی که بسپارد حرفی را بکسی جایز نیست نقل کردن آن حرف بدیگری مگر
برخصت آنکس یا بکسی که اعتماد تمام داشته باشد یا ذکر چیز آنکس باشد
با شهادت و گواهی باشد و واجب است نگهداری خود که آزاری از و
بمسلمانان نرسد خصوصاً بهمسایگان و واجب است واپس نوشتن
جواب کتابت کسی که بکسی بنویسد و جایز نیست سوختن کاغذها با آتش
هرگاه قران یا اسم اللهی بران نوشته باشد مگر ضرورتی روی دهد یا از
کسی بترسد که اگر نسوزد کشته میشود و واجب است راست گفتن در حرف
زدن و حرام است دروغ گفتن مگر برای دفع ضرر از خود یا دیگری کردن
و واجب است نگاه داشتن زبان خود از حرفی که حلال نباشد گفتن آن
از غیبت کسی کردن و بدگویی کسی گفتن و سخن چینی کردن و مانند
اینها و حرام است پنهان شدن از مؤمن و ندادن رخصت دیدن او و حسد
و رشک بکسی بردن و خیانت در امانت کسی کردن و حرام است دروغ
گویی خواه بجد باشد و خواه بخوشطبعی و خواه دروغ بزرگ باشد
و خواه کوچک باشد مگر دروغ که برای مصلحتی باشد و حرام است راست گفتن
در محلی که فتنه و فسادی از آن پیدا شود و جایز نیست که کسی بمؤمنی
گوید که دعوای باطل یا گمان باطل کرده یا مکنی و جایز نیست که نام کسی
را یا لقب کسی را ببدی ببرد که صاحب آنها را ناخوش آید و حرام است
که بوده باشد آدمی دو روییه یا دو زبانه مگر برای اصلاح کردن
میان دو مسلمان و حرام است دوری کردن از مؤمن بی سبب شرعی
و حرام است اف گفتن در روی مؤمن و حقت

رسانیدن

رسانیدن باو و کنیدن پدر و مادر و بریدن صله رحم از خویشان
و بخاطر نگاه داشتن لغزشهای مؤمنی که روزی سرزنش او کند
بآنها و حرام است غیبت کردن کسی مگر کسی که فاسق باشد مشهور
باشد یا چیزی چندی که ظاهر و نمودار باشد در او مانند تندخویی
بودن کسی یا در کارها شتاب کننده باشد یا از اهل بدعت در دین باشد
یا ترک کننده نماز جماعت باشد بی عذر شرعی و واجب است کفاره
غیبت دادن و بحلی خواستن از آنکسی که غیبت او کرده یا استغفار
نمودن از برای آنکس و واجب است منع کردن از غیبت کردن مؤمنی
و حرام است شنیدن آن بدون آنکه منع نماید و جایز نیست فاش
کردن سر مؤمنی و نیز نقل کردن چیزی که عیب او باشد و نیز
دشنام دادن و نیز طعنه زدن او و نیز بخاطر نگاه داشتن بدی
او برای طعنه زدن او روزی و نیز نفرین کردن او بناحق و نیز بد
گمان بودن در حق او و نیز یاری کردن کسی بر آزار رسانیدن باو
و اگرچه بنصف کلمه باشد و نیز تقلید کردن او این فصل
در بیان آداب احرام بستن است بدانکه واجب است احرام بستن
بحج و عمره و سزاوار است غسل کردن بجهت بستن احرام و
پاکیزه ساختن خود از بوهای ناخوش و گذاشتن موی سر را
که دراز شود و واجب است نیت در محل احرام بستن و بعد از آن شروع
در تلبیه گفتن کردن یا زخم زدن پشت شتری که قربانی

خواهد کرد یا آویختن نعل در گردن شتر یا گاو یا گوسفند یا به که قربانی
خواهد کرد و حرام نمیشود چیزهای که بر حاجی حرام میشود مگر بعد
از یکی ازین سه چیزی که گفته شد و واجب است که در وقت احرام بستن
قصد کند که هر چیزی که در حج یا عمره بجا آوردن آن لازم است همه را
بجای خواهد آوردن همه را برای رضای خدا بجای آوردن بقصد قربت
و ریا و واجب نیست که اینها را بزبان آورد بلکه گذرانیدن بدل کافی است
و واجب است پوشیدن دو جامه احرام زیاده بر دو تا و عوض کردن آنها
و جایز نیست احرام بستن در جامه ابریشمی محض و نه در جامه که درست
نباشد نماز کردن در آن و واجب است احرام بستن بر زن حیض دار و زنی
که تازه زاییده باشد چنانکه غیر ایشان احرام می بندد فاما بی نماز
احرام احرام ببندند و واجب است احرام بستن بر زنی که استحاضه داشته
باشد چنانکه احرام می بندد زنی که پاک باشد و جایز نیست داخل
شدن مکه بی احرام بستن مگر برای کسی که بیمار باشد و برای کسی که
بیرون رود از مکه و بعد از آن باز داخل مکه شود پیش از گذشتن یکماه از وقت
احرام بستن او و برای کسی که مانند هیزم کش باشد این فصل در بیان
چیزهای است که کردن آنها حرام است از وقت احرام بستن تا فارغ
شدن از احرام بدانکه حرام است بر کسی که احرام بسته باشد شکار کردن
و برداشتن جوجه و تخم خواه خود شریک است خود کند خواه بدلالت کند
بدیگری و خواه اشاره نماید بجای آنها و خواه در بر بندد بر روی شکار

مگر

مگر شکاری که دریایی باشد و حلال نیست برای کسی که احرام بسته باشد
خوردن از شکاری که در خشکی کرده باشد هر چند آن شکار را کسی
باشد که احرام نبسته باشد و حرام است خوردن شکاری که در حرم کرده
باشد هم بر کسی که احرام نبسته باشد و هم بر کسی که احرام بسته باشد و هم
بر کسی که در بیرون حرم باشد و هم بر کسی که در اندرون حرم باشد و همچنین
حکم شکاری که در بیرون حرم کرده باشد هر گاه ذبح در حرم کنند و حرام
است بر کسی که احرام بسته باشد کشتن ملخ و خوردن آن و هر گاه کسی که
احرام بسته باشد ذبح نماید شکار را پس گوشت آن شکار حکم میته
و مردار دارد هم بر کسی که احرام بسته و هم بر کسی که احرام نبسته خوردن
آن حرام است و حرام است بر کسی که احرام بسته نزدیکی کردن با زن
و حرام است بر زن گذاشتن شوهر که با او نزدیکی کند و حرام است
در محلی که احرام دارند دست بازی کردن و طلب نمودن فرود آوردن
بدون نزدیکی کردن حتی نظر کردن بزن از روی خواهش هم و حرام است
زن خواستن برای خود یا وکالت دیگری و عقد کردن برای خود یا
برای دیگری و گواه شدن برای عقد و نکاح و اینکه بزنی بدهد
زن را بشوهر خواه آن شوهر احرام بسته باشد و خواه نبسته باشد
پس هر گاه بزنی بخواهد زنی را کسی که احرام بسته باشد دانسته و فهمیده
واجب است بر او که جدا شود از آن زن و دیگر حلال نمیشود برای آنکس
آن زن هرگز مگر آنکه آن مرد نادان باشد باین حکم و حرام است بر کسی که احرام

بسته بوی خوش و آن مشک است و عنبر و زعفران و روغن گل پس اگر محتاج
شود جایز است که بوی خوش بکار برد و بر اوست کفاره دادن مگر بوی خوش
بازار عطاران که در مابین صفا و مروه میباشد و در وقت سعی صفا و مروه
کردن بدماغ کسی برسد و بوی خلوق که بر خانه کعبه و بر قبر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله می مالند و جایز نیست که بینی خود را بگیرد از بوی ناخوش
و جایز نیست که روغن بخود بمالد و حرام است بر کسی که احرام بسته باشد
گفتن نه والله و گفتن بلی والله و سرمه کشیدن سیاهی بقصد زینت کردن
و بچیزی که در آن بوی خوش باشد و نظر کردن در آینه برای زینت و
انگشتری در دست کردن برای زینت و پوشیدن جامه بخیه و پوشیدن محرم
احرام بسته پیراهن را یا جامه که دکمه دار باشد و پوشیدن قبا و ارخالق
و پیراهن که بند دار باشد یعنی بند آن را برنبندد و حرام است پوشیدن موزها
و چکمه‌ها و حرام است پوشیدن زن احرام بسته نقاب و برقع را و پوشانیدن
روی خود را و جایز است انداختن جامه بر روی خود با احتیاج و حرام است
پوشیدن زینت و زیور بزن در محل احرام داشتن مگر آنچه همیشه
در سر و بر او باشد و جایز نیست او را که ظاهر کرداند زینت خود را برای
شوهر خود و حرام است بر کسی که احرام بسته باشد پوشیدن سر خود
و گوشهای خود و کره زدن بر جامه خود مگر بضرورت و فرو بردن سر خود
بزیر آب و حجامت کردن مگر بضرورت و گرفتن موی حتی موی محل
[illegible] و سایه کردن برای مرد احرام بسته در حالت راه رفتن علی الاختیار

جزوه

و بیرون آوردن خون و ناخنها را چیدن و کشتن جانوران بدن و کشتن
جنبندگان زمین مگر چیزی که استثنا شده و حرام نیست
بر کسی که احرام بسته شکافتن سینه شتر قربانی و ذبح کردن گاو و گوسفند
قربانی و حرام است بریدن درخت و علف از حرم مکه مگر آنچه استثنا
شده است و بریدن درختی که بیخش در بیرون حرم باشد و شاخهایش
در حرم باشد یا عکسش باشد این فصل در بیان کفارهای شکار
کردن است در محل احرام داشتن بدانکه واجب است بر کسی که احرام بسته
٥ باشد بسبب کشتن شترمرغ یک نفر شتر ماده و در کشتن خر وحشی یک نفر
شتر ماده یا گاوی و در کشتن آهو یک گوسفندی و در کشتن روباه
و خرگوش یک گوسفندی و در کشتن سیاه سینه و کبک ماده
و تیهوج و مانند اینها یک بره که واشده باشد از شیر خوردن و
بچریدن باشد خود سیر و در کشتن موش دشتی و خارپشت و سوسمار
یک بزغاله و در جل و صعوه و گنجشک یک مدی از جنس خوردنی
و در کشتن جلباسه یک کف از چیز خوردنی و در کشتن زنبوری
که قصد گزیدن او نداشته یک قدری از چیزی خوردنی و در کشتن
کبوتر و مانند آن از پرندگان یک گوسفندی و در کشتن جوجه
حیوانی بچه یا بزغاله و در برداشتن تخم مرغی یک درهمی اگر بحرکت
نیامده باشد و اگر بحرکت آمده باشد یک بره کفاره باید دادن و واجب است
بر کسی که احرام نبسته باشد بسبب کشتن کبوتر در حرم یک درهم و در جوجه

نیم درهم ودر تخم چهار یک درهم وواجب است بر کسی که احرام بسته باشد در حرم
دو کفاره دادن مگر این دو کفاره بیشتر از شتر میشده باشد وکسی که داخل
ساند بلحود شکاری را بحرم واجب است بر او سر دادن آن پس اگر نگاه
دارد و سر ندهد آنرا و ضایع شود واجب است بر او عوض آن وحرام است
بیرون آوردن شکار حرم از حرم وواجب است کفاره دادن بسبب دست
بر روی شکار یا ضایع شدن آن وبسبب نشان دادن یا اشاره کردن
بشکار اگر کشته شود وهرگاه شریک شوند دو کس که احرام بسته
باشند یا زیاده در یک شکار واجب میشود بر هر یک از ایشان عوض تمام
آن شکار وهمچنین است حکم اگر بقصد شکار کردن روشن کنند آتشی را
پس بیفتد در آن آتش پرنده واجب میشود بر هر یک از ایشان عوض تمام
آن واگر قصد شکار کردن نداشته باشند واجب میشود بر همه ایشان
عوض آن وهرگاه تیری بیندازند دو نفر که هر دو احرام بسته باشند
بطرف شکاری پس بخورد آن شکار تیر یکی از ایشان بر هر یک واجب
میشود عوض آن وواجب است خریدن دانه برای کبوتر حرم بقیمت کبوتر
حرم یا خبر کردن آن وواجب میشود خبر کردن قیمتی که شکار کرده
میشود از غیر حرم وکسی که احرام بسته باشد هرگاه بشکند تخم مرغ را
که هنوز حرکت نکرده باشد در آن جوجه واجب است بر او کشیدن شتر نر
جوان از بر ماده ها بشماره تخمها پس آنچه بهم رسد از آنها خواهد بود
قربانی برای خانه کعبه معظمه ودر تخم سیه سینه واجب است بر او که

سر دهد قوچ نرجه از دو یا از گوسفندان ماده بشماره تخمها چنانکه
گفته شد واگر جوجه در تخم حرکت کرده بوده پس برای هر تخم شتر مرغی
شتر جوانی وبرای هر تخم سیه سینه گوسفندی جوانی یا بز جوانی دهد
تخم کبوتر حرم قیمت آن واگر حرکت کرده باشد جوجه اش پس برای هر تخمی
گوسفندی یا بره یا بزغاله واگر تیر اندازد کسی که احرام بسته باشد بشکاری
پس برود وان نظر گم شود ونداند که چه آمد بر سر شکار لازم است بر او که
عوض آنرا بدهد بتمام واگر بشکند دست آنرا یا پای آنرا پس چهار یک قیمت
آنرا بدهد اگر راه رود بعد از آن ودر شکستن شاخ آهو چهار یک قیمت آهو
ودر حدیثی منقولست که در شکستن دست آهو نصف قیمت آنرا بدهد
وحرام است تیر انداختن بشکاری در وقتی که آن اراده حرم کرده باشد
وواجب است عوض آن اگر بکشد آنرا وواجب است کفاره شکار را دادن و بس
خواه دانسته شکار کرده باشد وخواه بفراموشی وخواه دانا باین حکم
بوده وخواه نادان وواجب است درهم ملخی که بکشد یک کف از جنس
خوردنی خیر کردن واگر بوده باشد بسیار پس خون کردن یک گوسفندی
لازم است مگر آنکه مقدور نباشد پرهیز کردن وکسی که بکشد شیری
در حرم وحال آنکه آن شیر قصد او نداشته واجب است بر او قوچی وهرگاه
ناچار شود کسی که احرام بسته بشکار کردن و مردار خوردن واجب است که
اختیار نماید شکار را بر مردار پس بخورد از آن شکار وقیمت آنرا بدهد وهرگاه
مکرر واقع شده باشد شکار کردن از کسی که احرام بسته باشد دانسته

واجب نیست بر او عوض شکاری که کرده عوض شکاری که اول مرتبه کرده باشد
پس اگر مکرر شکار کردن از وی سر زده باشد نادانسته بی قصد واجب است
بر او که در هر مرتبه عوض آن شکار را بدهد وواجب است ذبح کردن عوض
شکار را در منی اگر باشد شکار در احرام حج ودر شهر مکه ذبح کردن اگر باشد
شکار در احرام عمره وعوض غیر شکار در هر جایی که خواهد وهرگاه بدوشد
کسی که احرام بسته باشد آهوی ماده را و بیاشامد شیر آنرا واجب است
بر او خونی واگر باشد در حرم پس قیمت دادن آن شیر نیز واجب است واگر
بخورد از گوشت شکاری که نمیدانسته باشد و نمی شناخته باشد که
آن از شکار است واجب است بر او گوسفندی وواجب است در زیر خاک
پنهان کردن شکار پس اگر ببیند از دیا نخورد آنرا واجب است بر او عوض
دادن دیگری واگر احرام بندد بنده برخصت آقای خود پس شکاری
کند آن بنده واجب است بر آقا عوض دادن شکار بنده خود این فصل
در بیان احکام نزدیکی کردن بزن است کسی که احرام بسته باشد بدانکه
واجب است بر کسی که احرام بسته باشد بسبب نزدیکی کردن با زن دانسته
پیش از آنکه بمشعر الحرام رسد وانجا بایستد یک شتر و باز حج را سال
دیگر بجا آوردن خواه مرد باشد وخواه زن پس اگر عاجز باشد وناتوان
باشد از شتر پس گوسفندی وواجب است که از هم جدا شوند از جایی که
این کار شده تا محلی که هر دو از کارهای حج فارغ شوند و باز گردند
بهمانجا پس آن مرد و زن با یکدیگر ننشینند مگر که همراه ایشان آدمی

باشد که بیننده او باشد واگر خواهند که بر گردند از راه دیگر غیر آن راهی که آن
کار را کرده اند واجب نخواهد بود جدایی کردن ایشان از یکدیگر بعد
از بر گردیدن بجا آوردن کارهای حج وهرگاه مرد احرام بسته بزن خود که احرام
بسته نزدیکی کند واجب است بر او دو شتر وحج کردن در سال آینده و
واجب نیست بر آن زن چیزی واگر نزدیکی کند بزن خود بعد از آن زن
نخواهد بعد از فارغ شدن یکی از ایشان از سعی صفا و مروه پیش از فارغ
شدن آن دیگری واجب میشود بر مرد یک شتر وهرگاه نزدیکی کند بعد
از ایستادن مشعر الحرام واجب است بر مرد یک شتر ماده و حج کردن در سال
آینده وهمچنین است حکم کسی که نزدیکی کند با زن خود در غیر راه پیش
زن پس اگر با آن زن زور کرده باشد واجب میشود بر آن مرد دو شتر
ماده وکسی که احرام نبسته باشد هرگاه نزدیکی کند با کنیز خود که احرام
بسته باشد برخصت او ودانسته وفهمیده واجب میشود بر آن مرد یک
شتر ماده یا یک گاو و یا یک گوسفندی واگر نادار باشد واجب میشود بر او
یک گوسفندی یا روزه داشتن یا خیر کردن واگر نزدیکی کند با زن
خود بعد از ایستادن عرفات و مشعر الحرام پیش از کردن طواف زیارت
خانه کعبه لازم است او را یک شتر بزرگ پس اگر نتواند پس گاوی
یا گوسفندی پس اگر نزدیکی کند با زن خود بعد از ایستادن
عرفات و مشعر الحرام وطواف زیارت پیش از طواف نسا واجب میشود
بر او یک شتر ماده واگر مالدار باشد یک گاوی واگر حال متوسط داشته باشد

ویك كوسفندی واكر حالش پریشان باشد و همچنین است حکم هر کاه نظری
کسی که احرام بسته باشد بیفتد بزنی که اهل او نباشد پس بباید منی او
وکسی که احرام بعمره بسته باشد هر کاه نزدیکی کند بزن خود بعد از انکه
سعی صفا ومروه را تمام کرده باشد وهنوز از شارب نکرفته باشد واو
بجیك باشد حکمش همین است پس اکر نزدیکی کند بیش از تمام کردن سعی
صفا ومروه واجب میشود براو یك شتر ماده وبجا آوردن عمره از سر پس اکر به
بوسد زن خود را بعد از تمام شدن سعی صفا ومروه وشارب کرفتن
وناخن چیدن واجب میشود براو یك کوسفند وکسی که دست بازی کند
با اهل خود در حالتی که احرام بسته تا انکه منی از او بیرون آید واجب میشود
براو یك شتر ماده وحج کردن در سال آینده وهمچنین است حکم کسی که بازی
کند با آلت خود تا انکه منی از او بیرون آید وهر کاه دست بمالد بزن خود
از روی خواهش یا ببوسد او را واجب میشود براو خون کردن یك
کوسفند پس اکر دست بمالد بزن از روی خواهش پس بیرون آید منی
او واجب میشود براو یك شتر ماده وهر کاه بجا آوردن کارهای را
که واجب است در حج در حالت حیض خود واجب میشود براو یك شتر و
حج کردن در سال آینده وهر کاه زن بخواهد کسی که احرام بسته ونزدیکی
با آن زن کند دانسته واجب میشود براو یك شتر وهمچنین است
حکم زنی که احرام بسته باشد وهم زنی که احرام نه بسته
باشد وهمانا باشد باحرام بستن مرد وکسی که عقد بسته باشد برای

دیکری

دیکری هر چند او که احرام نه بسته باشد این فصل در بیان احکام نزاع
وخصومت کردن است در وقت احرام داشتن بدانکه واجب است
بر کسی که احرام بسته در خصومت کردن سه بار براستی یا یکبار بدروغ
یك کوسفند ودر سه بار بدروغ یك شتر بزرکی وواجب میشود
بر انکس هر کاه دشنام دهد وخصومت نماید یك کاو وواجب میشود
در بوی خوش یك کوسفند ودر پوشیدن سر دانسته چیزی خوردنی
دادن بیك مسکینی ودر سایه کردن سر اکر چه برای علتی ومانعی باشد
یك کوسفند ودر خوردن آنچه که حرام باشد براو پوشیدن آنچه که
حرام باشد براو دانسته خون کردن یك کوسفند واکر به پوشد چند
نوع از جامها را واجب میشود براو که برای هر نوعی فدائی وعوضی بدهد
هر چند ناچار بوده باشد وهر کاه بکند موی زیر هر دو بغل خود را
دانسته لازم است او را خون کردن کوسفندی واکر بکند موی یکی
از آنها را لازم است او را چیز خورانیدن بده مسکین واکر دانسته
ناخنها را بچیند لازم است او را برای هر ناخنی یك مد از چیزی
خوردنی دادن وهر کاه برسد بده ناخن واجب است براو کوسفندی
وهمچنین است حکم بیست ناخن چیدن در یك نشستن واکر بچیند
در دو نشستن واجب است براو دو کوسفند خون کردن وهر کاه فتوی
داده باشد او فتوی دهنده بناخن چیدن پس خون کند واجب است بر فتوی
دهنده کوسفندی وهر کاه بتراشد سر خود را دانسته هر چند بجهت آزار کشیده

باشد واجب است براو کوسفندی یا چیز خورانیدن بشش مسکین بهر مسکینی
دو مد وهر کاه بیندازد دو شپش را یا بکشد آنرا واز آن شپش آزارش نمیکرده باشد
واجب است براو یك مشت از چیز خوردنی دادن وهمچنین است حکم
اکر دست بکشد بموی خود بیکار پس بیفتد از مویش چیزی وهر کاه کشتی
بکیرند دو نفر که هر دو احرام بسته باشند واجب است بر هر یك از ایشان خون
کردن کوسفندی وهر کاه بکند دندان خود را واجب است براو خون
کردن کوسفندی وکسی که بکند درختی بزرکی را از اصل حرم واجب است
براو کاوی واکر باشد آن درخت کوچك واجب است جز کردن بهای آن درخت
مکر آنچه که استثنا شده این فصل در بیان احکام چیزهایست که
سبب نرفتن ونرسیدن بحج میشود بدانکه از احرام حج بدر می آید کسی
که در راه حج راهش بند شود یا کسی که بدست دشمنی کرفتار کردد وزن
احرام بسته از احرام حج بدر می آید اکر راهش بند شود تا انکه بدست کسی
کرفتار کردد فرستادن شتر یا کاو یا کوسفندی که اراده قربانی کردن
آن داشته بمنی یا مکه وحلال نیست او را از احرام بدر آمدن تا برسد
شتر او یا کاو او یا کوسفند او بجای که قربانی میکشد وواجب است براو
حج کردن در سال آینده وعمره بجای آوردن اکر تواند واکر ذبح کرده
شود شتر یا کاو یا کوسفند او که برای قربانی فرستاده بوده واجب است
که بفرستد شتر یا کاو یا کوسفند سال آینده وهر کاه برطرف شود
آن عذری که بهم رسیده بوده که نمی توانست بحج رفتن واجب است هم

برکسی

برکسی که راهش بند شده بوده وهم برکسی که بدست دشمن کرفتار کردیده
بود که هر دو خود را بجماعت حاجیان برسانند تا کمان رسیدن پس اکر
از دستش برود رسیدن واجب است که از احرام بدر آید بجا آوردن
عمره وقضا نماید حج واجبی خود را هر وقت باشد پس اکر بمیرد واجب است
که قضا نمایند حج او را از مال او وکسی که حج قران اراده نموده بوده بعد از ان
در راه کرفتار شده جایز نیست که حج کند سال آینده مکر حج قران وهمچنین
است حکم کسی که اراده حج افراد داشته باشد یا اراده حج تمتع داشته باشد
وواجب است برکسی که بدست دشمن کرفتار کردد وسیاه حج رونه داشتن
بعوض فرستادن شتر یا کاو یا کوسفند برای قربانی کردن هر کاه نیابد
آنرا ونه بهای آنرا این فصل در بیان عزت واحترام داشتن خانه کعبه است
وفضیلت بنا وتعمیر کردن آن بدانکه واجب است بنا کردن وساختن
از سر نو خانه کعبه را اکر خراب شود وواجب است عزت وحرمت نکاه
داشتن حرم خدای تعالی وحرام است برداشتن چیزی از خاك
خانه کعبه یا خاك مسجد الحرام یا برداشتن سنکی ریزه آن وکسی که بردارد
از آنها چیزی واجب است که برکردانیدن بان آنرا بمحل خود وجایز نیست
حد زدن برکسی که لایق آن شده باشد ونه قصاص کردن کسی در حرم
خدا اینجا مکر انکه این کار را کرده باشد در حرم وواجب است انکه
تنك بکیرند برکسی که چنین کاری در بیرون حرم کرده وبناه بحرم برده باشد
تا انکه بیرون آید وجایز نیست پنهان شدن وپناه بردن صلحی بتقصیر بحرم
وحرام است خراب کردن خانه کعبه وآزار دادن ورنجانیدن کسانی

که آنجا ساکن و مجاور شده‌اند و خوردن مال کعبه و آنچه بعنوان هدیه و پیشکش فرستاده میشود بآنجا یا وصیت کرده میشود که آنرا بکعبه برند و واجبست خرج و صرف آنها در مدد رسانیدن بحال محتاجان و پریشانان از جماعت حاجیان و جایز نیست دادن آنها بجماعت خدمتکاران کعبه و نه تصرف کردن در زینتهای کعبه و نه کفن کردن مرده بجامه کعبه و جایز نیست برداشتن چیزی که در حرم گم شده باشد مگر برای کسی که خواهد که تعریف کند و بصاحبش رساند و واجبست ختنه نمودن مرد پیش از بجا آوردن کارهای حج یا طواف کردن خانه کعبه اگر نباشد ختنه کرده و حرام است بول و نجاست کردن در خانه کعبه و در مسجد الحرام دانسته و واجبست کشتن او کی و ادب کردن دوم
این فصل در بیان احکام طواف کردن خانه کعبه است بدانکه واجبست طواف حج و طواف عمره و طواف نسا و واجب میشود کردن طواف نیز بسبب نذر کردن و عهد کردن و قسم خوردن و واجبست کردن طواف نسا بر مرد و بر زن و بر خواجه سرا و غیر ایشان و در حج و در عمره حج افراد و عمره حج تمتع و جایز نیست لذت یافتن از زنان هیچکدام از ایشان را پیش از بجای آوردن طواف نسا و نه گذاشتن زن که لذت از وی برند و واجبست گذاردن دو رکعت نماز طواف نسا که واجب باشد و واجبست نیت کردن در اول شروع کردن در طواف و معین کردن طواف و واجبست که طواف هفت دور باشد و ابتدای دوره در طواف از رکن حجر الاسود باشد و آخر ختم دور هفتم بحجر الاسود شود و واجبست بجا آوردن طواف پیش از نماز

طواف

طواف گذاردن و شماره دورها را نگاه داشتن و گردانیدن خانه کعبه در وقت طواف کردن از دست چپ خود و بودن طواف میانه خانه کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام و جایز نیست دور شدن از خانه کعبه وقت طواف کردن بیشتر از دوری که میان خانه کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام از همه چهار طرف خانه کعبه در محل اختیار و واجبست داخل گردانیدن حجر اسمعیل علیه السلام در طواف و شادروان هم باینکه راه رود در بیرون حجر و شادروان و کسی که مختصر سازد راه طواف واجبی را و راه رود در محل طواف کردن در حجر اسمعیل علیه السلام واجبست که از سر گیرد طواف خود را و همچنین است حکم کسی که کم سازد یک دور یا زیاده و کسی که فراموش کند یکدور یا از دورهای طواف واجبست بجای آوردن آن هر چند در اثنای سعی بخاطرش رسد و واجبست که نایب بگیرد بجهت آن دور فراموش شده یا میسر نشدن که خود بجای آورد و کسی که شک کند در عدد دورهای طواف پیش از تمام کردن طواف که هفت دور است یا کم و واجبست بر او از سر گرفتن طواف و کسی که زیاده کند یک دوری در طواف حج واجبی دانسته واجبست از سر گرفتن طواف و اگر بخاطرش رسد پیش از رسیدن برکن حجر الاسود ببرد آن دور را و تمام نکند آن دور را و کسی که شک کند در عدد هفت دور یا بالاتر از هفت دور واجبست که بنا گذارد بر هفت و واجبست

طهارت کردن بجهت طواف واجبی و بر او اگر طواف واجبی را بی طهارت بجا آورده باشد واجبست از سر گرفتن آن و همچنین است حکم اگر حدثی از وی جدا شود در اثنای طواف واجبی پیش از گذشتن از نصف هفت دور نه بعد از آن و همچنین است حکم اگر ببرد طواف را پیش از گذشتن نصف هر چند بسبب بیماری باشد و اگر بعد از گذشتن نصف طواف ببرد واجبست همان طواف را تمام کردن نه از سر گرفتن و واجبست که طواف داده شود کسی که ناتوان باشد از طواف کردن بخودی خود و کافی است از بردارنده و از کسی هم که برداشته اند با نیت کردن هر دو و همچنین است حکم در سعی صفا و مروه هم و جایز نیست طواف کردن بنیابت کسی که حاضر باشد در مکه معظمه و جایز است از نیابت کسی که غایب باشد و شرطست پاک بودن جامه و بدن از نجاست در محل طواف واجبی کردن و پوشیدن پیش و پس خود و کسی که ترک نماید طواف را دانسته باطل است حج او و واجبست بر او شتری که بکفاره بدهد هر چند نادان باشد و کسی که فراموش کند طواف نسا را تا وقتی که برگردد باهل خود و جماع کند واجبست که بفرستد گوسفندی را بمکه مگر اینکه گذشته باشد از نصف طواف و باقی باشد کمتر از نصف و واجبست بجای آوردن طواف پیش از سعی کردن صفا و مروه پس اگر بر خلاف این کند از سر گیرد سعی صفا و مروه را و جایز نیست کسی را که حج تمتع میکند بجا آوردن طواف و سعی صفا و مروه پیش از رفتن بعرفات و مشعر

مگر

مگر برای ضرورتی مانند ترسیدن از آمدن خون حیض و واجبست پس انداختن طواف نسا بعد از سعی کردن صفا و مروه و کسی که نذر کند بجای آوردن طواف را بچهار دست و پا طواف میکند چهار طواف و واجبست گذاردن دو رکعت نماز طواف واجبی در پس مقام حضرت ابراهیم علیه السلام یا در یکی از دو طرف آن در جایی که مقام آنحضرت در این زمان آنجاست پس اگر بگذارد این دو رکعت نماز را در غیر مقام آنحضرت واجبست از سر گذاردن و اگر فراموش کند گذاردن این نماز را از مقام تا بیرون رود واجبست بر او برگشتن بمقام اگر ممکن باشد برگشتن بمقام و واجبست نایب فرستادن بمقام بجهت دو رکعت نماز طواف پیش از سعی کردن صفا و مروه و حرام است طواف کردن بر زنی که حیض دار و نفاس دار باشد پس اگر تنگ باشد وقت ایستادن عرفات و مشعر واجبست بر ایشان عدول کردن از عمره تمتع بسوی حج افراد و طواف کردن بعد از پاک شدن از حیض و نفاس و اگر حیض بهم رسد زن را پیش از گذشتن نصف طواف واجبست بر او بریدن طواف و از سر گرفتن هر گاه پاک شود از حیض و اگر حیض بیند بعد از گذشتن نصف طواف قطع نمیکند طواف را پس بعد از آن کافیست او را تمام کردن طواف و جایز است زن حیض دار را که سعی صفا و مروه کند در حالت حیض این فصلیست در بیان سعی کردن میان صفا و مروه است بدانکه واجبست سعی کردن میان صفا و مروه

بعد از تمام کردن طواف هفت شوط واجبی بخودی خود نیز بنذر و مانند آن مگر طواف نسا و واجبست در سعی صفا و مروه نیت کردن و بودن سعی هفت شوط و ابتدا کردن بصفا و ختم کردن بمروه و شمردن رفتن از صفا تا مروه یک شوط و برگشتن از مروه بصفا یک شوط دیگر و شماره شوطها را نگاه داشتن و کسی که ترک نماید سعی کردن میان صفا و مروه را در حج دانسته واجبست بر او حج کردن در سال آینده و کسی که فراموش کند سعی را واجبست برای سعی کردن و اگر بیرون آید از سعی واجبست که برگردد بان جای که باید سعی نمود و اگر ممکن نباشد برگشتن واجبست نایب گرفتن برای سعی کردن و کسی که ابتدا کند در سعی کردن بمروه پیش از صفا واجبست که از سر گیرد و ابتدا از صفا کند و همچنین از سر گیرد سعی کردن را اگر زیاده کند از هفت شوط دانسته نه بفراموشی و کسی که گمان کند که تمام شد سعی کردن پس کوتاه کند موی شارب را یا بچیند ناخن را بعد از آن بخاطرش آید که کم بوده آنرا هرچند یک شوط باشد واجبست بر او تمام کردن سعی و قربانی کردن گاوی که خیر کند گوشت آنرا این فصل در بیان جدا کردن چیزی از موی یا ناخن است از خود بدانکه واجبست جدا کردن موی یا ناخن در عمره حج تمتع و عمره حج افراد بعد از فارغ شدن از سعی صفا و مروه و واجبست درین وقت جدا کردن چیزی از موی خود یا ناخن خود اگر اندکی باشد

و واجبست

و واجبست نیت کردن در آن و بهتر است سر تراشیدن در عمره حج افراد بلکه تراشیدن سر بهتر است در عمره حج افراد و حرام است تراشیدن سر در عمره حج تمتع بر مرد و حرام است تراشیدن سر در عمره حج تمتع و حج افراد و در حج هم بر زن و کسی که ترک نماید دانسته موی کم کردن یا ناخن چیدن را بعد از سعی صفا و مروه تا وقتی که احرام حج بر بندد باطل میشود عمره او و میگردد این عمره بجای حج افراد و جایز نیست برای کسی که عمره حج تمتع بجای آورده باشد بیرون رفتن از شهر مکه معظمه تا وقتی که احرام بر بندد بحج تمتع با بیم فوت شدن حج و حلال نیست برای کسی که حج تمتع بجای آورد نزدیکی کردن با زنان پیش از کم کردن موی یا ناخن پس اگر نزدیکی کند با ایشان واجب میشود کفاره دادن فصل در بیان بودن در عرفات است بدانکه واجبست بودن در عرفات بر حج کننده بعد از احرام بستن بحج در روز نهم ذی حجه و حد عرفات میانه عرنه و ثویه و نمره و ذی المجاز و اراک است و جایز نیست بودن درین حدهای که گفته شد و دانسته و باطل میشود حج او و واجبست نیت کردن بودن در عرفات هرچند نشسته یا سواره باشد از اول پیشین تا وقت فرو رفتن آفتاب که دانسته شود به برطرف شدن سرخی جانب مشرق و کسی که برود از عرفات دانسته پیش از برطرف شدن سرخی جانب مشرق واجبست بر او شتری که بکشد آنرا در روز عید قربان پس اگر عاجز شود از آن واجبست بر او روزه هجده روز در هر جایی که خواهد

بگیرد و واجبست عمل کردن در مخمص کوده روز نهم ذی حجه یا گذشتن سه روز از ماه ذی قعده و کسی که فوت شود از و بودن در عرفات روز نهم ذی حجه تا برطرف شدن سرخی از جانب مشرق و واجبست بودن بر او بودن در عرفات و در عرفات در شب عید قربان این فصل در بیان بودن در مشعر الحرام است بدانکه واجبست بودن در مشعر الحرام بر کسی که حج کننده باشد بعد از بودن عرفات و کسی که از و فوت شده باشد بودن در عرفات و کافیست او را بودن در مشعر الحرام و واجبست نیت بودن در مشعر و بودن در مشعر الحرام از طلوع صبح صادق تا بیرون آمدن آفتاب روز عید قربان و جایز نیست گذشتن از مشعر الحرام پیش از طلوع صبح صادق مگر برای ضرورتی مثل ترسیدن پس بر است بودن در مشعر در شب عید و کسی که فوت شود از و بودن اختیاری و اضطراری اقل مشعر کافیست او را بودن دو قسمی و آن میانه بیرون آمدن آفتاب و پیشین روز عید است و کسی که بیرون آید از مشعر الحرام پیش از سر زدن آفتاب واجبست که برگردد بسوی مشعر و باشد در آنجا و اگرچه بعد از بر آمدن آفتاب باشد و کسی که فوت شود از و بودن در عرفه روز نهم ذی حجه واجبست بر او آمدن بعرفات در شب عید قربان و بودن در آنجا پس اگر بترسد که اگر بعرفات رود در شب عید فوت شود و وقت اختیاری مشعر الحرام واجبست اختیار کردن وقت اختیاری مشعر الحرام بر وقت اضطراری عرفات و کافیست دریافتن وقت

اختیاری

اختیاری عرفات و وقت اختیاری مشعر الحرام و دریافتن وقت اضطراری عرفات و وقت اضطراری مشعر الحرام و دریافتن وقت اضطراری مشعر الحرام و دریافتن وقت اختیاری عرفات و وقت اضطراری مشعر الحرام باهم و دریافتن وقت اضطراری مشعر الحرام بتنهائی و کسی که فوت شود از و بودن عرفات و مشعر الحرام هر دو اگرچه بفراموشی باشد باطل میشود حج او و واجب میشود بر او محل شدن بعمره و کسی که فوت شود از و یکی ازین دو دانسته باطل میشود حج او و لازم میشود او را شتری کفاره دادن این فصل در بیان سنگ انداختن بمیل عقبه است بدانکه واجبست انداختن سنگ بجمره عقبه و بس در روز عید قربان و جایز نیست انداختن غیر سنگ و نه سنگی که غیر سنگ حرم مکه باشد و نه سنگی که انداخته باشند آنرا و واجبست نیت کردن در اول سنگ انداختن و واجبست انداختن هفت سنگ ریزه و رسانیدن سنگها بجمره با انداختن خود و وقت انداختن سنگها از وقت بر آمدن آفتاب است تا وقت فرو رفتن آن بمغرب و جایز نیست انداختن سنگها در شب مگر برای ضرورتی و کسی که از و فوت شود انداختن سنگها در روزی واجبست بر او قضای آن در روز دیگر و واجبست که خود بیندازد سنگها را پس جایز نیست که نایب گرفتن مگر برای ضرورتی مثل بیماری و مانند آن این فصل در بیان ذبح کردن قربانی و احکام آنست بدانکه واجبست ذبح کردن گوسفند قربانی بر کسی که حج تمتع میگذارد و پس کافی است و ذبح

کردن یک گوسفند و واجب است قربانی کردن در حج بر کسی که آزاد و اختیار دارد
آقای بنده بیان آنکه قربانی کند از جهت بنده خود یا بفرماید که آن بنده ده روزه
بدارد بعوض قربانی ده روز پس اگر دریابد بنده یکی از عرفات یا مشعر را آزاد
شدن کافی است این حج او از حج اسلام و واجب میشود براو که خود برای خود
قربانی کند اگر باشد حج او حج تمتع و کسی که حج بفرماید طفلی را واجب است
براو که بنیابت او قربانی کند از خود اگر نباشد آن طفل را گوسفندی و یا عاجز
بودن از قربانی واجب است که روزه بدارد از نیابت او و واجب است نحر
کردن شتر یا ذبح کردن گوسفند در منی در روز عید قربان یا دو روز
بعد از آن و واجب است بودن قربانی از شتر باشد یا گاو باشد یا گوسفند
یا بز باشد و کافی نیست گاو یا بز کوهی در قربانی کردن و کمترین آنچه
کافی است برای قربانی کردن بره هفت ماهه است از میش و بزغاله
یکساله است از بز و گوساله نو یکساله است از گاو و کافی نیست قربانی
کردن حیوانی که از اصل خلقت آن چیزی کم باشد و نه آنکه خصی کرده
باشد و نه آنکه شاخش شکسته باشد و نه آنکه بسیار لاغر باشد چنانکه
پیه در گرده هایش نباشد مگر آنکه خریده باشد بگمان آنکه فربه است
و لاغر بیرون آید و کسی که بیابد گوسفند گم شده قربانی را واجب است
براو که تعریف کند او را سه روز یازدهم یا دوازدهم و سیزدهم پس اگر نیابد
صاحب آنرا واجب است که ذبح کند آنرا بنیت صاحبش و هر گاه کم بیابد
گوسفند یا شتر یا گاو قربانی واجب است ذبح کردن گوسفند کافی

ونحر

ونحر کردن شتر و ناچار است که در وقت ذبح کردن و نحر کردن گفتن بسم الله
و رو بقبله کردن آن و واجب نیست بر صاحب قربانی که خود ذبح کند
قربانی خود را و می باید که نایب مسلمان باشد و بنحر کردن شتر و
ذبح کردن گوسفند واجب است اول هفت سنگ بجمره عقبه زنند
و بعد از آن ذبح کردن گوسفند قربانی و بعد از آن سر تراشیدن پس اگر
بخلاف ترتیب کند باطل نمیشود حج او هر چند که ترک واجب کرده است
و واجب است خوردن خود از گوشت قربانی و فرستادن برای آشنایان
و خورانیدن بدرویشان و کسی که نیابد گوسفند یا شتر یا گاو برای
قربانی کردن و بیابد بهای آنرا واجب است که بگذارد بهای آنرا نزد کسی
که اعتمادی باشد که بخرد و بنیت او قربانی کند در ماه ذی حجه و
اگر متعذر شود پس در سال آینده قربانی کند و کسی که بیابد بهای
قربانی را بعد از گذشتن روزهای که قربانی میکنند و روزه
بگیرد و همچنین است حکم کسی که نیابد بهای قربانی را پیش از روزهای قربانی
کردن و واجب است روزه گرفتن بعوض قربانی کردن ده روز سه روز
پی هم در ماه ذی حجه اگرچه در اول ذی حجه باشد و هفت روز دیگر وقتی
که بر گردد بسوی اهل خود یا بگذرد آن مقدار که تواند رسید باهل خود
یا بگذرد یکماه هر گاه بماند در مکه و کسی که فوت شود از او روزه سه روز
در ماه ذی حجه واجب است براو گوسفندی کفاره دادن و بس نیست او را
روزه گرفتن و کسی که بمیرد پیش از روزه گرفتن واجب است که بنیابت او روزه بگیرند

بکیرد و ولی آن سه روز را و بس نه هفت روز را و کسی که روزه بگیرد روزه
روز هشتم را و روز نهم را بس است او را روزه داشتن یک روز دیگر بعد
از گذشتن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم پس اگر روزه دارد دیگر و داخل
شود روز عید قربان از سر گیرد روزه را بعد از گذشتن یازدهم و
دوازدهم و سیزدهم و کسی که واجب شود براو شتری کفاره دادن پس عاجز شود
از کفاره دادن بس است او را هفت گوسفند کفاره دادن پس اگر عاجز
شود از هفت گوسفند بس است او را روزه داشتن هجده روز و واجب نیست
فروختن جامهای زینت خود در بهای قربانی و کسی که نذر کند که قربانی کردن
را و معین کند جای آنرا واجب است که چنان کند و اگر معین نکرده باشد
واجب است که آنرا در مکه معظمه بکند و جایز نیست خورانیدن از گوشتهای
قربانی بمسکینان در عوض کفاره دادن سوگند خوردن این فصل در بیان
سر تراشیدن یا موی کوتاه کردن است در حج بدانکه واجب است سر تراشیدن
یا موی کوتاه کردن بر حج کننده بعد از ذبح کردن قربانی پس اگر زیارت
کند خانه کعبه را پیش از یکی ازین دو چیز که گفته شد دانسته واجب میشود
براو خون کردن یک گوسفند و از سر گیرد طواف صفا و مروه را اگر
پیشتر از سر تراشیدن یا کوتاه کردن موی را تا آنکه بیرون آید از منی واجب است
براو بر گشتن بمنی اگر مقدور باشد و حرام است تراشیدن سر
بر زن و ناچار است سر تراشی برای کسی که نو حاجی باشد یا کسی
که صمغ عربی بر سر خود مالیده باشد بجهت آزاری و حلال است

برای

برای مرد و نه برای زن که فایده بردارد از زن خود و یا زن از مرد خود
پیش از طواف نسا کردن و نه بوی خوش بکار بردن پیش از طواف حج
برای کسی که حج تمتع میگذارد و پیش از سر تراشیدن برای کسی که حج
تمتع نمیگذارد و نه باقی چیزهای که حرام است بر حج گذارنده پیش از
تراشیدن سر و نه شکار کردن تا مادامی که در حرم خدای تعالی باشد
این فصل در بیان طواف حج کردن است بدانکه واجب است طواف کردن
در حج بعد از سر تراشیدن اگر طواف نکرده باشد پیش از بودن در عرفات
و مشعر الحرام و بعد از طواف دو رکعت نماز طواف گذاردن و بعد از دو رکعت
نماز طواف نسا بجای آوردن روز عید قربان یا فردای روز عید
قربان و واجب است بر گردیدن بمنی برای سنگ انداختن و میلهای
که در منی است و گذرانیدن شب تا بیرون حد آنجا و جایز نیست گذرانیدن
شب در غیر منی در شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم پس اگر بگذراند
شبی را در غیر منی لازم است او را عوض هر شبی ازین شب که در غیر
منی گذرانیده است کفاره دادن یک گوسفند مگر اینکه گذرانیده
باشد در مکه معظمه مشغول عبادت باشد تا بیرون آید از منی
بعد از گذشتن نصف شب و کسی که فراموش کند که سنگ بزند
بآن سه میل که در منی است تا آنکه بیرون رود از منی واجب است براو
بر گشتن بمنی و انداختن سنگها بآن میلها پس اگر مقدور نشود بر
گشتن بمنی واجب است براو نایب گرفتن هر چند در سال آینده باشد

و واجب است سنگ زدن بر میل اولی بعد از آن بر میل وسطی بعد از آن بر میل عقبه بهر کدام هفت سنگ در حالتی که نیت کرده باشد و بترتیبی که گفته شد پس اگر بعکس این کند از سر گیرد بآن طریق که ترتیب بعمل آید و مشخص میشود ترتیب بچهار سنگ که بر آن بخورد و کسی که فراموش بکند یکی را از جمله هفت سنگ بیندازد آن یکی را بمیل بپر اگر ندانند که آن یک سنگ که مانده از کدام میل است و واجب است که سه سنگ بزند بهر میلی یکی و جایز نیست کوچ کردن از منی روز دوازدهم مگر بعد از پیشین و جایز است کوچ کردن از منی در روز سیزدهم پیش از پیشین و اختیار دارد در کوچ کردن میان دوازدهم و سیزدهم و کسی که پرهیز کرده باشد از شکار کردن و نزدیکی کردن بزنان در حال احرام خود و پس و اگر از این دو چیز پرهیز نکرده باشد در احرام پس کوچ میکند در روز سیزدهم این فصل در بیان عمره بجای آوردن است بدانکه واجب است عمره بجای آوردن بر کسی که تواند بجای آورد و کافی است عمره تمتع از عمره که در عمر یک مرتبه واجب است بر کسی که تواند بجای آورد و واجب است که پیش از حج عمره حج تمتع را بجای آورد و بعد از حج عمره حج افراد و قران را بجای آورد و جایز نیست بجای آوردن عمره حج تمتع در غیر ماههای حج و واجب است بجای آوردن عمره بسبب نذر کردن و عهد کردن و سوگند خوردن و بتحقیق که گذشت تفصیل کارهای عمره و حکمهای آن پیش از این این فصل در بیان آداب زیارت حضرت

رسول

رسول صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است بدانکه واجب کفائی است زیارت کردن حضرت رسول و ائمه هدا علیهم السلام و واجب است حرمت داشتن مدینه مشرفه و جاهای که شریف و عزیز است بسبب دفن دوازده امام علیهم السلام در آنجا و واجب است آباد کردن و عزیز داشتن آن مکانها شریف و حرم مدینه طیبه از عایر تا و عیر است و جایز نیست که بریده شود درختان و نیز شکار کردن از شکاران در میان دو سنگستان و واجب است داشتن روز غدیر خم روز عید و روایت شده است که واجب است زیارت حضرت امام حسین علیه السلام و باقی امامان دین علیهم السلام و حرام است بی حرمتی کردن بخاک امام حسین علیه السلام و سهل و سبک شمردن آن و واجب است حرمت داشتن آن و روایت کرده شده است که جایز نیست فروختن خاک امام حسین علیه السلام و حرام است خوردن هر گلی که باشد مگر گل قبر امام حسین علیه السلام بقدر کی نخودی از برای طلب شفا و دفع ترس و مانند آنها و روایت کرده شده است که جایز نیست سفر کردن برای زیارت قبرها مگر قبرهای دوازده امام علیهم السلام و جایز نیست دور قبرها گشتن بقصد طواف کردن و نیز سجده کردن برای غیر خدای تعالی کتاب الجهاد این کتابی است در بیان احکام جهاد کردن با کافران و جهاد کردن با نفس خود بدانکه جنگ کردن با کافران و مخالفان دین واجب است با وجود قدرت بر آن و محتاج بودن بآن بشرطی بالغ بودن و عاقل بودن و مرد بودن

و آزاد بودن و رخصت دادن امام و امر کردن او علیه السلام و حرام است جهاد کردن از جانب حاکم ظالم مگر برای دفع ضرر از خود یا از مؤمنی دیگر و جایز نیست خروج کردن و بیرون آمدن با شمشیر در زمانی که امام زمان از مردم غایب است و جایز نیست کشتن کسی از اهل جنگ زنان را و نیز کسانی را که بحد تکلیف نرسیده باشند مگر بجهت دفع ایشان و کسی که بدهد کافر را امانی واجب است بر آنکس و بر باقی مسلمانان وفا کردن بآن و حرام است فریب دادن دشمن و مدد دادن کسی که فریب دهنده باشد و حرام است جنگ کردن در ماههای حرام مگر کسی که حرمت آنها را نگاه ندارد و حرام است گریختن از لشکرگاه اسلام مگر اینکه زیاده باشد عدد لشکر دشمن از عدد لشکر اسلام و برابر یا در حالتی که راست و کج شود برای جنگ کردن یا در حالتی که پناه برد بلشکری که مدد او کند و حرام است بادیه و صحرانشین شدن بعد از آنکه بشهر اسلام آمده باشد و حرام است ساکن شدن مسلمان در میان کافران حربی مگر از برای ناچاری و واجب است دفع کردن دشمن از سر خود و سر عیال خود و از سر مؤمن دیگر هر چند که بترسد از کشته شدن خود یا دشمن و واجب نیست دفع کردن دشمن از سر مال خود هر چند که جایز است و واجب است جنگ کردن با کسانی که اهل کتابند تا آنکه مسلمان شوند یا آنکه قبول جزیه نمایند با شرطهائی که می باشد در جزیه دادن یا آنکه کشته شوند و واجب است جنگ کردن با کسانی که غیر اهل کتابند تا آنکه مسلمان شوند.

یا آنکه کشته شوند و حرام است مسلمانرا که خود را مانند کافران شبیه سازد در پوشیدن لباس و مانند آن و هرگاه دانسته نشود در جنگگاه که طفل نابالغ کیست و بالغ کیست واجب است مشخص کردن بروییدن موی درشت در پشت عانه ایشان این فصل در بیان جنگ کردن با نفس اماره خود است بدانکه واجب است جهاد کردن و جنگ کردن آدمی با نفس اماره خود باینکه منع کند نفس خود را از حرامهای شرعی و جبر کند او را بجای آوردن واجبهای شرعی خصوصا بجای آوردن چیزهائی که واجب است بر عضوهای آدمی و ادا کردن حقهائی که واجب است بجهت مؤمنان و یاد گرفتن علم بواجبات و محرمات شریعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بهم رسانیدن یقین و توکل و اعتماد کردن بر خدای تعالی و امید داشتن باو و در همه چیزها و ترسیدن از او در آشکار و پنهان و گمان خوب باو و فرمان برداری خدای تعالی و ترک کردن نافرمانیهای او و همیشه پارسا بودن و پاکدامن بودن و اختیار نمودن رضای الهی بر رضای نفس و فکر کردن در صفات کارهای که میکند و پسندیدن برای مردم آنچه برای خود می پسندد و نیز پسندیدن برای ایشان آنچه برای خود نمی پسندد و با عدالت با ایشان سر کردن و اصلاح نفس اماره کردن و دوری کردن از گناهان و لذتهای که حرام است و آن کوچک شمردن گناهان در پیش خود و آن کفر نعمت کردن و واجب است پرهیز کردن از گناهان بزرگ و آنها بسیار است بلکه همه گناهان بزرگ است و گناه کوچکی نیست در میان

گناهان مگر گناهی نسبت بگناهی دیگر که ازان بزرگ تر است وان بزرگترین
گناهان شرک آوردن است بخدای تعالی ونا امید شدن از رحمة الله تعالی است
وایمن بودن از غضب اوست وکشتن وبخشانیدن پدر و مادر است وکشتن
کسی بناحق ودشنام دادن کسی بزنا واغلام ومانند آنها وخوردن وسود
ودادن سود وگرفتن سود وخریدن وفروختن ونوشتن کاغذ سود
وگواه شدن برآن وسعی کردن درآن وزنا کردن وسحر کردن ونادادن
زکوة وگواهی دادن ناحق ودزدی کردن وشراب خوردن وقمار باختن
واغلام کردن ودروغ گفتن بی ضرورت واسراف کردن ونرسانیدن حق
بصاحبش ومشغول بودن بانها وپیوسته گناه کردن وواجبست
توبه کردن وپشیمان شدن از جمیع گناهان وحرام است طلبیدن سرکردگی
وپیش سفیدی در کارهای دنیا وحرام است اختیار کردن دنیا بر دین
وواجبست فرونشانیدن غضب از کردن کار حرام وحسد بردن حرام
است وآرزو کردن مانند آن برای خود وجایز نیست طرفداری نمودن
جانب باطل ونیز تکبر بر خود بستن وگردن کشی از حق نمودن وحقیر وذلیل
شمردن اهل حق ونیز دوستی دنیائی که حرام باشد ونیز حرص داشتن برآن
ونیز بدخلقی کردن وفخر کفتن وبدزبان بودن وآزار مردم کردن ونیز
دشمنی با اهل حق کردن ونیز ستم بر کسی کردن وواجبست توبه وبازگشت
کردن بخدای تعالی ازاین وشرط کرده شده است در توبه واپس دادن
چیزهای که بظلم وستم گرفته باشد بصاحبش پس اگر نتواند که پس دهد

طلب آمرزش نماید برای ایشان وکسی که گمراه کرده باشد مردم را واجبست
براو توبه وبازگشت کردن وشرط کرده شده است قبول در توبه و
برگردانیدن مردمانی که گمراه کرده بسوی حق وجایز نیست راضی بودن
بظلم وستم کردن ظالمان ونیز مدد کردن ایشان بظلم کردن مسلمانان
وواجبست اقرار کردن بگناهان خود نزد خدای تعالی وشمردن آنها یک
یک پیش خدای تعالی وپشیمان از آنها وبجد بودن بر ترک کردن آنها دیگر بعد
ازین هرگز وطلبیدن آمرزش از خدای تعالی که از آنها درگذرد و
اخلاص داشتن در توبه خود وواپس دادن حقهای مردم که بستم کردن
یا بسود گرفتن یا رشوه گرفتن یا فریب دادن یا کم دادن در کیل یا ترازو
از ایشان گرفته باشد وبجای آوردن هر حقی که فوت نموده باشد از زکوة
وخمس وحج وکفاره ومانند آنها وواجبست تازه کردن توبه هر گاه که
بشکند توبه را ودرست است توبه او که در آخر عمر خود توبه کند از فسق
کردن یا از کافر بودن بشرطی که پیش از ظاهر شدن احوال مرگ باشد
وواجبست حساب عمر گذشته از نفس خود گرفتن هر روزی روز
بروز تلافی کردن هر چیزی که فوت شده از عبادتها وطاعتهای
اللهی از او وخوب نگهداری کردن خود از بدیها وقتی که زیاده
شود عمر او وخصوصا بعد از اینکه بچهل سالگی رسد کتاب الامر
بالمعروف والنهی عن المنکر این کتابیست در بیان امر کردن بخوبی ومنع
کردن از بدی بدانکه امر کردن مردمان بخوبیها ومنع کردن ایشان

از بدیها واجبست بشرطی که آنکس بداند خوبی وبدی آنچیز را وبداند که حرف او
اثر میکند در آنکس وایمن باشد از ضرر رسانیدن باو وواجبست امر کردن
بواجبها ومنع کردن از بدیها وبد بودن اول بدل وبعد ازان بزبان وبعد
ازان بدست وواجبست یاد داشتن عالمها علما را وهمچنین علما عالمها
از کارهای بد وحرام است ترک کردن امر معروف ونهی منکر وراضی بودن
بدل ببدیها وواجبست اول ترش روی کردن برای بدی وکننده بدی
ودوری کردن از آنکس که بدی میکند وواجبست سعی کردن بر طرف کردن
بدی بهرچه که مقدور او باشد وواجبست غضبناک شدن برای رضای
خدای تعالی بآنچیز که غضبناک میشود خدای تعالی برای خود وفرمودن
باهل وعیال خود بخوب کردن ومنع کردن ایشان از بد کردن واگر تعلیمش
نباشد که ایشان را منع کند از بد کردن واجبست منع وواجبست که خود
بکند آنچه که بمردم میفرماید از واجبها وترک کند آنچه که منع میکند
ازان از حرامها وحرام است بغضب آوردن خدای تعالی بسبب راضی کردن
بخلق از خود حتی پدر ومادر وواجبست دوستی کردن بجهت رضای
خدای تعالی ودشمنی کردن برای خدای تعالی ودوست داشتن مومنی که
فرمان برداری خدای تعالی نموده باشد ودشمن داشتن کافر وکسی
که نافرمانی خدا میکرده باشد ونیز سزاوار است امر کردن مردمان بکارهای
سنت ومنع کردن ایشان از کارهای مکروه بهمواری ونرمی
وخواندن مردمان بدین اسلام با وجود ایمن بودن از ضرر ایشان

وانها

وانها واجب نیست وواجبست تقیه کردن هم در عمل کردن وهم
در فتوی دادن برای دفع ضرر بقدر ضرورت در زمان غایب بودن
امام علیه السلام مگر در خوردن شراب وناسزا گفتن پیغمبران وامامان دین
وبیزاری نمودن از ایشان وکشتن وزخم زدن کسی از مردمان وواجبست
پنهان داشتن دین خود از بی دین باترس وبیم وجایز نیست نام بردن
حضرت صاحب الزمان ونه غیر او از امامان دین علیهم السلام با تقیه وترس
از مخالفان دین وجایز نیست همسایگی کردن با گناه کاران ونیز اختلاط
کردن با ایشان در حال اختیار نه در حال اضطرار وناچاری وواجبست
اظهار بیزاری کردن از اهل بدعت در دین ولعن کردن بر ایشان وترسانیدن
مردم از رفتن بنزد ایشان اگر مقدور باشد این فصل در بیان
احکام کردن کارهای نیکو است بدانکه سزاوار است نیکوئی کردن
همیشه وواجبست نیکوئی کردن برای دفع ضرورت مومن وجایز
نیست نیکوئی کردن در غیر جائی که شرعی باشد وحرام است پوشیدن
حق نعمت کسی که نیکی کرده باشد وفراموش کردن حق نعمت آنکس وواجبست
قرض دادن بمومن با وجود ضرورت او بقدری که ضرورت داشته باشد
یا آن اگر مقدورش باشد وواجبست مهلت دادن قرض داری که پریشان
باشد تا بهم رساند وواجبست اظهار نعمت وشکر آن ودادن حقهای
که در نعمت می باشد مثل زکوة دادن وخمس دادن وحج کردن وصله رحم
بخویشان کردن ورسیدن بحال برادران مومن بقدر مقدور وغیر اینها

وواجبست در غم کار مسلمانان بودن و خیرخواهی ایشان کردن و حرامست غش
کردن و فریب دادن ایشان و بد نام کردن بحال و احوال ایشان با وجود
ضرورت ایشان کتاب التجارة این کتاب در بیان احکام سودا و معامله
کردن با مردم است با یکدیگر و آنچه مناسب آنست بدانکه سودا و معامله کردن
واجبست هرگاه موقوف و وابسته باشد بران خرج ضروری اینکس خودش
وخرج ایشان که واجب النفقه اینکس باشد و واجبست طلب کردن
روزی بتجارت کردن و خرید و فروخت کردن یا بغیر آن بقدر دفع
ضرورتهای خود و واجبست چسپیده و دست زدن بکارهای که در شرع
حلال است نه بکارهای که حرام باشد و واجبست خرج کشیدن کسانی
که واجب النفقه اینکس باشد از اهل و عیال از ممر حلال و سنت است فراخ
دست کردن و تنگ گرفتن اگر مقدور باشد این فصل در بیان
کسبهای حلال و حرام است بدانکه حرام است کسب کردن از ممرهای که
در شرع حرام کرده شده است و حلال نیست چیزی که خریده میشود
بچیزهای که ممر آن حرام باشد اگر خریده شود بعین همان مال و جایز
نیست خرج کردن از مال حرام و نه خرج کردن مال الحرام در خیرات با وجود
علم داشتن بصاحبان آن مال و حرام است مزد دادن زن زناکار و
فروختن شراب و بوزه خواه بوزه که از خرما میگیرند و خواه بوزه که از شیره
جو میگیرند و فروختن خوک و فروختن حیوانی که بسر خود مرده باشد
بی ذبح کردن مسلمانی و سود خوردن و رشوه خوردن و دادن

بی ضرورت و بوسونی کردن و خبر دادن از طالع مردان و زنان و مزد
گرفتن برای حکم کردن میان مردمان و فروختن اسلحه جنگ و زینها
بدشمنان دین حق در حال جنگ و فروختن سگها مگر سگ شکاری
و سگ گله و سگی که نگهداری باغها و محوطها میکنند و حرام است کسب
کردن زنی که خوانندگی میکند مگر برای عروسیها هرگاه داخل نشوند
بر زنان مردان و حرام است فروختن کنیزی که غنا و سرود میکند و
خریدن او و شنیدن و خوانندگی او و یاد دادن و خوانندگی باو
و حرام است کسب کار نوحه گر بچیزی که باطل باشد و تدلیس و آراسته
کردن زن مشاطه کردن زن را و آموختن حکمهای ستارگان که هر کدام
چه اثر دارند و یاد دادن بکسی و عمل کردن بعلم نجوم و نگاه کردن
در کتابهای علم نجوم برای عمل کردن بآن و آموختن علم سحر و یاد دادن
آن بکسی و سحر کردن کسی و راست گو دانستن بوسونی طالع بین
و منجم و جمعی که بعلم قیافه حکمها میکنند و مزد گرفتن بر اذان
و اقامت گفتن و فروختن مصحف نه کاغذ و جلد آن و قمار باختن
و قمار بازی را کسب و کار خود کردن حتی جوز بازی و تخم بازی و
ربودن چیزی که نثار کرده میشود در عروسیها مگر با دانستن
رخصت صاحب عروسی و فروختن میمون و عذره و نجاست آدمی و
چوب برای ساختن چلیپا یا کلیسا یا ساختن بت و انگور برای شراب
کردن و یاری کردن ظالم بر ظلم کردن و مدح و ستایش کردن او

ودوست داشتن زندگانی و مناصب شدن از جانب او مگر برای دفع
ضرورت و بنفع رسانیدن بمؤمنان و عمل کردن بحق و راستی و برای دفع
کردن بظلم یا تمام یا کم کردن آن بقدری که مقدور باشد و واجبست وا
پس دادن چیزهای که بظلم از کسی گرفته باشد بصاحبانش اگر شناسد
ایشان را و اگر نشناسد صاحبانش را باید که خیر کند از آنها بنیابت صاحبانش
و واجبست بر حاکم بحکم عدالت کند و عمل بشریعت کند و حرام است قبول
کردن انعام و بخششها از ظالم اگر دانسته شود که بعینه آنها حرام است
و اگر حرام نیست و حرام است فرود آمدن بر سر مسلمانی بی رخصت او
و حرام است خوردن شراب و خورانیدن آن و برداشتن و فشردن و آن
یاری کردن بر خوردن آن و حرام است فروختن شیره انگور که بجوش آید
پیش از رفتن دو حصه آن و خوردن مال یتیم بناحق و واجبست سپردن
مال یتیم بعد از بالغ شدن و معلوم شدن رشد او و واجبست بر او قبول
کردن مال و جایز نیست تصرف کردن در مال مسلمان بی رخصت او یا بی
رضای او و حرام است غش کردن با مسلمانان مثل آمیختن آب در شیر و حرام
است مانند کردن مردان خود را بزنان و زنان خود را مانند مردان سازند
و کسی که صلح کند با حاکمی بر سر شماری در جزیه جایز نیست او را که بگیرد
از رعیت زیاده از آن قدری که صلح کند با حاکمی بر سر شماری در جزیه
جایز نیست او را که بگیرد از رعیت زیاده از آن قدری که صلح با حاکم کرده است از
جزیه و حرام است ساختن صورتهای جاندار و صورت کشیدن صورت

جاندار مصور در در و دیوار و حرام است فروختن پسری یا دختری که در
شهر اسلام بیایند و حرام است غنا و خوانندگی کردن حتی در قرآن و
یاد دادن و یاد گرفتن آن و مزد گرفتن بجهت خوانندگی کردن و شنیدن
و حاضر شدن در مجلس خوانندگی کردن و شنیدن و حاضر شدن در مجلس
خوانندگی و حرام است غیبت کردن مؤمن مگر آنچه استثنا شده است
و حرام است سخن چینی کردن و حرام است کار فرمودن اسباب بازیها
و فروختن و خریدن آنها و شنیدن سازها و بازی کردن با شطرنج
و نرد و حاضر شدن نزد بازی شطرنج و سلام کردن بر بازی کننده آن
و فروختن و خریدن و خوردن بهای آن و نگاه داشتن آن در خانه و نظر
کردن و گردانیدن آن این فصل در بیان اقسام خرید و فروختهاست
بدانکه جایز نیست فروختن چیزی که صاحب آن نباشد بی رخصت صاحب
آنچیز مگر پدر و جد پدری و وصی در مال یتیم با وجود دانستن صرفه
صغیر و نه چیزی که در میانه اینکس و شخص دیگر باشد و واجبست بصاحب
پس دادن چیزی را که خریده باشد بی رخصت صاحب آن هرگاه که صاحبش
رخصت ندهد و واجبست وا پس دادن نفعهای که بهم رسیده است
از آن متاع با آنچیز پس اگر بنشاند درختی یا بسازد در زمین شخصی
خانه واجبست بر او برطرف کردانیدن آن درخت و آن خانه و جایز نیست فروختن
چیزی که بپیمانه میشود یا کشیده میشود بی پیمانه و بی کشیدن آنچیز و جایز نیست
کم پیمانه کردن و کم کشیدن و جایز نیست فروختن چیزی با پیمانه یا سنگی که
مخصوص خریدار نباشد و جایز نیست فروختن بنده کم گریخته باشد

تنها وجایز نیست فروختن چیزی که صیاد بدام خود درآورد وجایز نیست
فروختن چیزی که شخص بنا نهد بی آنکه بچسباند بآن چنین چیز دیگر را
وجایز نیست فروختن چیزی که آنرا نتواند دادن بخریدار و شرط کرده
شده است در فروشنده و خریدار بالغ بودن و عاقل بودن و رشد داشتن
وجایز نیست فروختن چیزی که وقف باشد و نیز زمینی که مفتوح العنوه
باشد و نیز راهی و ممری که مال فروشنده از خودش تنها نباشد و کسی که
بفرماید دیگری را که بفروشد چیزی را برای او جایز نیست که بخرد آن چیز را
برای خودش و حرام است سوگند خوردن بدروغ و حرام است نگاه
داشتن غله با ضرور داشتن مسلمانان آن در گندم و جو و خرما و مویز
و روغن و زیتون هرگاه یافت نشود فروشنده غیر از او و واجب است
بر نگاه دارنده غله فروختن غله وجایز نیست قرار دادن نرخ براو این
فصل در بیان احکام اختیار و بیان فروشنده و خریدار بدانکه برای
هریک از فروشنده و خریدار اختیار فسخ کردن و برهم زدن خرید
و فروش میانهم جایز است در همان موضعی که خرید و فروش میکنند
تا وقتی که از هم جدا نشده باشند پس وقتی که برهم زند سودا یکی
از ایشان واجب میشود برای دیگر قبول کردن این فسخ مگر آنکه شرط
کنند که هیچکدام اختیار فسخ نداشته باشند و اختیار فسخ در حیوان
تا سه روز است برای خریدار تا وقتی که خریدار در آن حیوان تصرفی
نکرده باشد یا کاری نکرده باشد که اختیار فسخ نداشته باشد

وهرگاه شرط کنند خریدار و فروشنده اختیار داشتن فسخ کردن را با یکدیگر
واجب میشود برایشان وفا کردن بشرطی که کرده اند با یکدیگر و خیار تأخیر
از برای فروشنده بعد از سه روز است و در آن چیزی که تا بود میشود
باشد از اول روز تا ماندن بشب تا شام شدن آن روز است و خیار رؤیت
بعد از دیدن آن چیز است و خیار عیب بسبب ثابت شدن عیب متاع
است و خیار غبن بسبب ثابت شدن زیادتی یا کمی قیمت متاع و بازاری
خریدن است وجایز نیست فروختن چیزهای که دیده شود بدون
دیدن مشتری آنها را و بی وصفی که خاطر نشان مشتری شود وجایز نیست
پنهان کردن عیب متاع و بازی دادن مؤمن و غش کردن با مؤمن آن
فصل در بیان احکام خرید و فروش نقد و نسیه است بدانکه هرگاه
در خرید و فروش مشخص نشده باشد سنه واجب میشود بر فروشنده که
متاع خود را بسپارد و بر خریدار که زر خود را بسپارد در حال و هرگاه فروشنده
متاع را بمشتری داده باشد واجب میشود برای دیگر دادن قیمت آن در حال
و هرگاه در میان ایشان مدتی مشخص شود واجب میشود که هر دو وفا بآن
نمایند وجایز نیست پس انداختن وعده که رسیده باشد بزیاد کردن
در قیمت متاع وجایز است زود گرفتن قیمت متاع بکم کردن از قیمت
پیش از رسیدن وعده و بغیر از کم کردن از قیمت هم جایز است وجایز
نیست که بفروشد مثلا آن چیز را که بقیمت مشخص یا کمتر باشد که
بفروش بفاید وجایز نیست پس دادن متاع بکم کردن از بهای که خریده باشد

و واجب میشود ضامن دلال با تقصیر کردن در نگاهداری آن یا شرط کرده باشد
بر او ضامن را و کسی که بخرد چند متاع را بیک قیمت و بیک صیغه جایز نیست
او را فروختن بعضی از آنها بمرابحه مگر آنکه خبر دهد بآن و واجب میشود
دانستن فروشنده و خریدار مقدار متاع و بها را و پس دادن آنچه زیاده
از حق یکدیگر باشد بآن دیگری مگر آنکه راضی باشد دهنده آن زیادتی
و حساب کردن بیعانه از قیمت متاع خود و کسی که بفرماید بکسی که بخرد برای
او متاعی را جایز نیست او را که بخرد برای خود بعد از آن بفروشد باو و باو
نگوید که چنین کرده ام و هر شرطی جایزی که در میان عقد لازمی قید نمایند
واجب میشود وفا کردن بآن شرط وجایز نیست فروشنده را که رشوه دهد
وکیل خریدار را که کمتر از حق وکیل کند خود بگیرد این فصل در بیان
احکام خریدن کنیزان و ظاهر شدن عیبهای آنست بدانکه کسی که
بخرد کنیزی را و با او دخول کند و بعد از آن ظاهر شود در آن کنیز عیبی
جایز نیست او را پس دادن آن کنیز بلکه او را تفاوت گرفتن میرسد
مگر آنکه عیبش آبستنی باشد پس اگر پس دهد آن کنیز را بسبب
آبستنی او واجب است که بدهد با کنیز بصاحبش ده یک قیمت آنرا اگر آن
کنیز بکر باشد و بیست یک قیمت را اگر کامل باشد وجایز نیست
پس دادن کنیز بصاحبش بسبب گفتن صاحب بخریدار با کل عیب بتو
میفروشم و نیز بسبب دانستن خریدار آن عیب را و نیز کنیز بعد از راضی
شدن خریدار بعیب این فصل در بیان احکام ربا و سود خوردن

است

است بدانکه سود خوردن حرام است و آن فروختن دو چیز مثل هم است
که بپیمانه در آید یا بوزن در آید بزیادتی دادن یا نسیه دادن و قرض
دادن بشرط نفع گرفتن اگر چه آن نفع در صفت آن چیز باشد
و گندم و جو یک جنس اند در اینجا جایز نیست که دادن یکی از آنها با یکدیگر
بزیادتی و حرام است گرفتن سود و دادن سود و چیزی نوشتن در آن
و گواهی شدن بر آن و واجب میشود بر آن پس دادن آنچه گرفته باشد
از سود بصاحبش اگر میدانسته که سود خوردن حرام است و اگر نمیدانسته
واجب نیست وجایز نیست فروختن خرمای خشک بخرمای تر و
مویز بانگور یکی وجایز نیست زیادتی گرفتن در چیزی که سود
در آن رود هر چند که آن دو چیز بهتر از آن دیگری باشد و کسی که
خواسته باشد که سود و زیادتی بگیرد در جنسی که سود در آن میرود
و واجب است که بگذارد ربا کم کردن آنچه را از غیر جنس آنچیز که این فصل
در بیان احکام فروختن طلا و نقره است بدانکه حرام است زیاد
گرفتن در فروختن طلا بطلا و نقره بنقره بمثل ایشان وجایز است
برابر بودن در وزن ایشان و واجب است گرفتن و تصرف کردن
طلا و نقره در همان مجلس و خرید و فروش و اگر نگیرند در همان مجلس
بیع باطل میشود و برهم میخورد و اگر زیادتی باشد در طلا و نقره
واجب است ضم کردن چیزی با آن کمی از غیر جنس آن کم و هرگاه
جمع شوند طلا و نقره و دانسته نشود که چه قدر است طلا و چه

قلب است نقره جایز نیست فروختن آنها بیکدیکر بلکه باید هر دو را باهم فروخت یا بغیر طلا و نقره فروخت و هرگاه فروخته شده نقره غش دار را بنقره خالص واجب است که زیاده سازند بهای نقره خالص را از جهت آن زیادتی که در برابر آن غش دار افتد و جایز نیست فروختن میوه درخت خرمای بخرمای که حاصل شود از همان درخت و این را مزابنه گویند و نیز فروختن زراعت بدانه که حاصل شود از همان زراعت و این را محاقله گویند این فصل در بیان احکام خریدن پدر و مادر و غیر ایشان است بدانکه مالک و صاحب نمیشود مرد کسی را که حرام باشد بر او عقد کردن و خواستن از زنان و نیز بحنثی و نیز بشیر دادن و هرگاه مالک یکی از اینها شود آزاد میشوند بر او و مالک میشود هر که غیر اینها باشد غیر پدر و مادر و جد و جده پدری و مادری هر چند بالا روند و زن مالک میشود هر کسی را که غیر پدر و مادر او باشد و کسی که بخرد کنیز را واجب است بر آنکس که او را استبرا فرماید بیک حیض دیدن اگر آن کنیز حیض بیند باشد و اگر حیض نبیند باشد چهل و پنج روز استبرا فرماید و واجب است استبرا فرمودن بر کسی که اراده فروختن کنیزی داشته باشد و جایز نیست دخول کردن کنیز پیش از استبرا کردن مگر آنکه آن کنیز کوچک و نابالغ باشد از حیض دیدن ناامید شده یا بکر باشد یا در میان حیض خریده باشد مگر در روزهای که در حیض باشد یا خریده باشد از زنی یا از مرد اعتمادی و خبر دهد او را از استبرا فرمودن او و جایز نیست دخول

کردن

کردن خریدار کنیزی را که آبستن خریده باشد تا برآید یا بگذرد از آبستنی او چهار ماه و ده روز و جایز نیست جدایی کردن انداختن میان طفلان و مادران ایشان بفروختن تا بی نیاز شدن از مادران مگر برضای ایشان بجدا شدن و واجب است بر خریدار وفا کردن بشرطهای که کرده با فروشنده هرگاه شرط بر او کرده باشد که نفروشد و نبخشد کنیز را و نه میراث گذاشتن او را و جایز نیست فروختن کنیزی که فرزند از و داشته باشد در زندگی فرزندش مگر برای قیمت همان کنیز با وجود دین بر آقای او و جایز نیست فروختن مرد آزاد و زن آزاد این فصل در بیان احکام بیع و سلف و وعده است بدانکه واجب است در بیع سلف نام بردن آن جنسی که بفروشد و تعریف کردن آن و معین کردن که کدام جنس خواهد بود و بکدام نرخ سودا خواهد شد و مدتی که خواهد رسید که تسلیم صاحب شود یا قایم مقام او و جایز نیست سلف فروختن و خریدن در چیزی که مشخص نتواند نمود بتعریف کردن از راه اختلاف آن جنس و ناچار است در درست بودن بیع سلف از گرفتن فروشنده قیمت را در روزی که بفروشد و موجود بودن آن چیزی که بفروشد در سر آن وعده که خواهد رسید در بیشتر اوقات این فصل در بیان احکام قرض دادن و قرض گرفتن است بدانکه واجب است قرض کردن در وقت ناچاری و جایز نیست در وقتی که احتیاج بآن نباشد یا وجه ادا کردن آن نداشته باشد و واجب است ادا کردن

قرض هر گاه نیت ادا داشتن هرگاه بهم رسد یا عاجز بودن از ادا کردن و واجب است دست بکاری و کسب کاری کردن تا قرض او ادا شود و ادا کردن مهر زن و حرام است و اگذاشتن و پیر انداختن و قرض و نگاه داشتن حقهای مردم را و ندادن آنها بصاحبان آنها و واجب است فروختن آنچه زیاد باشد از قدر حاجت از خانه و غیر آن برای ادای قرض آنچه زیاده از حاجت باشد و جایز نیست فروختن طلب بطلب دیگر و واجب است راضی کردن قرضخواه طلبکار بدادن طلبش یا بمهربانی کردن هرگاه دادن ممکن نباشد و حرام است نفع گرفتن با شرط کردن در قرض نه بی شرط گرفتن و کسی که باشد بر ذمه او قرضی از شخصی که حاضر نباشد واجب است بر او نیت دادن و سعی کردن در پیدا کردن آنکس و واجب است ادا کردن قرض کسی که کشته شده باشد بناحق از همان خون بهای او و اگر نگذاشته باشد میراثی باو و وفا نکند میراثش بقرض او و واجب است مهلت دادن قرضداری که پریشان باشد بعد از آنکه مشخص شود پریشانی او و جایز نیست تنگ گیری بر پریشان و کسی که رخصت کرده باشد بنده خود در قرض گرفتن واجب است بر آنکس ادا کردن قرض بنده و اگر آقا رخصت نکرده بنده گرفتن واجب میشود بر بنده بعد الا آزاد شدن بنده این فصل در بیان احکام گرو کردن است و گرو گرفتن است بدانکه شرط کرده شده است در گرو گرفتن بتصرف خود در آوردن گرو گیرنده آنچیز را که بگرو گرفته است و جایز نیست تصرف کردن گرو دهنده در آنچیزی که گرو گذاشته است

بی

بی رخصت گرو گیرنده و هرگاه ناپیدا باشد صاحب گرو جایز نیست فروختن گرو مگر آنکه نشناسد و صاحب گرو را پس جایز خواهد بود که بفروشد گرو را بعد از تعریف کردن و واجب میشود نگاه داشتن آنچه زیاده باشد از حق گرو گیرنده و هرگاه نابود شود گرو بسبب اهمال کردن گرو گیرنده واجب است تاوان دادن بصاحب گرو و اگر تقصیر نکرده باشد تاوانی نیست و واجب است پس دادن زیادتی از هر دو جانب در صورت تاوان گرفتن اگر برسد بگرو گیرنده چیزی از حاصل آن گرو و مانند آن واجب است که حساب فایده آنرا از حق اگر بی رخصت صاحب گرو و آن حاصل را تصرف کرده باشد و واجب است نگاه داری کردن گرو اگر چه بخرج کردن مال باشد و کم میکند از حساب یکدیگر اگر سوار شده باشد گرو گیرنده چهارپای که گرو گرفته یا نفعی برده از گرو غیر سواری این فصل در بیان احکام مانع شدن حکم شرع است کسانی را که بیجا خرج نمایند یا قرض بسیار و مال کم دارند از تصرف کردن در مال خود و غیر آن بدانکه جایز نیست تصرف کردن طفلان کوچک و دیوانگان بی عقلان و مغزان و سفیهان بی پروا در مالهای خود بلکه بر حاکم شرع واجب است منع کردن ایشان از مال و ندادن مال بدست ایشان تا صغیر کبیر شود و صاحب رشد گردد و دیوانه هشیار شود و سفیه نادان بی پروایی را ترک نماید و همچنین است حکم بنده تا آزاد نشود مگر با رخصت آقا که میتواند خرج بسیار کند

وواجبست حصه کردن مال مفلس در میان قرضخواهان بقدر حصه آنها اگر
یافت شود متاع قرضخواهی همان بعینه وواجبست دادن همان متاع بهمان
کس اگر کم نیاید مال مفلس از طلبهای ایشان وواجبست بند کردن قرضدار
بعد از ثابت شدن قرض او تا بدهد یا ظاهر کند پریشانی خود را وجایز نیست
بیمار را وصیت کردن بیشتر از سه یک مال خود این فصل در بیان احکام
ضامن شدنست بدانکه واجب ولازم میگردد بر ذمه ضامن آنچه ضامن
شده برضای آنکس که او را بطرف داده وجایز نیست برگشتن ضامن و
طلبیدن آنچه داده باشد از جانب کسی بی رضای آنکس واگر بری الذمه
سازند بعضی از وارثان مرده قرضداران مرده را از قرضی که نزد ایشان است
وضامن شود راضی کردن باقی وارثان را واجبست براو راضی کردن ایشان
وشرط کرده شده است مالدار بودن ضامن یا دانا بودن آنکس که ضامن
او را قبول نماید و پریشانی او را وجایز نیست ضامن را که بستاند از کسی
که ضامن او شده بیشتر از آنچه بعلت او داده وکسی که ضامن تن کسی شود که
حاضر سازد قرضدار را یا امانتدار را واجبست که او را حاضر کند واگر حاضر
نکند در بند نگاهش میدارند تا حاضر کند او را یا بدهد آنچه را که بر او ست
وجایز نیست بازگشتن از حواله که کرده شده بر حواله کننده بعد از راضی شدن
بحواله این فصل در بیان احکام صلح کردنست بدانکه
واجبست وفا کردن بصلح وشرط کرده شده است در صلح کردن
راضی شدن هردو وعدا نابودن هردو یا نادان بودن هردو مآن

وجایز

وجایز نیست صلح کردن باوجود نادان بودن یکی از ایشان وبس وجایز نیست
صلح کردن بر قرضی که حالا باید داد بصاحب آن بزیادتی کردن دولت تا
مقرر کردن مدتی بران وواجبست صلح دادن میان مردمان وسنت است
بر همه مردمان اصلاح کردن در میانه مسلمانان وجایز نیست منع کردن
مسلمانان از آبی که مباح باشد برای همه ایشان پیش از جمع کردن وصاحب
شدن آن وجایز نیست منع کردن مسلمانان از راهی واز یافتن چیزهای عام
مسلمانان شریک اند در آنها این فصل در بیان احکام شراکت کردنست بدانکه
جایز نیست تصرف کردن در مال شریک بی رخصت وبی رضای او وجایز
نیست خیانت کردن در مال شریک وجایز نیست دخل کردن بالکیزی که
میان چند نفر باشد وواجبست نگاه داشتن حصه شریک ورسانیدن آن
باو باوجود طلبیدن واگر شرط کرده شده باشد که هر یک شریک تصرف باهم کنند
وواجبست وفا کردن بآن وهمچنین است هر شرطی که جایز باشد تا وقتی که
حصه نمایند وجایز نیست حصه کردن قرضی که شریک باشند باهم
پیش از گرفتن آن بلکه آنچه بهم رسد وبدست ایشان آید حصه میگیرند این
فصل در بیان احکام مضاربه است بدانکه هرگاه شخصی
کرده باشد صاحب مال نوعی از تصرف کردن را جایز نیست
عامل را که خلاف حرف صاحب مال کند پس اگر خلاف حرف
صاحب مال کند و نقصان وزیانی بهم رسید یا تمام برطرف شود
عامل ضامن است وواجب است بر عامل دادن تاوان آن

واگر نفعی کند خواهد بود آن نفع میان صاحب مال وعامل وواجبست بر هر دو
وفا کردن بشرطی که در حصه بردن کرده اند وبباقی شرطهای جایز در میان
هم کرده باشند تا وقتی که هر دو از هم جدا نشده باشند یا یکی ترک معامله
نکند وواجبست تاوان دادن عامل بصاحب باوجود تقصیری که کرده
باشد وپس هرگاه شرط کرده باشد صاحب بر عامل تاوان دادن را جایز
نیست صاحب را که چیزی از عامل بگیرد مگر اصل سرمایه که باو داده باشد
وجایز نیست مضاربه دادن قرضی که پیش کسی دارد تا آنرا بگیرد و بمال
یتیم مگر ولی که مالدار باشد این فصل در بیان احکام زراعت کردن
وباغبانی کردن است بدانکه واجب کفائی است زراعت وکشت کردن ودرخت
نشاندن وسنت است بر همه مردمان زمان وشرط کرده شده است در این
هر دو بودن حاصلی که بهم رسد مشاع باشد میان ایشان وواجبست
وفا کردن بهرچه که شرط شده میان صاحب ملک وعامل از شرطی که جایز باشد
در شرع وواجبست کار کردن بر عامل بر تخم دادن ونه گاو دادن مگر
با شرط کردن وجایز است در هر دو کار قرار دادن مدت زراعت کردن
وباغبانی کردن وهرگاه ضبط تخمی نماید حاصل را صاحب ملک بر دهقان
وباغبان پس قبول کنند ایشان واجب میشود بر ایشان از قرار
همان نخواه دادن خواه حاصل زیاد آید وخواه کم آید وواجب
میشود زکوة دادن بر هر کدام از ایشان در حصه خود با وجود
شرطهای زکوة دادن وجایز نیست بیکار فرمودن

مسلمانان

مسلمانان مگر با وجود شرط کردن بر عامل وجایز نیست ستم کردن زراعت
کننده گان ونزع ایشان واین فصل در بیان احکام امانت سپردن است
بدانکه واجبست رسانیدن امانتی که سپرده باشد خواه نیکوکار باشد
سپارنده وخواه بدکار مگر آنچه در شرع رخصت شده باشد که پس ندهند
وحرام است خیانت کردن در مالهای مسلمانان وجهودان وترسایان
وکسی که تقصیر نماید در نگاهداری کردن امانت واجب میشود براو تاوان
آن اگر نابود شود یا نقصان بآن رسد واگر تقصیر نکرده باشد تاوان
لازم نباشد وجایز نیست قرض برداشتن از مال سپرده شده مگر با
وجود ناچاری وجایز نیست سپردن وامین کردن کسی که خیانت
کننده باشد یا نابود کننده باشد وجایز نیست نابود کردن وبرطرف
کردن مال وکسی که بسپارد نزد کسی مالی را وداند که آنکس دزد است وآن
مال از و نیست جایز نیست پس دادن آن مال با آنکس با وجود اختیار بلکه
حکم آن مال حکم یافته شده دارد این فصل در بیان احکام عاریه دادن است
بدانکه واجبست نگاهداری کردن چیزی که برسم عاریه گرفته
باشد وپس دادن آن بصاحب پس اگر تقصیری کرده باشد
واجبست براو تاوان آن وهمچنین است حکم طلا ونقره هرچند
شرط نشده باشد وهمچنین است حکم هرگاه شرط شده باشد
تاوان واگرچه تقصیر نکرده باشد در آن وکسی که بعاریه
بگیرد چیزی را از غیر صاحب آن چیز وناچار است از بودن

عاریه دهنده که صاحب آنچیز باشد و تصرف کردن او در آن چیز روا باشد
بی نیکا این فصل در بیان احکام اجاره دادن کسی خود را برای کارهای که حرام
باشد مانند خراب کردن مسجدها از روی بی اعتقادی بدین یا سم
کردن برخود و کشتن کسی بناحق و ساختن بتان و بنای سازها و غیر
اینها هرچه حرام است در شرع و جایز نیست منع کردن مزدور از بجا
آوردن واجبها مانند نماز گذاردن و غیر آن و واجب است دادن مزد بمزدور
بعد از تمام شدن آن کاری که برای آن کار بمزد گرفته باشد و جایز نیست
بر طرف کردن اجاره و برهم زدن آن برای هیچکدام از اجاره کیرنده و اجاره
دهنده بی رضای آن دیگری و لازم میگردد وفا کردن بهر شرطی که جایز
باشد و حرام است ندادن مزد بمزدور بعد از تمام کردن کار موافق
قراری که کرده باشد و شرط کرده شده است که هم اجاره کیرنده و هم
اجاره دهنده هر دو بحد بلوغ رسیده باشند و عاقل باشند و
مشخص نمودن آنچه که باجاره کیرند و دهند و مشخص نمودن مدت
زمان اجاره و دوری راه که بآنجا برند و مشخص نمودن کاری که باجاره
دهند یا کیرند و جایز نیست برای اجاره کیرنده چهارپا گذشتن از آن
حدی که مشخص کرده اند و ضامن تاوان آن چهارپاست اگر پایمال
طرف شدن آن و کرایه آن زیاده هم و واجب است دادن
کرایه مدت گذشته اگرچه نفع نیافته باشد و جایز نیست
که بکرایه دهد جای را که بزیاده از آن کرایه که خود گرفته

باشد

باشد هرگاه کاری نکرده باشد در آنجا یا تا وانی نکشیده باشد برسر آنجا
یا بکرایه بدهد آنجا را بغیر کرایه جنسی که خود مشخص نموده باشد با آن جنس
و کسی که قبول کاری کرده بمزد معینی جایز نیست او را که بدیگری بمزد
از آن مزد که خود قبول نموده مگر آنکه خود در آن کاری کرده باشد و کسی
که باجاره دهد چیزی را جایز است که بفروشد آن را و واجب است که حق
نماید خریدار را بآن اجاره دادن و واجب میشود تاوان کشیدن صاحبان
حرفها هرگاه بر طرف شود بکار ایشان یا در دست ایشان بسبب تقصیری
که کرده باشند یا در حق ایشان بدگمان باشند و ایشان سوگند نخورند
و همچنین است حکم کسی که شرط کرده شده باشد بر او تاوان کشیدن
این فصل در بیان احکام وکیل شدن و کفیل شدن است بدانکه لازم
است تصرف کردن و کار کردن وکیل تا وقتی که معزول شود و بیفتد
از وکالت پس اگر دانا شود بافتادن از وکالت جایز نیست او را
تصرف کردن و جایز نیست تصرف کردن وکیل وقتی که خلاف
فرموده وکیل کننده خود نماید و جایز است تصرف کردن وکیل
بعد از افتادن پیش از دانستن افتادن و واجب نمیشود بر وکیل
تاوان کشیدن مگر بتقصیر کردن و جایز نیست برای وکیل در عقد
بستن زن بمردی آنکه عقد بندد آن زن را جهت خود بی رضای
او بی رخصت او و جایز نیست برای پدر گرفتن مهر دختر
بزرگ مگر برخصت دختر و جایز نیست وکیل را خیانت کردن

و ضایع و نابود کردن این فصل در بیان احکام وقف کردن و صدقه
دادن است بدانکه واجب است عمل کردن بشرط وقف کننده و جایز نیست
برهم زدن شرط وقف کننده و شرط کرده شده است در وقف گرفتن

آنکس که وقف او شده یا متولی که بر آن مقرر شده و شرط کرده شده
است بیرون کردن وقف کننده آنچیز را و جایز نیست که بخورد کسی
از وقفی که خود کرده باشد و جایز نیست که نشیند در خانه که خود وقف
کرده باشد یا بتصدق داده باشد مگر برخصت آن جمعی که بایشان داده
باشد و هرگاه وقف کند چیزی را بر فرزندان کودک خود لازم میشود
نه وقتی که کرده باشد بر فرزندان بزرگ خود مگر بعد از گرفتن
ایشان و جایز نیست فروختن چیزی که وقف باشد و شرط کرده
شده است در درست بودن وقف مشخص نمودن جمعی که آنچیز را وقف
ایشان نماید و همیشه بودن وقف را و جایز نیست در وقف کردن
بعد از دادن آن بدست جمعی که وقف ایشان شده و پشیمان شدن
و نیز برگشتن در صدقه دادن بعد از دادن بدست اهل آن و واجب است در صدقه
دادن نیت قربت کردن و جایز نیست صدقه دادن بفرزندان هاشم
از وجه زکوة و بس مگر آنچه استثنی شده این فصل در بیان سکنی
و عمری است بدانکه سکنی و حبس هر دو تابع شرط صاحب خانه است
پس واجب است وفا کردن بآن شرطی که شده در میانه ایشان اگر

پید

قید کرده باشد سکنی را تا مدت زندگی خود یا تا مدت زندگی آنکسی که
ساکن خانه باشد یا تا مدتی که فرزندان او زنده باشند یا تا مدتی معینی
شرط نماید که آنجا نشیند و جایز نیست که فروختن آن ساکن شده
اصل آن خانه را و برطرف میشود سکنی و حبس بسبب مردن صاحب خانه
با وجود مشخص نکردن مدتی و جایز نیست تغیر دادن شرط صاحب خانه
این فصل در بیان احکام هبه کردن و بخشیدن است بدانکه هرگاه
بخشد چیزی را که در کردن کسی داشته باشد بهمان کس که در کردن او
باشد جایز نیست برگشتن و شرط کرده شده است در صدقه دادن
نیت قربت و برضای خدا تعالی دادن نه در بخشش و بخشیدن و شرط
کرده شده در بخشیدن گرفتن از دست بخشنده از جانب پسر کودک
خود نه از جانب پسر بزرگ خود و جایز نیست برگشتن از بخشش
از بخششی که پدر و مادر یا فرزندان یا خویشان کرده باشد و نه بعد
از گرفتن آنکس که باو بخشیده و در دست او برطرف شده و نه با وجود
آنکه عوض گرفته باشد این فصل در بیان احکام اسب تاختن
و تیر انداختن است بدانکه واجب است وفا کردن بآنچیزی که شرط
کرده شده باشد در بین هر دو و جایز نیست تاختن و دوانیدن و شرط
بستن در غیر اسپان و شتران و استران و الاغها و تیر و کمان این کتاب
در بیان وصیت کردن است بدانکه واجب است وصیت کردن برکسی که حقی
بر گردن او از کسی باشد یا او حق در گردن کسی داشته باشد و اگر

چنین باشد وصیت کردن مستحب و سنت خواهد بود وواجبست وصیت
کردن بهمه واجبها از بابت قرض وزکوة وحج ومانند اینها وجایز نیست
حیف ومیل کردن در باب وصیت کردن بزیاده از سه یک مال او وواجبست
برگردانیدن این وصیت بعدالت وخوبی وکسی که وصیت کند بچیزی
که زیاده از سه یک مال او باشد وقبول نکنند وارثان باطل خواهد بود
زیادتی از سه یک مال او وواجبست مقدم داشتن چیزهای که کم
باشد که در زندگی من بدهید بر چیزهای که گفته باشد که بعد از
مردن من بدهید وهرگاه رضا دهند وارثان بزیادتی از سه یکی وصیت
جایز نیست ایشانرا برگشتن از آن رضا دادن خود وواجبست بجای
آوردن اقراری که کرده باشد در بیماری که مرده است در آن بیماری از
سه یکی مال او اگر باشد وارثان در حق او بدگمان واگر بدگمان نباشند
پس از اصل مال او بجای آورند واگر بنده را مدبر کرده باشد اگر
تیز از هر سه یکی مال او بجای آورند وکسی که وصی ساخته باشد غایبی را
غایبانرا او بمیرد پیش از آنکه رد نماید وصیت را واجب میگردد براو
قبول کردن وصیت وکسی که وصیت نماید بفرزند خود واجبست بر وقبول
کردن وصیت پدر وهرگاه اقرار نماید یک وارثی از جمله وارثان مرده
بقرضی یا اقرار نماید بوارث بودن شخصی واجب میگردد بر همان وارث
از آن اقراری که کرده نسبت بهمان قدری که حصه باو میرسد
وهمچنین است حکم اقرار دو وارث که عادل نباشند پس اگر اقرار

نماید

نمایند دو نفر که عادل باشند از وارثان مرده واجب میگردد بر
همه وارثان مرده قرض را دادن یا حصه بان وارث دادن وواجب
است بیرون کردن کفن مرده از اصل مال مرده وهمچنین است حکم
قرض مرده وحجة الاسلام وزکوة وخمس پس اگر بهمه نرسد قسمت
نمایند نسبت بهمه برسانند وواجبست بیرون کردن آنچه و
صیت کرده باشد از سه یکی مال مرده پیش از بخش کردن میراث
وداخل میشود در این سه یکی خون بهای مرده اگر خون بهای داشته
باشد وکسی که بمیرد وبر او باشد قرضی که تمام مالش را بگیرد جایز نیست
خرج عیال مرده از مال مرده دادن مگر در ضرورت وناچاری
ایشان بقرض بایشان دهند وواجبست بجای آوردن وصیتی که
شرعی باشد وکسی که برهم زند وصیت شرعی مرده را واجب میشود
براو تاوان کشیدن آن وجایز نیست سپردن مال یتیم باو پیش از
بالغ شدن ورشد بهم رسانیدن وواجب میگردد بر یتیم قبول
کردن وهرگاه وصیتی کند بکسی که کوچک باشد وبکسی که بزرگ
باشد واجبست بجای آوردن وصی که بزرگ باشد وصیت را
وانتظار بزرگ شدن وصی کوچک نکشد وکسی که وصیت کند
بدو کس جایز نیست برای یکی از این دو نفر که بتنهائی آن وصیت را
بجای آورد ونصف ترکه میت را بخش کیرد مگر برخصت آنکس
که ایشانرا وصی خود کرده باشد وهرگاه فراموش کند وصی بعضی از جاهای

وصیت را واجبست که خرج کند وجه آن فراموش کرده را در جاهای
خیر مانند اعانت ومددکاری مؤمن وواجبست بر وصی بیرون
کردن وصیتهای که کرده بهمان ترتیبی که مرده در زندگی خود کفته اگر داند
وصی تا آنکه تمام شود سه یک مال مرده وهیچ چیز نرسد باکی نیست وکسی
که وصیت نماید برای بنده خود واجبست خرج کردن در خریدن
وآزاد کردن آن بنده پس اگر چیزی باقی ماند از آن وصیتی که کرده است
واجبست که بدهد آنرا بهمان بنده که خریدن وآزاد کردن از مال مرده
این کتاب در بیان احکام النکاح این کتاب در بیان احکام نکاح
وکدخدا شدن است بدانکه کدخدا شدن واجبست نزد ضرورت و
ترسیدن از افتادن در حرام وحلال نیست کدخدائی مگر بعقد وصیغه
شرعی بعقد دائمی یا بعقد متعه ویا بخریدن کنیز یا بحلال کردن
صاحب کنیز جماع کردن کنیز خود را وجایز نیست دخول کردن بزنی که
خواسته است بعقد پیش از سن نه سالگی وحرام است ترک دخول کردن
زن جوان زیاده از چهار ماه اگر نباشد این ترک برای ضرر رسانیدن
بزن واگر چه باشد این ترک بسبب معصیتی وواجبست غیرت بردن
بر مرد وحرام است غیرت بردن بر زن در حلال وواجبست نگذاشتن
زن ودست دادن او بمرد خود از فایده بردن از او مگر فایده که حرام
باشد مانند دخول در حالت حیض وجایز نیست زنرا که نگذارد
شوهر خود را که باو دخول کند اگر چه بترسد از آبستن شدن

وجایز نیست

وجایز نیست که ترک فرمان برداری شوهر خود کند ونه آنکه بیخانه
هرگاه شوهر خواهد که پیش او رود ونه بیرون رود از خانه مگر برخصت
شوهر ودست بغیر شوهر خود ندهد که با او کاری کند ونیت نکند
وخود را خوشبو نسازد برای غیر شوهر خود واگر چنین کاری کرده
باشد واجبست براو که دور کند از خود وواجبست بر زن خوب
سر کردن با شوهر خود وحرام است بر هر کدام از زن وشوهر که آزار یکدیگر
کنند وجایز نیست که برهنه شود نزد پیش زنی که جهود باشد
یا ترسا باشد وجایز نیست تعریف کردن زن بیگانه برای مردان
با وجود فتنه وجایز نیست خلوت کردن مرد بیگانه با زن بیگانه
ونه نظر کردن بزن بیگانه ونه بموی او ونه در بغل گرفتن او ونه دست
کشیدن او ونه حرفهای خوش آینده گفتن باو وخوشطبعی کردن
با او حتی با خواهر زن نیز وکنیزی دیگری مگر زنهای که پیر شده باشند
که حرام نیست دیدن آنها وهمچنین است حکم زنهای صحرا نشینان وزنان
دهها واهل ذمه مانند جهود وترسائی لذت وبی خواهش وحرام
است بر زن پاره کردن گریبان وسیلی زدن بر روی خود وپریشان
کردن موی خود وکندن موی خود وخراشیدن روی خود و
رسانیدن بدن خود بدیدن زن بی جامه وفاش کردن سر شوهر
خود بی چادر بودن او وبی پروائی کردن بنمان و
نسبت دادن فرزندی که از زنا بهم رسد بشوهر خود

وفی ادکی کردن وسخن چینی کردن ودروغ گفتن وحسد بردن و
وواجبست رخصت طلبیدن فرزند وقت داخل شدن نزد پدر خود و
وقتی که زن وپدر بایکدیگر باشد وجایز نیست نگاه کردن خواجه سرا
بزنی که محرم او نباشد وواجبست بیرون روپاک برسر کردن بعد از بالغ
شدن پیش از آن با وجود کسی که نگاه کند وپوشیدن موی خود از
نامحرم ونیز جایز نیست زن را نگاه کردن بمرد از روی خواهش واگر مرد
کور باشد وحرام است دیوثی کردن وغیرت ورزیدن بیجا وترک
غیرت در جای خود وغیرت در باب حلال ورزیدن وحرام است بر زن جادو
کردن شوهر خود هرچند در باب هوس شوهر باشد بر خود یا بر گردانیدن
میل او یا شدن از دیگری وحرام است جماع کردن وطلب بیرون آوردن
منی در مسجد برای کسی که معصوم نباشد وواجبست نهایت
احتیاط کردن در باب نکاح وکدخدائی زیاده بر غیر نکاح این
فصل در بیان کسانی است که اختیار عقد کردن زن دارند بدانکه
جایز نیست زن کردن زن آزاد بی لفظ صیغه نکاح میان زن ومرد
یا وکیل هر دو وجایز نیست زن کردن بلفظ بخشیدن از زن ونه از ولی
زن ونیز بلفظ عاریه دادن ونیز بحلال کردن زن آزاد وجایز نیست
برای هیچکس بشوهر دادن زن کامل بی رخصت او ونیز پدر ونیز برادر
ونیز غیر ایشان او وهمچنین است حکم دختری که بالغ وعاقل ورشید
باشد که بناشد او را پدری وجایز نیست بشوهر دادن عمه

وخاله وبرادر ومادر دختر کوچک نابالغ وعاقل او ونیز دختر بزرگ
بالغ وعاقل را بی رضای او وجایز نیست برای هیچکس بشوهر دادن
دختر نابالغ وعاقل را مگر برای پدر وبابای پدری وبا وجود پدر دختر
وناچار است در دختری که بکر باشد وبالغ وعاقل باشد از رضای او ورضای
پدر او ودست نیست خواستن کنیز کسی ونه دادن به بنده کسی بی
رخصت آقا وجایز نیست عقد بستن زن از روی خوشطبعی وهمچنین است
حکم حلال کردن کنیز نیز وجایز نیست بشوهر دادن زن وحال آنکه
او مهر زن دیگر باشد این فصل در بیان احکام زنا کردن است بدانکه
حرام است زنا کردن بر مرد وزن وواگذاشتن خود که بزنا افتد خواه
مرد زن دار وزن شوهردار باشد وخواه نباشد وحرام است بردن
بکارت دختر بر غیر شوهر وغیر آقای کنیز خواه بجماع کردن باشد وخواه
بغیر جماع وکسی که چنین کاری بکند واجبست بر او دادن مهر زنی که
آزاد باشد ودادن ده یک قیمت آن ودر زنی که کنیز کسی باشد وحرام است
ریختن منی در فرج زنی که حرام باشد وواجبست ریختن منی در غیر فرج
در زنا کردن بزنی بر کسی که چنین کاری کند وحرام است زنا کردن بر مرد
یا دختری که نابالغ باشد ونیز دادن بر آن یا پسری که نابالغ باشد یا بنده
او باشد وجایز نیست دخل کردن مرد بحرام بفرج زنی که بیگانه باشد
ونیز دخل کردن زن بحرام بمردی که بیگانه باشد وحرام است زنا کردن
با زن مسلمان وکافر وآزاد وکنیز در فرج پیش ودر عقب او وخواه محرم

باشد آن زن وخواه نامحرم باشد وحلال نیست رفتن نزد کنیزی که در میانه
چند نفر باشد ونیز خلوت کردن مرد با زن بیگانه ونیز چیزی که از اثر کردنها
نباشد مثل نشستن در میان پاهای زن ودر بر گرفتن ودست کشیدن
وبوسیدن ونگاه کردن ونیز رفتن بنزد زن در حالت حیض او ونیز در حالت
زاییدن او در فرج پیش او خواه آزاد باشد زن او وخواه کنیز باشد وخواه
غیر اینها باشد ونیز در حالت روزه داشتن واحرام داشتن واعتکاف داشتن
مرد یا زن وحرام است رفتن بنزد مردم بر کشیده وهم با کسی که الو کرده میشود
وحرام است گذاشتن که با او چنین کاری کند وسر کردن چیزهای که سبب
شود حتی نگاه کردن از روی خواهش وحرام است دخل کردن مرد بالغ
بنابالغ ودخل کردن نابالغ ببالغ ونیز بر دن ذکر در پس مرد وکس
از زن نیز مثل مالیدن ذکر در میان ران های پسر وخوابیدن دو مرد
در یک لحاف برهنه بی ضرورتی وحرام است مالیدن زن فرج خود را
بفرج زن دیگر بر مالند ومالیده شده وخوابیدن دو زن در زیر یک
لحاف برهنه وحرام است رفتن به پیش حیوانهای چهارپا هرچند
که آنها از همان کسی باشد که چنین کاری بکند وجلق بذکر خود
مالیدن واگر چه از بیرون جامه باشد وحرکت کردن وجنبیدن
تا فرود آمدن منی وواجبست پرهیزکاری نمودن ونگاهداری نفس خود
کردن از حرامها ونگاه داشتن فرج از زنا کردن واز نگاه کردن بآن کسی که حرام

باشد این فصل در بیان زنانی است که حرام است خواستن ایشان
بدانکه حرامست خواستن مادر هرچند بالا رود وخواستن دختر هرچند
پایین رود وخواستن عمه وخاله هرچند بالا رود وخواستن دختر
برادر ودختر خواهر هرچند پایین رود وحرام میگردد بجهت شیر خوردن
آنچه حرام است بجهت نسب خواه آنها آزاد باشد وخواه کنیز مگر جواز
مادری که شیر خورده باشد وهمچنین است حکم آنچهار زن که در آخر
کفته شد از مادری از جهت آنکه شرطاست در حرام شدن ایشان
بر یکدیگر از جهت خوردن شیر اینکه یکی باشد شوهر شیر دهنده
عیشود حرام بودن زن بر مرد مگر بشیر دادن یک شبانه روز یا
پانزده شیر پی در پی که سیر شود در هر شیری وشیر را از پستان زن بخورد
وآن شیر زن از زاییدن او بهم رسیده باشد وشیر خوردن آن
مدت دو سالکی آن طفل شیرخواره باشد وثابت میشود شیر خوردن
طفل بدو گواه که عادل باشند یا چهار زن که عادل باشند نه بگفتن
زن شیر دهنده تنها وکسی که زن کند دختر شیرخواره را پس شیر دهد
آن دختر زن آنکس یا کنیز او که مادر زن نباشد حرام میشوند بجمع
هر دو واگر دخول کرده باشد بزن بزرگ حرام میشود ونیز
وجایز نیست خواستن زن بر سر عمه اش ونه بر سر خاله اش واگر چه
عمه وخاله رضاعی آن زن باشند بی رخصت عمه وخاله وجایز
نیست خواستن خواهر زن رضاعی خواه زنش رخصت بدهد

وحلال نیست برای شیرخورنده خواستن دختران و فرزندان مرد صاحب شیر
وحلال نیست برای شیرخورنده خواستن فرزندان آن شیردهنده او خواه
فرزندان نسبی او باشد وخواه رضاعی او از همان شیری که با ایشان همشیر
بوده که نسبی او باشد و نه فرزندانی که رضاعی باشد بشیر همین شوهری
که شیر او را خورده وجایز نیست آنکه بخواهد پدر شیرخورنده از فرزندان
مرد صاحب شیر و نه فرزندان زن شیردهنده که آن زن خود زاییده باشد
وهرگاه زن بنده خود را شیر دهد آن بنده آزاد میشود وحرام است بر آن
زن فروختن آن بنده این فصل در بیان زنانی است که حرام است
بر این کس خواستن ایشان بزنی بدانکه حرام است خواستن زن پدر
هرچند بالا رود و خواستن زن پسر هرچند پایین رود اگرچه
پدر یا پسر با آن زن دخول نکرده باشد وکسی که صاحب کنیزی شود
پسر نزد آن کنیز رود یا دست باو بکشد یا نگاه بفرج او کند یا مانند
اینها از روی خواهش حرام میشود آن کنیز بر پدرش و بر پسرش نه
بمحض صاحب شدن تنها وکسی که زنا کند بکنیز پدر خود هرچند
بالا رود پدر پیش از آنکه پدر نزد آن رفته باشد حرام میشود
آن کنیز بر پدر نه بعد از آنکه پدر نزد آن کنیز رفته باشد وکسی که
زنا کند با زنی حرام میشود آن زن بر پدرش و بر پسرش وحرام میشود
بر آن مرد زنا کننده مادر آن زن و دختر آن زن خواه آن زن زاییده
باشد وخواه شیر داده باشد مگر آنکه آنها را پیش از زنا کردن

بان زن خواسته باشد وکسی که زنا کند بعمه خود یا باخاله خود حرام
میشود بر او دختر عمه و دختر خاله که زنا کرده با ایشان وکسی که زنا
کند یا زنی صاحب شوهری یا زنی که در عده رجعی باشد حرام میشود
آن زن بر او مرد زنا کننده همیشه عمر واگر زنا کند بزنی که بی شوهر باشد
یا در عده رجعی نباشد پس آن زن حرام نمیشود ولیکن واجب
میشود بر آن زن عده نگاه داشتن هم برای آن مردی که با او زنا کرده
وهم برای غیر او وکسی که اغلام کند با پسری پس فرو برد حرام میشود
بر آن مرد کننده مادر و دختر و خواهر آن پسر همیشه واگر فرو
نبرده باشد حرام نمیشود و نمیتواند خواستن یکی از ایشان دیگری
آن دیگر بر او و در حدیثی آمده که حرام میشود زن هرگاه فرو برد
شوهر زن در دبر برادر زن وکسی که بعقد در آورد زن صاحب شوهر را
یا زن عده دار را حرام میشود آن زن بر او همیشه اگر دانسته عقد
کرده باشد بعد از عقد کردن دخول با آن زن کرده باشد
اگر شوهر دار یا عده دار بودن ندانسته یا هنوز دخول نکرده باشد حرام نمیشود
بلکه آن عقدی که کرده باطل میشود و واجب میشود بر او دادن
مهر یا دخول کردن و نادان بودن وکسی که خواسته باشد زنی را
بعقد دائمی یا بعقد متعه ودخول با آن زن کرده باشد حرام میشود
بر آنکس دختر آن زن خواه آن دختر در کنارش باشد وخواه در کنارش
نباشد واگر دخول با آن دختر نکرده باشد حرام نمیشود دختر

بتنهایی بلکه هر دو با هم جمع شوند و آزاد و کنیز درین حکم برابرند وحرام
میشود مادر و مادر مادر زن بمجرد عقد بستن دختر واگرچه دخول
بدختر نکرده باشد وکسی که صاحب کنیز شود ودخول با آن کنیز کند
حرام میشود بر او مادر آن کنیز و دختر آن کنیز واگر آزاد باشد تنها
وبعکس هم وحرام است جمع کردن میان دو خواهر با هم در عقد زنی
خواه آن دو خواهر نسبی باشد وخواه رضاعی وخواه بعقد دائمی
باشد وخواه بعقد متعه وخواه یکی را بعقد دائمی و یکی را بعقد متعه
خواسته باشد تا بحدی که حرام است عقد بستن یکی از ایشان
در عده دیگری که آن عده عده رجعی باشد یا در عده متعه باشد
پس اگر بخواهد دو خواهر را با هم در یک عقد بستن واجب است بر او
جدا شدن از یکی از ایشان وکسی که عقد بندد زنی را بعد از آن
بخواهد خواهر او را یا مادر او را واجب است بر او جدا شدن از آن
زن دومی که خواسته است و باطل است عقد زن دومی و دوری
کردن از اولی تا بسر رسد عده آن زن دومی اگر دخول بزن
دومی کرده باشد وحرام است جمع کردن میان دو زن که هر دو
خواهر هم باشند در جماع کردن نه در صاحب بودن پس اگر
دخول کند بهر دو خواهر دانسته حرام میشود هر دو بر او تا بیرون
کند یکی از ایشان را از تصرف خود نه بقصد برگشتن بآن دیگری
وحرام است خواستن دختر برادر زن بر سر عمه اش و نه دختر خواهر

زن بر سر خاله اش مگر برخصت عمه وخاله که در خانه او باشد
وحرام است عقد بستن در حال احرام داشتن پس اگر عقد بندد در حال
احرام بر زن دانسته حرام میشود بر او آن زن همیشه وهمچنین حرام
میشود بر او همیشه زنی که لعان او کرده شده باشد و زنی که زنا با او
نسبت داده شده باشد در حالتی که کنگ باشد وکر باشد وکسی که
دخول کرده باشد بزنی پیش از نه سالگی وهر دو راه او یکی کرده باشد
وجایز نیست صریح خواستگاری کردن زنی که در عده باشد وجایز
نیست خواستن وجمع کردن دو زن از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
وجایز نیست خواستن کنیز بر سر زن آزاد مگر برخصت آن زن وجایز
نیست رفتن آدمی نزد کنیز خود هرگاه بوده باشد آن کنیز را شوهری
یا آن کنیز در عده طلاق شوهر یا وفات شوهر خود باشد این
فصل در بیان عدد زنان است که میتوان خواستن بعقد دائمی
بدانکه جایز نیست مرد آزاد را که بخواهد زیاده از چهار زن آزاد
بعقد دائمی و نه زیاده از دو کنیز که از جمله چهار زن دائمی باشد
وکسی که بوده باشد در خانه او چهار زن پس طلاق دهد یکی
از ایشان را طلاق رجعی جایز نیست او را خواستن زن پنجمی تا وقتی
که تمام شود عده زن چهارمی که طلاق داده باشد پس اگر عقد بندد
بزن پنجمی پیش از تمام شدن عده طلاق چهارمی باطل است آن عقد
وکسی که عقد بندد بپنج زن را در یک عقد واجب است بر او که دست

بردارد یکی از ان چهار زن وکسی که عقد بندد دو زن بیک عقد
و در خانه سه زن دائمی باشد باید که جدا سازد از زنان خود یکی ازین
دو زن را که خواسته است بیک عقد و هرگاه مسلمان شود کافری
و در خانه او زیاده از چهار زن باشد و جایز نیست که جمع کند زنی
میانه دو شوهر و در عده یکی ازین دو شوهر هم و جایز نیست بنده را
که بخواهد زیاده از دو زن آزاد یا یک آزاد و دو کنیز یا چهار کنیز و جایز
نیست بنده را که بخود کنیزی را و خاصه خود کند مگر برخصت آقای خود
و هر که طلاق دهد زن خود را سه مرتبه حرام میگردد آن زن بر او
تا آنکه بخواهد آن زن را شوهر دیگر که غیر آن شوهر و هرگاه کنیزی را
دو مرتبه طلاق دهند حرام میگردد بر شوهرش تا آنکه بخواهد آن کنیز را
شوهر دیگر غیر شوهرش این فصل در بیان جماعتی است که حرام است زن
بایشان دادن و زن از ایشان خواستن بدانکه حرام است زن دادن
بکفار حتی باهل ذمه مگر وقت ضرورت و مگر زنی که مستضعفه
و مگر زنی که شوهرش جهود یا ترسا بوده و شوهرش مسلمان شود
و آن زن مسلمان نشده باشد و مگر کنیزی که آقای او مسلمان شود
و آن کنیز همچنان بر کفر خود باقی باشد و حرام است زن مؤمن را
بناصبی دادن و زن ناصبیه را بمؤمن دادن مگر برای ضرورت
یا تقیه این فصل در بیان احکام متعه کردن زنان است بدانکه
جایز نیست متعه کردن دختر پیش از بالغ شدن او بی رخصت ولی او

وجایز

و جایز نیست متعه کردن کنیزی بر سر زن آزاد بی رخصت آن زن آزاد و
شرط کرده شده است در صیغه متعه ایجاب و قبول و تعیین کردن
مدت معین که مذکور باشد آن مدت و تعیین کردن مهر و کابین و واجب
است وفا کردن بشرطی که کرده باشد با یکدیگر در اثنای عقد بستن
متعگی و واجب است بر زنی که متعه شده و دخول او کرده شده باشد
عده نگاه داشتن بعد از تمام شدن مدت و زمان متعگی بدیدن
دو طهر یا آنکه به بیند حیض دوم را و اگر چه تمام نشده باشد حیض دوم
و اگر زنی باشد که نمیدیده باشد خون حیض را پس عده نگاه دارد چهل
و پنج روز و از مردن شوهر و در زنی که آزاد باشد و متعه باشد
چهار ماه و ده روز است از آبستنی تا بزاید و جایز نیست زن را شوهر کردن
در زمان عده نگاه داشتن مگر بهمان شوهری که داشته بود و کسی
که متعه کند زنی را بعد از آن ببخشد بآن زن مدت متعگی را جایز نیست
مرد که باز رجوع کند در مدت بخشیده متعگی آن زن و جایز نیست
انکار کردن فرزندی که از زن متعه بهم رسد و اگر چه خود در بیرون
فرج آن زن منی خود را ریخته باشد یا شرط کرده باشد بخواستن
فرزند با وجود شرطهای بودن فرزند این فصل در بیان طلب استبرا
نمودن صاحب کنیز است بدانکه واجب است استبرا فرمودن کنیزی که
خریده باشد بر کسی که خریده باشد مگر آنچه استثنا شده است و کسی
که کند کنیز خاص خود را واجب است بر او کنیز عده نگاه داشتن برای غیر آقا

برای آقای خود و عده نگاه دارد مانند عده زن آزاد از طلاق
گرفتن و واجب است استبرا فرمودن کنیزی که باسیری گرفته شده باشد
و کسی که دخول کند بکنیزی حرام میگردد بر آنکس مادر آن کنیز و دختر
آن کنیز خواه دختر از و زاییده باشد و خواه او را شیر داده باشد و
حرام میگردد بر او خواهر آن کنیز در وقتی که هر دو را باهم به بیند و حلال
نیست برای خریدار کنیز فایده و لذت بردن از کنیزی که خریده مگر بعد
از صیغه خرید و فروخت میانه آقای اول او و بعد از گرفتن آن کنیز بجهت
فروشنده آن و کسی که آزاد کند کنیز را و حرام میگردد بر او آن کنیز مگر
آنکه بعقد نکاح خود در آورد او را و پسر هرگاه طلاق دهد او را حرام
میگردد آن کنیز بر او مگر آنکه رجوع کند و باز گردد و آن پسر اگر مرتد
شود آن کنیز حرام میشود بر او مگر آنکه توبه و بازگشت نماید بعد از
مرتد گفتن و جایز نیست بنده را زن خواستن و نه خواطر کرفتن
و نه تصرف کردن در مال خود مگر برخصت آقای خود مگر بقدر
خوردن خود از طعام و همچنین است حکم بنده که مکاتب کرده باشد
نمیتواند زن خواست مگر برخصت آقای خود پس اگر بنده یا مکاتبی
چنین کاری کند بی رخصت آقای خود درست بودن آن عقد نکاح
موقوف خواهد بود برخصت آقای ایشان و جایز نیست بنده را که
چند نفر او شریک باشند زن خواستن مگر برخصت همه شریکان و بلازمت
در درست بودن عقد نکاح خاموشی شریکان بعد از دانستن ایشان و آزاد
کردن بنده و امر کردن بنده بطلاق دادن زن و جایز نیست بهمان

شرط

شده آقا از رخصتی که به بنده خود برای عقد و نکاح داده باشد
و جایز نیست خواستن کنیزی مردی بی رخصت آن مرد و حلال نیست
دخول کردن کنیز غیری بی عقد نکاح و بی حلال کردن و حلال
نیست جماع کردن کنیزی که بعاریه گرفته باشد هرگاه حلال کند
آقای کنیز از کنیز خود برای مردی غیر دخول کردن را حلال نیست
دخول کردن آن کنیز پس اگر با او کنیز دخول کند واجب میگردد بر او ده
یک قیمت آن کنیز بآقای کنیز دادن اگر آن کنیز بکر باشد و نصف ده یک
اگر آن کنیز کالم باشد و اگر حلال کند آقای کنیز برای او قسمی از نفع
بردن آن کنیز حلال نمیشود بر آنکس غیر آن قسمی که حلال کرده است پس
اگر حلال کند دخول او را حلال میگردد هر چه کمتر از دخول باشد
و حلال نمیشود فروختن و خدمت کردن آن کنیز و کسی که زنا کند
با کنیزی واجب است بر او توبه کردن و طلب کردن بحلیت از صاحب کنیز
و هرگاه بخرد شوهر کنیز بعضی از آن کنیز را که بعقد و نکاح خواسته
است حرام میگردد بر آنکس باقی آن کنیز تا بخرد بقیه او را پس هرگاه
تمام آن را بخرد باطل میگردد عقد نکاحی که بسته بود بر آن و حلال
میگردد برای آنکس بسبب خریدن آن کنیز و کسی که بخرد یک کدام از زن
و شوهر را که بس میرسد او را که فسخ کند و برطرف نماید عقد
نکاح ایشان را پس بعد از آن باطل میگردد عقد نکاح ایشان و هرگاه بخرد
زن شوهر خود را یا پاره از شوهر خود را باطل میگردد عقد نکاح ایشان پس اگر
زن آزاد نماید شوهر خود را و خواسته باشد که زن او باشد

واجبست که تازه عقد و نکاح نماید و کسی که بزور کشیده باشد کنیز را
پس فرزندی بهم رسانیده باشد از آن کنیز واجبست بر آنکس پس
دادن آن کنیز و پس دادن آن فرزند بصاحب آن کنیز و حلال نیست برای
هیچکدام از چند شریک دخول کردن با کنیزی که در شراکت هم باشد
این فصل در بیان احکام عیبهای زن است بدانکه کسی که بخواهد زنی را
که عیبی داشته باشد و پیش او برود واجب میشود براو مهر دادن مگر
اینکه آن زن خودش عیب خود را پوشیده باشد و اگر پیش آن زن
رفته باشد بعد از دانستن عیب جایز نیست او را بر طرف کردن عقد
آن زن و اگر پنهان کرده باشد عیب او را ولی و صاحب اختیار آن زن
و مرد دخول با آن زن کرده باشد واجب میشود بر آن ولی زن دادن
مهر با آن زن و جایز نیست مسلمان را که خمر و شراب را و خوک را در مهر زن
کردن و واجبست دادن مهر بزن با وجود ممکن بودن و در خاطر
داشتن دادن مهر بزن با قدرت نداشتن بر آن و اگر نام نبرده باشد
برای عقد زن مهر را و دخول کرده باشد واجبست دادن مهر المثل
آن زن و اگر کسی عقد ببندد بر زنی بر مهر سنت واجب میشود بر او
پانصد درهم و جایز نیست پدر و دختر را که بگیرد مهر دختر خود را
و جایز نیست پدر دختر را که بگیرد مهر دختر خود را مگر آنکه وکیل
دختر خود باشد یا دختر نابالغ باشد و کسی که بخواهد زنی را
بمهری که حکم خواهد کرد آن زن بآن مهر جایز نیست آنرا که حکم کند
به بیشتر از مهر سنت و کسی که بخواهد زنی را برای فرزند خود و ضامن

مهر شود

مهر شود یا نداشته باشد آن فرزند مالی واجب میشود بر پدر دادن مهر و اگر
نه بر فرزند واجبست دادن مهر و اگر چه فرزند نابالغ باشد و کسی که
طلاق دهد زنی را پیش از دخول کردن با آن زن واجب میشود بر او دادن
نصف مهر آن زن و نصف حاصل آنچه در مهر آن زن باشد اگر آنچه
در مهر آن زن باشد حاصل داشته باشد و بعد از دخول که آن پیش
آن زن رفته است واجب میشود بر او همه مهر را دادن و اگر شرط کند
زن که متعه شود در وقت عقد بستن بمتعگی با شوهر خود همان متعه
شدن تنها از و نه دخول کردن حلال نیست دخول کردن مگر رخصت
دهد خودش و اگر شرط کند با او که بیرون نبرد او را از شهر خودش
واجب میشود بر او وفا کردن بشرط خود و اگر زن کنیز خواجه سر
و دخول کند با آن زن واجب میشود بر او مهر دادن و کسی که ببرد بکارت
دختر بکری را با انگشت خود لازم میشود او را که بدهد مهر آن دختر را
و اگر بخواهد مادر زنی را بجهت فرزند خود بی رخصت فرزند پس
بخواهد آن زن را فرزند واجب میشود دادن مهر بمادر و کسی که طلاق
دهد زنی پیش از دخول کردن و پیش از مشخص کردن مهر واجب میشود
که چیزی بدهد بآن زن فراخور حال خودش در بها الدار و نادار
و هرگاه بمیرد یکی از مرد و زن بعد از مشخص شدن مهر واجب میشود
نصف مهر دادن بی دخول کردن این فصل در بیان حق زنان است
و در خوابیدن با ایشان بدانکه واجبست خوابیدن پیش یک زن یکشب
و پیش دو زن دو شب و پیش سه زن سه شب و پیش چهار زن چهار

و هرگاه چهار زن داشته باشد جایز نیست زیاده از یکشب خوابیدن پیش
هرکدام و اگر نه جایز است و واجبست عدالت نگاه داشتن در میان زنان
در شب خوابیدن پیش ایشان و واجب همان خوابیدن تنهاست نه دخول کردن
با آنها مگر بعد از گذشتن چهار ماه و واجبست برای زن آزاد دو برابر کنیز
خوابیدن و همچنین واجبست برای زنی که مسلمان باشد دو برابر زنی
که از اهل جزیه باشد این فصل در بیان قبول کردن فرزندی است
که زن یا کنیز از خودش زاییده باشد بدانکه واجبست اقرار کردن بفرزند
زن و کنیز با احتمال بهم رسیدن فرزند از خودش هرگاه بزاید بعد از شش
یا نه ماه بعد از رفتن به پیش آن زن یا آن کنیز و جایز نیست آرزو کردن
مؤمنان خصوصاً فرزندان خود هر چند دختران باشند و کسی که
بریزد آب منی خود را در فرج زن جایز نیست او را منکر شدن فرزندی
که از آن زن بهم رسد و همچنین اگر بریزد منی خود را از بیرون فرج زن اگر
پر آبستن شده باشد آن زن بکر و همچنین اگر رفته باشد پیش کنیز خودش
بعد از آن کند که چه وقت پیش آن کنیز رفته است و در حدیثی آمده است
که واجبست عقیقه کردن بجهت زاییدن فرزند و جایز نیست آلوده
کردن سر طفل بخون عقیقه و واجبست ختنه کردن پسر وقت بالغ
شدن و همچنین آدم بزرگ اگر ختنه نکرده باشند او را هر چند کافر
بوده و مسلمان شده باشد و واجبست باز دیگر ختنه کردن اگر رو ییده
باشد پوست غلاف حشفه بعد از ختنه کردن و جایز نیست زدن
طفلان برای گریه کردن ایشان و جایز نیست ستم کردن زن آزاد

بوشه

نیست شیر دادن فرزند خود و واجبست شیر دادن طفل و حد کمتر مدت شیر دادن
طفل بیست و یک ماه است و واجبست نیکویی کردن با پدر و مادر خود
و حرام است گزیدن و رنجانیدن پدر و مادر و دوری کردن از خویشان
و کسی که اقرار کند بفرزندی شخصی جایز نیست او را انکار کردن آن فرزند
و جایز نیست که انکار نسب خود نماید از نسبی که ثابت باشد این فصل
در بیان نفقه دادن و خرج کشیدن زن و فرزند و مانند ایشان
است بدانکه واجبست خرج کردن آدمی مال خود را برای خودش و برای
پدر و مادر و برای فرزندان و زنان و بنده گان و چهارپایان خودش
و در باقی واجبها از زکوة دادن و حج کردن و واپس دادن قرض و غیره
اینها و شرط است در واجب بودن خرج کشیدن پدر و مادر و فرزندان
و محتاج بودن ایشان و مالدار بودن او در خرج کشیدن زن
نافرمان نبودن آن زن بشوهر خود و واجبست بر شوهر خرج کشیدن
زن آبستن که طلاق داده باشد او را تا وقتی که بزاید و خرج کشیدن
زنی که آبستن باشد و شوهرش مرده باشد از مال همان فرزندی که
در شکم اوست و واجبست خرج کشیدن بنده و اگر چه آزاد کرده باشد
او را و اگر نباشد او را کسی که بآن کسب معاش خود کند او و جایز نیست
اسراف کردن در خرج کردن و تنگ گرفتن در خرج کردن بر خود و بر
اهل و عیال و مال خود این کتاب الطلاق این کتاب در بیان مسایل طلاق
دادن زنان است و آنچه تعلق بآن دارد و عده نگاه داشتن ایشان است

بدانکه شرط کرده شده است در کسی که طلاق زن میدهد که بالغ باشد
واگرچه ده سال داشته باشد و عاقل باشد و باختیار خودش باشد
وقصد طلاق دادن داشته باشد وقصد بجای آوردن صیغه طلاق
نموده باشد وصیغه طلاق این لفظ است که اگر گفت طالق یا انت
طالق و بشود صیغه طلاق را دو مرد عادل وشرط کرده شده است
در زنی که طلاق میدهند که در وقت طلاق دادن حیض دار نباشد
اگر دخول بآن زن کرده باشد و طهر و پاکی بعد از دخول کردن دیده باشد
مگر زنی که آبستن باشد و زنی که هنوز نابالغ باشد یا بسیار از حیض
ناامید شده باشد یا شوهرش غایب باشد در سفری و جایز نیست
طلاق دادن زن پیش از عقد بستن و جایز نیست طلاق دادن پدر زن
پسر خود را این کتاب الطلاق است در بیان احکام طلاق است بدانکه
هر زنی که طلاق داده شود سه بار حرام میشود بر شوهری که اورا
طلاق داده تا وقتی که بخواهد او را شوهری دیگر بزنی دائمی و دخول
بکند بآن زن در فرج پیش او و هرگاه طلاق داده شود نه بار که
بخواهد آن زن را در میانه این نه بار دو مرد حرام میشود بر شوهر اول
حرام مؤبد اگر شوهر اول رجوع کرده باشد در عده شش بار بعد از آن
طلاق کرده باشد واگر نه رجوع کرده باشد و نه دخول کرده باشد حرام
مؤبد نمیشود وشرط کرده شده است در شوهری که بعد از طلاق سیم
زن را میخواهد بالغ بودن و عاقل بودن و دخول کردن بعقد دائمی آن زن را

خواستن

خواستن و هرگاه طلاق داده شود کنیز دو بار حرام میشود بر مرد طلاق دهنده
مگر بعد از آنکه دیگری آن کنیز را بزنی بعقد دائمی بخواهد و بآن دخول کند
پس اگر بخرد آن کنیز را شوهرش یا دخول کند بآن کنیز آقایش حلال نمیشود
برای شوهرش این فصل در بیان احکام عده نگاه داشتن زنان است
بدانکه هیچ عده واجب نیست بر طلاق داده شده که نابالغ باشد و نه
بر زن بسیار که از دیدن حیض ناامید شده باشد و نه بر زنی که دخول
باو نکرده باشد و واجب است عده نگاه داشتن بر طلاق داده شده
غیر این سه زن که گفته شد و واجب در عده نگاه داشتن سه مرتبه
پاک شدن از خون حیض پس بیگانه میشوند زن و مرد بمجرد دیدن
خون اول حیض مرتبه سیم اگر دیده باشد حیض اول را پیش از بعد از گفتن
صیغه طلاق واگرچه اندک زمانی از صیغه گفتن گذشته باشد
واگر نه پس او اول حیض دیدن مرتبه چهارم پس جایز نیست رجوع کردن
برای شوهر پس اگر حیض نه بیند زن پس عده او سه ماه است پس اگر حیض
بیند زن در عرض هر سه ماه یک حیض پس عده او سه حیض است یا
یکسال است و هرگاه زنی یکمرتبه حیض به بیند بعد از آن یا در سن یائس
واجب میشود تمام کردن عده بدو ماه دیگر و واجب است عده داشتن
بر زنی که طلاق خلع گرفته باشد یا مباراة نموده باشد یا سه مرتبه
طلاق گرفته باشد مگر آنچه استثنا شده است و جایز نیست رجوع
کردن شوهر درین شش صورت مگر رجوع نماید زنی که طلاق خلع

یا زنی که مبارات نموده باشد در آن مهری که قرار یافته بود در وقت عقد
بستن پیش از بیرون رفتن از زمان عده طلاق پس میرسد شوهر
را هم رجوع کردن در طلاق این هر دو زن و عده نگاه داشتن واجب است
بر زن آبستن که طلاق داده شود عده او همان زائیدن فرزندی است
که در شکم دارد واگرچه در همان ساعت بزاید که طلاق گرفته است
و زنی که دو بچه داشته باشد عده اش وقتی بسر میرسد که بزاید بچه
او که را پس جایز نیست رجوع کردن شوهر را و جایز نیست آن زن را که
شوهر بکند مگر بعد از آمدن بچه دویمی و واجب است بر آن زن که طلاق
میگیرد در رجوع کردن در حیض دیدن و پاک شدن بهمان عادتی که داشته
و از پیش گذشته در جای خود و جایز نیست برای زنی که طلاق داده شده باشد
طلاق رجعی که بیرون رود از خانه شوهرش و نه رود برای حج سنتی مگر بی خبر
شوهرش و جایز نیست مرد را که بیرون کند آنرا مگر آنکه بکند کار رسوائی
و واجب است بر شوهر خرج کشیدن زن در عده طلاق رجعی و هرگاه
دعوی کند زن عده دار تمام شدن عده را با وجود احتمال داشتن
تمام شدن عده واجب است قبول کردن حرف زن درین دعوی و واجب
است عده داشتن بر زنی که شک داشته باشد در آبستنی خود تا نه
ماه و واجب است نگاه داشتن عده طلاق از روزی که طلاق داده
شده است نه از روزی که رسیده است خبر طلاق دادن بآن زن پس اگر ببیند
زن طلاق را بعد از تمام شدن عده ساقط میشود از آن زن عده

طلاق

طلاق نگاه داشتن و واجب است بر زن عده وفات شوهر خود داشتن
از روزی که خبر مرگ شوهر باو برسد در آن روز واگرچه بعد از چند
سال برسد نه از روزی که شوهر مرده باشد و واجب است بر زن شوهر
مرده باشد و واجب است بر زن شوهر مرده ترک کردن زینت و آرایش
کردن و بوی خوش بر خود مالیدن و واجب در عده وفات شوهر خود
چهار ماه و ده روز است پس اگر باشد آن زن آبستن پس عده آن مدت
کردن وقت باشد از چهار ماه و ده روز گذشتن از وقت زائیدن زن
و هرگاه بمیرد شوهر زن در میان عده طلاق رجعی واجب است بر زن
از سر گرفتن عده وفات شوهر که چهار ماه و ده روز است و زنی که
شوهری داشته باشد باز شوهر دیگر کرده باشد و آن شوهر دویمی
باو دخول کرده باشد و واجب است بر آن زن عده نگاه داشتن از آن شوهر
دومی مانند زنی که طلاق داده شده باشد و واجب است دوری کردن
زن از شوهر دومی و برگشتن بشوهر اولی و واجب بر کنیز از عده طلاق
نگاه داشتن دو بار پاک شدن است از حیض پس اگر حیض نه بیند پس
چهل و پنج روز است مگر آنچه استثنا شده و از وفات شوهر چهار ماه
و ده روز است و همین حکم دارد زنی که متعه باشد و کنیزی هم که آقایش
باو رسیده باشد بعد از آن مرده باشد واگرچه مدبره باشد پس
اگر آقا آزاد کند آن کنیز را که باو رسیده باشد عده نگاه دارد مانند
زنی که طلاق داده شده پس اگر آقا بمیرد در آن زمان عده

واجب میشود بر آن کنیز عده وفات که چهار ماه و ده روز باشد و واجب است
عده نگاه داشتن بر زنی که زنا داده باشد هرگاه بخواهد که زن همان
شخص شود که با او زنا کرده است و یا دیگری غیر او را و واجب است بر زنی که
از اهل جزیه باشد عده داشتن مانند کنیز پس اگر مسلمان شود
در میان عده پس مانند زن آزاد است و مردی که صاحب چهار زن
باشد هرگاه طلاق یکی از آنها را طلاق رجعی بدهد جایز نیست او را
خواستن زن دیگری در زمان عده آن زن و همچنین است حکم کسی که خواهد
خواهر زن خود را عقد کند و همچنین است متعه که نمیتواند خواستن
بر زنی خواهر او را در زمان عده آن زن که متعه او بوده و هرگاه کنیز آزاد کرده
شود کنیز در عده رجعی واجب میشود بر آن کنیز عده زن آزاد نگاه داشتن
این فصل در بیان احکام خلع و مباراة است بدانکه حلال نیست
طلاق خلعی دادن و نه عوض گرفتن تا وقتی که مشخص شود ناراضی
بودن زن از شوهر خود و جایز نیست ضرر رسانیدن شوهر بزن خود
تا زن در عوض طلاق از شوهر بگیرد و جایز نیست برای زن طلبیدن
خلع و طلاق از شوهر در حالت اختیار و ناچار است در خلع
از گفتن لفظ صیغه طلاق بعد از گفتن صیغه خلع و جایز نیست
که کم شود از زنی که نخواهد شوهر را و شوهر هم آن زن را بیشتر از
مهری که عقد بسته شده و جایز است گرفتن بیش از مهر از زنی که
نخواهد شوهر را و شوهر او را خواهد و جایز نیست رجوع کردن

شوهر تنها در طلاق زنی که نخواهد شوهر را و شوهر او را خواهد
یا در طلاق زنی که نه شوهر را خواهد و نه مرد آن زن را مگر آنکه هر دو ایشان
رجوع کنند در آنچه بشوهر عوض طلاق بخشیده پس رجوع کند شوهر
و ناچار است در طلاق مباراة نخواستن زن مرد را و مرد هم
زن را بخلاف خلعی که همان نخواستن زن تنها کافی است
این فصل در بیان احکام ظهار زن راست بدانکه هرگاه مردی
بگوید بزن خود که پشت تو نزد من مانند پشت مادر من است
یا خواهر من است یا مانند اینها چیزی بزن بگوید حرام میشود بر آن مرد
دخول کردن بآن زن تا آنکه کفاره بدهد یا طلاق بدهد بعد از آن عقد
بآن زن بندد و شرط کرده شده است در واقع شدن بالغ بودن
و عاقل بودن و اختیار داشتن و قصد داشتن بظهار زن و عقد بسته
بودن زن و نزد آن مرد بودن در وقت گفتن لفظ ظهار و دخول کردن بآن
زن پیش از دخول کردن بآن زن و بودن آن زن ... در پاکی
که دخول نکرده باشد بآن زن در آن پاکی و شنیدن دو مرد عادل و واجب میشود
کفاره دادن هرگاه مرد خواهد که دخول کند پس اگر طلاق دهد آن زن را
کفاره نمیدهد پس اگر رجوع کند و بآن بخواهد آن زن را واجب میشود کفاره
اگر مکرر شود لفظ ظهار گفتن و اگر چه از یک زن باشد واجب میشود
از هر مرتبه کفاره و همچنین است حکم اگر باشد چند زن اگر چه ظهار
نه تنها بیک لفظ تنها باشد اگر دخول کند بزن پیش از کفاره دادن لازم

میشود او را کفاره دیگر هم دادن و جایز نیست که جبر کرده شود مرد بر کفاره
دادن و دخول کردن یا بر طلاق دادن مگر بعد از بردن زن مرد را پیش
حاکم شرع و گذشتن سه ماه این فصل در بیان احکام ایلا کردن است
بدانکه واقع نمیشود ایلا مگر بسوگند خوردن بخدا و بنامهای الهی که
مخصوص خدا باشد و بقصد ضرر رسانیدن بزن باشد پس هرگاه
قسم بخورد بترک کردن دخول بازن خود بیش از چهار ماه یا اصلا دخول
نکند بآن زن حرام میشود دخول کردن بآن زن بر آن مرد تا کفاره قسم خوردن
بدهد و جایز نیست آن مرد را دخول نکردن بآن زن بیش از چهار ماه مگر
برضای آن زن و شرط کرده شده است در ایلا دخول کردن بآن زن پیش
از ایلا و آزاد بودن زن و جایز نیست که باز ایستاده شود مرد از دخول
زن مگر بعد از چهار ماه پس جبر کرده میشود بر دخول کردن یا طلاق
دادن پس اگر دخول کند واجب میشود بر او کفاره دادن و اگر طلاق دهد
واجب میشود اعتبار کردن شرطهای طلاق دادن این فصل در بیان
کفارهاست بدانکه واجب میشود کفاره که بترتیب داده میشود در ظهار زن
و در خون ناحق دانسته کردن آزاد کردن بنده پس اگر نتواند پس روزه داشتن
دو ماه از پی هم پس اگر نتواند پس طعام دادن بشصت مسکین بهر مسکینی
یک مد و جایز نیست افطار کردن در روزه کفاره بیش از روزه داشتن
پی هم یک ماه و یک روز و واجب است بر بنده روزه داشتن یک ماه و واجب میشود
کفاره که اختیار داده شده است و ترتیب داده هم در کفاره سوگند

خوردن طعام دادن بده مسکین یا جامه دادن بایشان یا آزاد کردن بنده
پس کسی که نیابد اینها را پس کفاره آن روزه سه روز است و واجب میشود کفاره
جمع دادن بسبب کشتن مسلمان دانسته و اگر چه بکشد بنده خود را باید
دیگر بر او کفاره پاره جامه برای مردن شوهر یا فرزند کفاره سوگند است
و همچنین کفاره سوگند واجب میشود در کندن زن موی خود را و در بریدن
زن موی خود را کفاره کفاره مخیره واجب میشود و کسی را که بخواهد زن خدا را
که شوهر دار باشد واجب است که از او بکند و صدقه بدهد پنج صاع
آرد این فصل در بیان احکام لعان کردن است بدانکه درست نیست
لعنت زن و شوهر یکدیگر را مگر بعد از دخول کردن بزن و نسبت
دادن زن بزنا با وجود دعوی کردن شوهر دیدن زنا را یا انکار کردن
شوهر فرزندی را که آن زن زاییده باشد و گواهی میدهد مرد چهار گواهی
که هر آینه من از جمله راستگویانم درین دعوی و لعنت کند خود را در مرتبه
پنجم و مانند این بگوید زن هم پنج مرتبه پس حرام میشود زن بر مرد
همیشه و کسی که سر باز زند از لعنت کردن واجب میشود بر او حد زدن و کسی
که اقرار کند بیکی از دعوای او جایز نیست او را انکار کردن آن دیگری و جایز
نیست سنگسار کردن زن بچه دار پیش از زاییدن آن زن این کتاب
در بیان احکام آزاد کردن بنده است و آنچه بآن تعلق دارد بدانکه جایز
نیست آزاد کردن بنده مگر بعد از مشخص شدن ملکیت آقا و قصد کردن
رضای الهی و گفتن صیغه آزادی در حال نه موقوف بودن

بدانکه در ثواب بنده آزاد کردن احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقولست از آنجمله در حدیث منقولست که هر کس بنده آزاد کند خدای تعالی بعوض هر عضوی از آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد کند

آزادی بشرطی نه بقصد سوگند خوردن و اگر شرط کند آزاد کننده
خدمت مدتی واجب میشود بر او خدمت آن مدت و همچنین است
حکم اگر آزاد کند بنده خود را و زن او کند دختر خود را و شرط کند بر او که
اگر بغیر دختر او زن آورد او را رد کرده شود به بندگی یا باشد بر او صداق
و کسی که آزاد کند حصه خود را از بنده که در میان چند نفر باشد در حالتی
که قصدش نقصان رسانیدن بشریک باشد یا خودش مالدار باشد واجب
میشود بر او دادن باقی قیمت آن بنده بشریک خود و آزاد کرده میشود
تمام بنده و اگر قصدش نقصان رسانیدن شریک نباشد و خودش
مالدار نباشد سعی میکند بنده در دادن باقی قیمت خودش حصه شریک
آقا را و آزاد کرده میشود و شرط کرده شده است در آزاد کننده بالغ
بودن و عاقل بودن و اختیار داشتن و قصد کردن باین معنی که بلفظ
بگوید که تو آزادی یا این غلام من آزاد است یا لفظی بگوید که مانند
اینها باشد و جایز نیست حکم کردن به بندگی کسی پس ثابت شدن
باقرار کردن او خودش به بندگی یا بدو گواه عادل گواهی دادن و اگر فروخته
شود بعد از آن دعوی کند که آزادی را قبول کرده نمیشود مگر
بگواه کننده دو عادل و همچنین است اگر اقرار کند به بندگی و بعد از آن
دعوای آزادی کند و جایز نیست شرط کردن فروشنده بخریدار
بعد میراث بردن بنده را و نه فروختن بنده و نه بخشیدن بنده را
و هرگاه بگوید بنده باقای خود که بفروش مرا بهفتصد درهم

میدهم سیصد

میدهم سیصد و بنده را مالی باشد واجبست بر او وفا کردن بآن شرط
و اگر مالی نداشته باشد پس واجب نیست دادن آن سیصد بآقا و جایز
نیست فروختن آزاد و نه خریدن او و همچنین است حکم طفلی که از در
مسجدی یا سر راهی برداشته باشد و کسی که آزاد کند حصه از بنده
خود را آزاد میشود تمام آن بنده و کسی که نذر کند آزاد کردن بنده را
واجب میشود بر او و اگر چه نباشد آن بنده عارف باحوال دوازده امام
علیهم السلام و نشناسد ایشان را همچنانکه باید و کسی که بدهد باو بنده مالی برای
اینکه بخرد آن بنده را بآن مال جایز نیست آنکس را که بخرد آن بنده را بتمام مال
آن بنده بلکه داخل کند بآن مال چیزی و اگر چه یک درهم باشد تا آنکه
باشد ولای میراث بردن برای آنکس و هرگاه مسلمان شود بنده جزیه
دهنده واجب میشود بر آن جزیه دهنده فروختن آن بنده بمسلمان و
مدبر کردن بنده حکم وصیت کردن دارد آزاد میشود بنده مدبر بعد از مردن
از سه یک مال مرده نه پیش از مرگ مگر آنکه آزاد کند آقا آن مدبر را در حال
زندگی خود و واجب میشود بر بنده که مکاتب باشد دادن مالی که باقای
خود شرط نموده باشد و واجب میشود بر هر یک از ایشان وفا کردن
بشرط خود و آزاد نمیشود از بنده که شرط نموده هیچ چیز تا بدهد همه آنقدری
که بر خود قرار داده که بآقا بدهد و آزاد شود و آزاد میشود از بنده
مکاتب مطلق که گفته باقای که هر چیزی که بدهم که آزاد باشم
همانقدری که بآقا داده باشد از قیمت خود و جایز نیست بنده

مکاتب را که پس اندازد وعده شرطی را که با آقا کرده که قیمت خود بدهد
از جای خود و نه اینکه تصرف کند در مال خود زیاده بر قوت ضروری خود
مگر برخصت دادن آقا و حرام است رفتن بنزد کنیزی که مکاتب کرده باشد
آقا را مگر آنکه آزاد کرده باشد و عقد بسته باشد بآن کنیز پس اگر دخول کند
بی عقد واجب میشود بر آقا دادن مهر المثل آن کنیز و واجبست وفا کردن بشرطهای
کتابت که مشروع باشد و جایز نیست فروختن کنیزی که مادر فرزند شده باشد
تا فرزندش زنده باشد مگر در قیمت همان کنیز که در ذمه آقا باقی باشد و بیرون
باشد آقای کنیز این فصل در بیان احکام اقرار کردن است بدانکه کسی که اقرار
کند بچیزی واجب میشود بر او بجا آوردن آنچیز و دادن آن بصاحب آنچیز و
هرگاه اقرار کند در بیماری که مرض الموت او باشد و نباشد اقرار کننده
بتهمت زده واجب میشود دادن آنچیز از اصل مال مرده و اگر اقرار کننده بتهمت
زده باشد پس داده میشود از سه یک مال مرده و کسی که اقرار کند بولدی یا بفرضی
یا بقرضی و باشد اقرار کننده وارثیت واجب میشود بر او که وارث در حصه
ورسد خودش مگر آنکه اقرار کننده دو مرد عادل از جمله وارثان مرده
پس واجب میشود در حصه همه وارثان مرده این فصل در بیان احکام جعاله
است بدانکه دادن جعاله و عوض لازم میشود بعد از کردن آن کاری
که جعاله است بدانکه دادن جعاله و عوض لازم میشود بعد از کردن
آن کاری که جعاله قرار شده باشد پس واجب میشود آنچه شرط
کرده شده است بر کاری که حلال باشد بعد از کردن آن کاری

و جایز نیست

و جایز نیست جعاله گرفتن بر کاری که حرام باشد و لازم نمیشود جعاله
بکردن کاری که حرام باشد این کتاب در بیان احکام سوگند خوردنها
و عهد کردن و نذر کردنهاست بدانکه حرام است سوگند بدروغ
خوردن مگر برای ضرورتی یا تقیه و جایز نیست که گفته شود در چیزی
که صحیح و درست نباشد خدا میداند که چنین است و واجبست راضی
شدن بسوگند خوردن شرعی و حرام است سوگند خوردن و اگر
چه راست گو باشد به بیزاری از خدا و یا از پیغمبری یا از امامی
و واجبست عمل کردن بچیزی که قسم خورده باشد بر آن
چیزی در گناهی مانند حرام کردن حلالی یا حلال کردن
حرامی یا رنجانیدن خویشی یا در چیزی که در شرع ناکردنش بهتر
باشد یا بحسب آداب دنیا کردنش سهل تر باشد و جایز نیست قسم
خوردن بغیر نام خدای تعالی و اگر بخورد قسمش درست نیست و شرط
است کسی که قسم میخورد بالغ بودن و عاقل بودن و اختیار داشتن
و همچنین است حکم در عهد کردن و جایز نیست که کسی قسم خورد یا عهد
قسم دهد مگر از روی جزم با آنچیز یا بخبر داشتن
یا بداشتن آن چیز یا ثابت کردن کاری دیگری و درست
است قسم خوردن بر نکردن کار حرام و کردن کار واجب پس واجب میشود
کفاره دادن بکردن حرام و ناکردن واجب و همچنین است حکم نذر و عهد
هم و کسی که قسم خورد که نخورد از شیر بزی و نخورد از گوشت

آن پس باید که نگاه داری کند خود را از آن بز و از نسل آن بز و کسی که قسم دهد منکر را جایز نیست او را بعوض گرفتن از مال منکر و اگر قسم نداده باشد جایز است عوض گرفتن از مال منکر بقدر طلب خود و درست نیست نذر کردن تا آنگه نگوید این لفظ را بعربی که لِلّٰهِ عَلَيَّ كَذَا یعنی از برای خداست بر من چنین چیزی و بوده باشد آنچیزی که بر خود لازم میسازد عبادت خدا اگر باشد شکر کذاری الهی و کسی که نذر کند بصدقه کردن مال بسیاری واجب میشود بر او هشتاد درهم اگر قصد کرده باشد دراهم را و اگر قصد کرده باشد دنانیر را پس هشتاد دنانیر باشد و واجب است وفا کردن بنذر خود با قدرت داشتن نه بی قدرت و درست نیست نذر کردن در چیزی که خوبی آن چندان نباشد یا نذر کند در چیزی که محض گناه باشد و اگرچه تازه بهم رسد خوبی آن چیزی که نذر کرده باشد این کتاب در بیان احکام شکار کردن و ذبح کردن حیوانست بدانکه حلال است شکار کردن و ذبح کردن حیوانست بدانکه حلال است شکار کردن سگی که شکار کردن بآن آموخته باشد یا بسم الله گفتن در وقت فرستادن آن سگ مگر آنکه دریافته شود زنده بودن شکار پس حلال نیست آن شکار مگر بذبح کردن آن و جایز نیست خوردن شکار حیوان دیگر مگر آنکه دریافته شود ذبح کردن آن و همچنین است حکم چیزی که شکار کرده باشد آنرا سگی ناآموخته اگرچه سگ آموخته شکار را گرفته باشد و همچنین است حکم شکاری که شکار کرده باشد آنرا سگی آموخته بی آنکه سر داده باشد آنرا صاحبش و همچنین است حکم

هرگاه بسم الله گفته باشد غیر آنکسی که سگ شکاری را سر داده باشد و حلال است آنچه شکار کرده شود باسلحه مانند شمشیر و نیزه و تیر با آلت دیگر که غیر آهن باشد مگر آنکه ذبح کرده شود و هرگاه بزند شکار را پس بیفتد آن شکار از بالای کوهی یا دیواری یا بیفتد در میان آبی پس بمیرد حلال نیست خوردن آن شکار مگر آنکه باشد سر آن شکار بیرون از آب و همچنین است حکم هرگاه پنهان شود شکار از و و نداند که چه آنرا کشته و حلال نیست شکار کردن جوجهایش از آنکه بپرند باسلحه و همچنین است حکم شتر و گاو و گوسفند مگر آنکه دشوار باشد ذبح کردن آنها و ضرور باشد کشتن آنها و کسی که بزند شکار را پس جدا کند از آن شکار عضوی را حلال نیست خوردن آن عضو و کسی که شکار کند پرنده را پس بشناسد صاحب آنرا باید دعوی کند او را کسی که تهمت زده بدروغ نباشد و واجب میشود بیان شخصی که شکار را گرفته که پس دهد آنرا بصاحبش این کتاب در بیان چیزها که ذبح میتوان کرد یا نمیتوان کرد بدانکه جایز نیست ذبح کردن بی آهن مگر در حالت ضرورت پس جایز است ذبح کردن باسنگ سفید و نی و چوب و مانند واستخوان و مانند اینها و معتبر است در نحر کردن شتر زدن کارد یا نیزه در گو کردن شتر و در ذبح غیر شتر گذاشتن کارد بر حلق نزدیک سرش و حلال نیست آنچه ذبح کرده شده است از غیر جای ذبح و همچنین است شتر وقتی که ذبح کرده شود و غیر شتر وقتی که نحر کرده شود و نحر کردن مخصوص است بشتر و حلال نیست

کشتار حیوانی که پوست کنده شده باشد پیش از جان دادن و ناچار است از حرکت کردن اختیاری حیوانی که ذبح کرده شده بعد از کرده ذبح یا بیرون آمدن خون عادتی و اگر نه حلال نخواهد بود و شرط کرده شده است در محل ذبح رو بقبله کردن و بسم الله گفتن پس اگر ترک کرده شود یکی از این دو چیز دانسته حرام خواهد بود نه از روی فراموشی و آنچه در شکم حیوان باشد در محل ذبح کردن آن اگر زنده بیرون آید حلال نیست مگر بذبح کردن آن و اگر نه حلال نخواهد بود بهمان ذبح کردن مادرش هرگاه موی بر آورده باشد یا کرک و حلال نیست چیزی که مرده باشد بی ذبح کردن و نه چیزی که ذبح کرده شده باشد بر بتخانها و نه کشتار یکی از کافران و اگرچه کافر ذمی باشد و اگرچه بسم الله گفته باشد و چیزی که بریده شود از عضوها حیوان پیش از ذبح کردن آن حیوان حکم مردار دارد و حلال نیست و ذبح ماهی بیرون آوردن ماهی است از آب زنده و حلال نیست آنچه مرده باشد از ماهی در آب و ذبح ملخ گرفتن ملخ است زنده کتاب الاطعمة والاشربة این کتاب در بیان احکام خوردن و آشامیدن است بدانکه حرام است خوردن مردار و خون و گوشت خوک مگر در وقت ضرورت سخت بقدر آنچه زندگی توان نمود و نه زیاده و حلال نیست چیزی از حیوانی که مسخ شده باشد و نه چیزی از حیوانی که درنده باشد و نه چیزی از ماران و نه چیزی از کلاغها و نه چیزی از ماهی که نباشد آنرا فلوس و نه ماهی که مرده باشد در آب

و نه ماهی که فرو برده باشد آنرا ماری و باز قی کرده باشد آنرا و کنده شده باشد فلوس آن و نه سنگ پشت و خرچنگ و بزق و کژدم و نه پرنده که معلوم نباشد و سنگدان و چینه دان نداشته باشد و نه خاری که در عقب پای بعضی از پرندها می باشد و نه چیزی از پرندها که بیشتر بالها بر هم میزنند و نه تخم ان حیوانی که خورده نمیشود گوشت آن پس اگر معلوم نشود که تخم چه حیوانست حرام است هر چیزی که برابر باشد ته و بالای آن و گوسفندی که بیاشامد شراب را تا مستی که مست شود بعد از آن ذبح کرده شود و حلال نیست خوردن چیزی که در شکم آن باشد و اگر گوسفند یا حیوانی بیاشامد بول را حلال نیست خوردن چیزی که در شکم آن حیوان باشد تا شسته شود و حرام است گوشت بزغاله که شیر خورده باشد از شیر ماده خوکی تا قدری که بزرگ شده باشد هرگاه معلوم باشد بعینه و حرام است خوردن گوشت حیوانی که نجاست خوار باشد پیش از پاک کردن آنها و حرام است گوشت حیوانی که دخول کرده باشد آدمی با آن و شیر آن و خورده نمیشود از کشتار حلال خون و خایها و بولدان و نری و سپرز و زهره و فرج و غدودی که در دماغ می باشد و مهره کمر و موی و بچه دان و مغز مهره پشت و سیاهی چشم و پی زرد کنده که از گردن تا دم حیوان می باشد و جایی که وزند بهم میرسد و رگهای گردن و پوست و استخوان و شاخ و غدودها و مکروه است

خوردن دو کرده و دلها و گوشهای دل و حلال نیست خوردن دنبه
گوسفندی هرگاه بریده شود از گوسفندی که زنده باشد و نیز روشن
کردن چراغ بروغن آن و حرام است کار فرمودن پوست حیوانی که
مرده باشد پیش از ذبح کردن و اگرچه دباغی کرده باشد و هرگاه معلوم
نباشد حال گوشتی که گذاشته میشود بر روی آتش پس اگر بهم آید بر روی
آتش حلال است خوردن آن و اگر پهن شود بر روی آتش پس حرام است
و حرام است موش و مانند موش و چیزهای که روان باشد بعضی از آن نجس باشد
و هرگاه پخته شود ماهی که حرام باشد یا ماهی دیگر که حلال باشد حرام
میگردد خوردن آنچیزی که روان شده است بر آن از ماهی حرام و همچنین حرام
است گوشتی که با سیر نپخته شود و سیر نشکافته شده باشد و جایز
نیست خوردن گندم هرگاه روان شده باشد بر آن پیه خوک و معلوم
نباشد شستن آن و حلال نیست چیزی که ذبح کرده شده باشد برای بتی
یا سنگی یا درختی و حرام است خوردن مردار و مانند آن در حال ضرورت
و درماندگی بر کسی که شکار کند برای بازی یا خروج کند بر امام حق
یا کسی که راه زن باشد و آزار مسلمانان میکرده باشد و حرام است خوردن
گل مگر گل قبر امام حسین علیه السلام بقصد شفا بقدر نخودی یا کمتر
و حرام است چیزی خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و خوردن
بر سفره که خورده میشود بر آن شراب و نشستن بر آن سفره در حال
اختیار این فصل در بیان احکام خوردن و خورانیدن طعام است

بدانکه

بدانکه جایز نیست طعام دادن و چیزی خورانیدن بکافر مگر با ضرورت
یا تقیه و جایز نیست خوردن از طعام غیری بی رخصت او یا برضا و
رغبت او یا کسی که داخل کسانی باشد که در آیه قرآنی نام برده شده
اند با وجود معلوم نبودن ناراضی بودن او و واجب است خوردن
و آشامیدن در محل ضرورت و چیزی دادن بمؤمن در وقت ضرورت
و سزاوار نیست ترک بسم الله گفتن در اول چیزی خوردن و ترک
الحمد لله گفتن در آخر چیزی خوردن و واجب است حرمت داشتن
نان و گندم و جو و جایز نیست بی حرمتی کردن بنان و گندم و جو پامال
کردن اینها بپا و پاک کردن خود با نان و جایز نیست خوردن چیزی
از نجاستها و نه چیزی که نجس شده باشد بنجاستی و نه چیزی از پلیدها
و نه چیزی که در آن ضرری باشد ببدن آدمی مگر در وقت ضرورت
و نه چیزی از گزنده ها و نهرها و هر حیوانی که آن را دندانی
یا ناخنی درنده باشد و جایز نیست دوا کردن بحرام بشراب و غیر آن
بتریاک فاروقی که در آن باشد گوشت افعیها و مارها و شراب
این فصل در بیان احکام شیره انگور و شراب و مست کننده ها است
بدانکه حرام است هر فشرده شده از انگور که بجوشد تا وقتی که
برود دو حصه آن بجوش پس حلال میشود و حلال نیست خوردن
شیره انگور وقتی که گرفته شود شیره پخته شده از کسی که
حلال میداند آن را پیش از رفتن دو حصه و حرام است خوردن

شراب و جایز نیست خورانیدن شراب و بخورد کسی دادن که بحد
تکلیف رسیده باشد و نیز بخورد طفل کوچکی دادن و نیز به بنده و
به کافری و همچنین است هر چیزی که حرام کرده شده است در شرع
شریف و کسی که حلال داند شراب خوردن را واجب است کشتن او و واجب
است مانع گشتن کردن از شراب خوردن و حرام است دایم مایل بر شراب
خوردن و مست کننده حرام است و هرچه مست کند بسیار آن
پس اندک از آن نیز حرام است و بوزه خرما و بوزه جو حرام است بعد
از جوشیدن و حلال نیست خوردن شراب در وقت ضرورت و نه در وقت
تقیه هر چیزی که روان باشد و بچکد در آن مست کننده بغیر از آبی
که [illegible] باشد آنچیز حرام میشود و حرام است فروختن شراب
و بوزه خرما و بوزه جو و حرام است فشردن شراب و برداشتن
و نگاه داشتن و فروختن و خریدن و خوردن بهای آن و یاری کردن
بر خوردن آن و جایز نیست فروختن انگور بشیره فشرده شده کتاب الغصب
در بیان حکم غصب کردن مال غیر است بدانکه حرام است غصب مال
غیر کردن و کسی که تخمی بکارد یا درختی بنشاند در زمینی بزور گرفته شده
واجب است بر او که کرایه آن زمین را بصاحبش دهد و نیز برای او وست حاصل
که بهم رسیده و واجب است پس دادن چیزی که بزور گرفته شده باشد
بصاحبش و هرگاه بنا کند خانه در زمینی بی رخصت واجب است خراب کردن
آن خانه و پس دادن آن زمین بصاحبش و حرام است خوردن مال یتیم بناحق

ودخل

و دخل کردن در مالی که بزور گرفته شده باشد حتی خرج کردن در حج و
مانند آن با شناختن صاحبش و کسی که بزور بگیرد کنیزی را و فرزندی
از آن کنیز بهم رساند واجب است بر او پس دادن آن فرزند یا دادن بهای
آن فرزند و کسی که بزور بکشد چهارپای را ضامن است بهای آن را اگر تلف
شود و واجب است دادن تفاوت آن اگر عیب ناک شود و ضامن است
اجرة المثل آن را و جایز نیست دخل کردن کسی که بزور گرفته چیزی از او نه
غیر او را در آن چیزی که بزور گرفته شده است بی رخصت غیر
صاحب کتاب الشفعه این کتاب در بیان شفعه گرفتن است بدانکه
واجب است شفعه گرفتن برای شریک هرگاه شریک ملک یکی باشد
و ملک بخش ناکرده باشد نه آنکه بخش شده باشد بیشتر نه بعد از آن
مگر با وجود شریک بودن در راه هرگاه فروخته شود راه با ملک و واجب
است شفعه در زمینها و خانها و مسکنها و متاعها و جایز نیست برای
جهود و ذمی شفعه گرفتن از مسلمان شفعه گرفتن در کشتی و در نهر
آب و در راه و در آسیا و در حمام و در خانه هرگاه خریده شود بنده
و متاع و مروارید و هرگاه بهای ملک شفعه دار
حاضر باشد در آن شهر واجب است مهلت دادن شفعه گیرنده
تا سه روز و اگر بهای ملک غایب باشد و از آن شریک اشهر
واجب است مهلت شریک دادن تا وقتی که برسد بآن شهر و سه
روز زیاده بر آن کتاب الاحیاء الاموات این کتاب در بیان احکام احیا کردن

اموات است بدانکه هر که زنده کند زمینی کرمانکار باشد پس آن زمین ملک او میشود
و واجب میشود بر آنکس در حاصل آن زمین زکوة دادن وکسی که بنشاند درختی
را پس آن درخت از اوست وکسی که بیرون آورد آبی را مالک آن آب میشود
و هرگاه گفتگو نمایند جمعی که ایشان باغی داشته باشند واجب است که گرفته
شود آب برای کسی که بالاتر باشد از برای زراعت تا پشت پا و از برای درخت
خرما تا بند پا بعد از آن میگردد بچیزی که در پهلوی ملک بالائی
باشد و جایز نیست آباد کردن حریم و نواحی ملک غیر و حریم
درخت خرما موضع گذشتن و رفتن نزد آن درخت است تا موضع
کشیدن شاخهای آن درخت است و حریم چاه جوشنده چهل ذرع
دور آنست و روایتی آنست که پنجاه ذرع است مگر در چاهی که برای
آب دادن شتران کنده باشند یا در راهی کنده باشند پس حریم
آن بیست و پنج ذرع است و حریم میان دو چاه کاریز پانصد ذرع
است در زمین سخت و هزار ذرع است در زمین نرم و حریم میان
دو چاهی که برای آب دادن شتران میکشند از این چاه تا آنجا چهل
ذرع است و حریم میان دو چاه که با شتر یا گاو از آن آب میکشند شصت
ذرع است و حریم میان چاه تازه بیست و پنج ذرع است و جایز نیست
ضرر رسانیدن بمسلمان و جایز است مسلمان را که دور کند از خود
ضرر غیر را و جایز نیست کندن کاریزی دیگری نزدیک آن پس اگر بکند
پس برسد صاحب کاریز اول را برطرف کردن آن کتاب اللقطة

این

این کتاب در بیان یافت شده است بدانکه واجب است تعریف کردن یافته
شده یکسال در جاهای که مردم حاضر میشوند اگر برسد قیمت آن یک درم
یا زیاده بعد از آن واجب است نگاه داشتن آن از برای صاحب آن یا صاحب شدن
آن یا خیر کردن آن و در دو صورت آخر واجب است دادن عوض اگر پیدا شود
صاحب آن وکسی که بخرد چهارپائی را پس بیابد در شکم آن مالی را واجب است
که تعریف کند آنرا برای فروشنده آن پس اگر نشناسد و نطلبد آن مال
از خریدار است و واجب نیست این تعریف کردن در ماهی و جایز نیست
گرفتن شتر گم شده در بیابان و بز گوسفند مگر آنکه باشد در جای که آب
و علف نباشد پس اگر بگیرد واجب است تعریف کردن وکسی که ترک
کند تعریف کردن یافت شده را بعد از آن نابود شود آن و پیدا شود
صاحب آن واجب میشود بر او تاوان آن وکسی که شکار کند پرنده را که
بالهایش درست باشد و بشناسد صاحب آنرا واجب میشود رد کردن
آن بصاحبش و اگر نه آن شکار از اوست و اگر دعوی کند آنرا کسی که تهمت
زده بدروغ نباشد واجب میشود که بدهد آنرا باو و جایز نیست
گرفتن بنده یافته شده پس اگر بگیرد او را واجب میشود تعریف کردن آن
بنده نزد آقای او کتاب المواریث این کتاب در بیان احکام میراث
بردن و ارثهاست بدانکه میراث نمی برد کافر از مسلمان و اگر چه کافر
جزیه ده باشد مگر اینکه مسلمان شود کافر پیش از قسمت کردن مال و
و میراث نمی برد کشنده از کشته خود اگر دانسته کشته باشد و میراث نمی برد

بنده و نه میراث برده میشود از او و حکم بعضی بنده و بعضی آزاد همان قدری
کز آن آزاد است و مال بنده محض آقاست و اگر آزاد شود پیش از قسمت کردن
میراث می برد و کسی که نباشد وارثی از برای او مگر خویشی که بنده باشد
واجب است خریدن او و نه دور کرده میشود آقای او را بر فروختن او و بعد
از آن آزاد کرده میشود و میراث داده میشود و جایز نیست شرط کردن
میراث مکاتب این فصل در بیان آنکه منع میکند در میراث نزدیکتر
دورتر را بدانکه وارثی که نزدیکتر باشد در خویشی بمیت از خویشان
منع میکند خویش دورتر را مگر آنچه استثنا شده و پدر و مادر و
فرزندان و فرزند زادها هرچند پائین روند منع نمیکند برادران
و خواهران او را و بابوها و بی بی و بی بی کلان را پس اگر نباشد پدر و مادر و
فرزند و فرزند زادگان هیچکدام میراث برند برادران و خواهران و
بابوها و بی بی و بی بی کلان و منع میراث میکنند اینها عموها و خالوها را
پس اگر نباشد اینها هیچکدام میراث می برد آزاد کننده او و بعد از آن ضامن
جریره او و بعد از آن امام و میراث برند شوهر و زن با وجود بودن همه اینها
و این هردو منع میکنند از میراث بردن امام را این فصل در بیان حصهای
که در میراث میباشد بدانکه حصهای میراثها شش است پس نصف از برای
شوهر است با نبودن زن را فرزندی و از برای دختر است یا نبودن مرد را
پسری و از برای خواهر پدر و مادری یا پدری تنها با نبودن برادر
چهاریک از برای شوهر است با وجود بودن فرزندان و برای زن است

هرچند

هرچند چند زن باشد یا نبودن فرزند شوهر و هشت یک از برای
زن است و خواه زیاده با وجود بودن فرزند شوهر و دو ثلث از برای
دو دختر یا زیاده است با نبودن پسر و از برای دو خواهر یا زیاده است
که پدری یا پدر و مادری باشند با نبودن پسر و سه یک از برای مادر است
با نبودن فرزند و نبودن برادران و از برای دو برادر یا زیاده که مادری
باشند و شش یک از برای پدر است با وجود بودن فرزند و از برای
مادر است با وجود بودن فرزند و از برای برادران پدری یا پدر و مادری
با وجود بودن پدر و از برای برادر یا خواهر مادری و واجب است رد کردن
آنچه باقی بماند و بعد از دادن حصهای میراث واقعی بر همان صاحبان
حصهای موافق حصه ایشان یا نبودن مانعی از رد که برابر او باشد
در میراث یا نزدیکتر از وی نباشد بمیراث و رد کرده نمیشود بر شوهر
و نه بر زن با وجود بودن وارثی دیگر که غیر امام باشد و واجب است بر حاکم
شرع انوالکه جبر کند و بزور بدهد مردم را بر حصه کردن درست
در میراث و جایز نیست حکم کردن بعول بلکه داخل میشود نقصان بر دختران
و بر خواهران پدری یا مادری و نه بتعصیب بلکه رد کرده میشود
آنچه باقی مانده باشد از حصه میراث خواهران بر همان صاحبان
حصها این فصل در بیان میراث فرزندان است بدانکه میراث می برند
فرزندان از برای پسر است مثل حصه دو دختر و مخصوص پسر است

از میراث پدرش وجوه هرگاه نباشد پسر بزرگتر از او وکسی که تنها باشد
از اولاد پس برای اوست همه میراث وفرزندان فرزندان میراث می برند
با نبودن ایشان واز برای هرکدام از ایشان حصه کسی است که نزدیک باشد
خویش او بمیت ومنع میکند نزدیک تر
دورتر را واز برای مادر میت است شش یک یا سه یک وباقی میراث
از برای پدر است با نبودن فرزند این فصل در بیان میراث برادران است
بدانکه میراث می برند برادران وخواهران پدر مادری یا پدری
پسر مثل دو حصه دختران ومادری تنها برابر می برند وکسی
که تنها باشد از برادران وخواهران پس برای اوست مال میت
ومنع میکند کسی که نزدیک تر باشد بمیت بخشی از راه پدر ومادر
وکسی را که نزدیکتر باشد از راه پدر تنها ومنع نمیکند کسی را که نزدیکتر
از راه مادر تنها ومخصوص است کسی که نزدیکتر باشد به پدر ومادر برد
کردن آنچه از حصهای میراث برجا بماند وهمچنین است حکم کسی که نزدیکتر
باشد به پدر وفرزندان برادران وخواهران میت میراث می برند با نبودن
ایشان ومیبرند هرکدام از ایشان حصه کسی را که خویشی او نزدیکتر باشد
بمیت ومنع میکند نزدیکتر دورتر را ومنع نمیکند با بوی نزدیکتر
برادرزادها را ومنع نمیکند برادر با بوی دورتر را وبا بودن برادران مثل برادران
وبی بی مثل خواهران است این فصل در بیان میراث عموها وخالوهاست بدانکه

برادر

میراث می برند عموها وخالوها با نبودن صاحبان دو مرتبه گذشته
واز برای خالوها سه یک است بی تفاوت واگرچه یک خالو باشد واز برای
عموهاست باقی میراث واگرچه یک عمو باشد با تفاوت ومنع میکند کسی
که نزدیکتر باشد بمیت از عموها بسبب پدر ومادر کسی را که نزدیکتر باشد
از عموها بسبب پدر تنها وهمچنین است حکم سایر خالوها ومیراث می برند
فرزندان عموها وخالوها با نبودن عموها وخالوها نه با بودن ایشان مگر
پسر عموی پدری ومادری با بودن عموی پدری پس منع میکند عموی
پدری را ومیراث می برند هرکدام از فرزندان عموها وخالوهای حصه کسی را
که نزدیک تر اند بمیت پس نزدیکی خویشی خواه یکی وخواه بیشتر باشد
این فصل در بیان میراث شوهر وزن است بدانکه میراث می برند شوهر
وزن با وجود بودن همه مرتبهای میراث خواران وهرگاه تنها باشد
شوهرش پس از برای اوست تمام مال وهمچنین است حکم زن در زمان
غیبت صاحب الامر علیه السلام ومیراث می برد زن در عده طلاق رجعی
نه طلاق باین ومیراث میبرد زنی که طلاق داده شده باشد در بیماری
شوهر که در آن بیماری شوهر بمیرد برای ضرر رسانیدن مگر آنکه بگذرد
یکسال یا به شود شوهر از بیماری یا آنکه شوهر کند زن این فصل در بیان
میراث بنده آزاد کرده شده وضامن جریره است بدانکه میراث میبرد آزاد
کننده بنده آزاد کرده شده خود را با وجود نبودن خویش دیگر پس اگر
نباشد آزاد کننده پس ضامن جریره پس اگر نباشد ضامن جریره

پیامام وفرزند زنی که ملاعنه باشد میراث نمیبرد از پدر ونه کسی که
خویش نزدیک باشد به پدر وفرزندی که از زنا باشد میراث نمیبرد از
دو کسی که زنا کرده اند واو فرزند زنا از ایشان میراث نمیبرد وهرگاه اقرار
کنند دو نفر از وارثان بخویشی کسی با وجود بودن شرطها لازم میشود
بر ایشان ومیراث می برند از هم وخنثی را میراث داده میشود بر فرجی که
بول میکند از آن فرج پس اگر بول کند از هر دو فرج پس میراث داده میشود
بنا بر فرجی که اول بول کرده میشود از آن فرج پس اگر وقت بول از هر دو فرج
پس میراث داده میشود بنا بر فرجی که برطرف شد آمدن بول از آن فرج
در آخر پس اگر یک وقت شد پس بنا بر فرجی که پر زورتر باشد وحکم
کرده میشود در باب میراث خنثی نیز بمحتلم شدن وبحیض دیدن وبر
پستان پس اگر مشخص نشود پس میراث او نصفه میراث مرد ونصف
میراث زن است وکسی که هیچکدام از دو فرج نداشته باشد حکم کرده میشود
در باب او بقرعه انداختن وکسی که دو سر داشته باشد یا دو بدن بیدار
کرده میشود او را از خوابش پس اگر بیدار شوند هر دو یکبار هر دو سر پس
او یک کس است واگر نه دو کس اند وآنچه در شکم باشد میراث نمی برد مگر وقتی
که زاییده شود زنده وجمعی که غرق شوند با هم وخانه ودیوار بر سر ایشان
خراب شود میراث می برد هر یک از ایشان از دیگری با وجود بودن خویشی
وشرطهای میراث خواری وکبران میراث می برند بنسب صحیح وفاسد کتاب
القضاء این کتاب در بیان حکم کردن میانه مسلمانان است بدانکه

جایز نیست که حکم کند در امر دین مگر کسی که جمع شود در او ایمان داشتن
وعدالت داشتن ومرد بودن وعالم بودن بعلمی که ثابت باشد از معصوم
وواجب است رجوع کردن با امام در همه احکام ودر تفسیر قرآن وجایز نیست
عمل کردن برای وکمان ومانند آن وواجب است عمل کردن بحدیثهای کتابهای
اعتمادی که روایت میکنند آن کتابها را جماعتی که با امامت همه ائمه
معصومین علیهم السلام اعتقاد داشته باشند پس اگر اختلاف باشد
میان آنها واجب است ترجیح دادن آن احادیث بمرجحاتی که حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند ترجیح دادن بآنها وجایز نیست
پیروی کردن کسی که معصوم نباشد مگر در چیزی که روایت میکند
آنرا از معصوم اگر ثقه باشد وواجب است احتیاط کردن در هر مسئله
که دانسته نشده است حکم آن مسئله از معصوم با وجود بودن
احتمال داشتن حرام بودن وواجب است بر کسی که حکم میکند میان
مسلمانان انصاف داشتن وشنیدن حرف هر دو دعوی کرو حرام است
بر حاکم رشوه گرفتن از حق ومیل کردن بجانب باطل وحکم کردن بجهل
حق خواه بداند وخواه نداند وواجب است حکم کردن بگواهان
کم از جانب مدعی باشد واگر مدعی گواهان نداشته باشد بقسمی
که منکر بخورد یا باقراری که مدعی علیه بکند یا بتصرف
مدعی علیه یا بابا کردن وقسم نخوردن مدعی علیه یا قسم
خوردن مدعی یا بعلم حاکم وواجب است حکم کردن

دیابه خون بر پنجاه قسم که مدعی بخورد با وجود متهم بودن مدعی علیه
وا آلوده کی او و بکواهان که از جانب مدعی باشد یا از جانب منکر و حلال
نمیشود مالی که حرام باشد در واقع از برای کسی که داند که او حقی ندارد
و نا چار است از کواه کذرانیدن و قسم خوردن در دعوی قرضی که بر مرده
داشته باشد و از چهار کواه کذرانیدن در زنا و نا چار است از عادل بودن
کواهان و واجب است حکم کردن در دعوای که مالی باشد بیک کواه عادل
و قسم خوردن مدعی و بکواهی زنان و نا چار است از چهار زن یا دو زن
و یک مرد یا دو زن و قسم خوردن مدعی و جایز نیست قسم خوردن
و قسم دادن مکر به والله و بالله و بنا مهای خدای تعالی که مخصوص او باشد
و بر کتاب الشهادات این کتاب در بیان احکام کواهی دادن کواهان
است بدانکه واجب است کواه شدن بواجب کفایی و واجب است ادای شهادت
بر هر کسی که کواه باشد و اکرچه کواهی برای سیان باشد و واجب است
درست کردن شهادت خود تا ثابت شود حق بر قاضی اکرچه بتغیر دادن
کواهی باشد بطریقی که نه زیاده شود حق و نه کم و حرام است باز کشتن
از کواهی دادن هرکاه کواهی او حق باشد و حرام است پوشیدن
کواهی و جایز نیست کواهی ناحق دادن و هرکاه بکردد کواه از کواهی خود
بعد از حکم کردن واجب است که تاوان بدهد بقدر آنچه نابود شده
از مال مکر آنکه بوده باشد مال بجای خود بعینه پس واجب است رد کردن
آن مال بصاحبش و جایز نیست کواهی دادن قرضداری که نادار باشد

باوجود

باوجود بیم داشتن ظلم کردن قرض خواه و جایز نیست کواهی دادن مکر
بدانستن و اکرچه بهم رسد بسبب نوشته و مهر با وجود خاطر جمع بودن
از ساختکی کردن و قبول کرده نمیشود کواهی مردی فاسق و نه کسی که تهمت
زده باشد مثل شریک و مزدور و دشمن و نه حرام زاده و نه بازنده نرد
و شطرنج و نه قمار باز و نه غنا کننده و نه شنونده و نه دشنام دهنده
و نه کدای که دست دراز میکند و جایز نیست کواهی دادن بر ظلم و
بر سود و بر خلاف طریق سنت کتاب الحدود و این کتاب در بیان
حدهایست که در شرع مقرر است بدانکه واجب است زدن حدهای
شرعی با وجود شرطهای آن و حرام است نزدن حدها و شرط کرده شده
است در واجب بودن حدها بالغ بودن و عاقل بودن و اختیار داشتن
و نادان نبودن او و شبهه نداشتن و جایز نیست حد زدن در زمین دشمن
و کسی که اقرار بحدی که برای خدای تعالی باشد و واجب میشود بر او پس اکر
منکر شود حد از کردن او نمی افتد مکر کشتن و سنکسار کردن
واز کردن او می افتد حد بتوبه کردن پیش از کرفتار شدن و جایز نیست
التماس کردن در نزدن حد و نه ضامن تن شدن در حد و جایز نیست
که بزند حد را مکر امام یا نایبی که او تعیین کرده باشد بخصوص یا نایب
عام و آقا بر بنده خود و جایز نیست حد زده شود در حرم مکر کسی که کاری
کرده باشد در حرم این کتاب در بیان حد زنان است بدانکه واجب
است حد زدن بسبب زنا کردن بر مرد و زن پس سنکسار کرده میشود

مردی که زن دار باشد بعد از زدن صد تازیانه اکر پیر باشد و اکر جوان باشد
سنکسار کرده میشود بی زدن تازیانه و ادب کرده میشود طفلی کر نابالغ
باشد و کسی که بزور دارد زنی را بر زنا کردن واجب میشود او را کشتن
و اکرچه نباشد آنکس زن دار و می افتد از کردن آن زن کشته شدن
و کشته میشود مرد آزاد در مرتبه چهارم بعد از حد زدن سه مرتبه
و بنده آزاد کر زنا کند و واجب میشود بر او پنجاه تازیانه زدن و سنکسار
کرده میشود در مرتبه هشتم و ثابت نمیشود زنا مکر بچهار کواه یا باقرار
کردن چهار مرتبه و کسی که عقد کرده باشد زنی را و هنوز دخول نکرده
باشد باو زده میشود صد تازیانه و دور کرده میشود از شهر خود
یکسال بشهر دیکر و هرکاه زنا کند اهل جزیه بزن مسلمانی واجب است
کشتن او و مر در این فصل در بیان حد اغلام کردن است بدانکه واجب میشود
بسبب لواط کردن بر کننده هرکاه فرو برده باشد حد زنا زدن و کشته
شود آنکس که باو کرده شده خواه فرو برده و خواه نه و همچنین است حکم با وجود
فرو بردن و شرط کرده شده است در هر دو ایشان بالغ بودن و عاقل
بودن و اختیار داشتن و واجب است بر غیر بالغ ادب کردن و کسی که
ببوسد پسری را از روی خواهش واجب است که زده شود صد تازیانه
و ثابت نمیشود لواط کردن با نبودن کواه مکر باقرار کردن چهار مرتبه
باختیار این فصل در بیان احکام طبق زدن زنانست بدانکه واجب
میشود بسبب طبق زدن دو زن حد زنا با نبودن شوهر زن

وکشتن

و کشتن با بودن شوهر و کشته میشود زن در مرتبه چهارم با نبودن شوهر
و زنی که جماع کند او را شوهرش پس طبق زند آن زن با دختری بکری
پس آبستن شود آن دختر واجب است آن زن را سنکسار کردن و مهر آن
دختر را از او کرفتن و واجب است بر مردی که مرد زنان را برای مردان
بزنا هفتاد و پنج تازیانه زدن و همچنین است حکم زنی این کاره باشد
اخراج کرده میشوند چنین مردی و زنی از شهر خود این کتاب در بیان
احکام دشنام دادن است بدانکه جایز نیست دشنام دادن مسلمان
و نه کافر حربی دشنام دادن دشنام دهنده واجب است که زده شود
دشنام دهنده هشتاد تازیانه اکر نسبت دهد کسی را بزنا یا با غلام خواه
کننده و خواه کرده شده و در دشنام دادن از راه کنایه و واجب میشود
ادب کردن و همچنین است حکم هجو کردن و همچنین است حکم دشنام دادن
نابالغ و حد دشنام دهنده تعلق دارد بکسی که نسبت داده شده است
بزنا یا بلواط واجب نیست حد زدن مکر اینکه بطلبد آن حد را صاحبش
و می افتد بسبب بخشیدن آنکس و کسی که اقرار کند بدشنام دادن
واجب میشود بر او حد زدن و اکر منکر شود نمی افتد حد و هرکاه دشنام
دهند دو کس بهم می افتد حد از هر دو و واجب میشود ادب کردن هر دو
و کسی که بر بخشد حق خود را جایز نیست او را باز کردیدن و کسی که
بکوید بدیکری که محتلم شده ام با مادرت واجب میشود ادب کردن
او و واجب است کشتن کسی که دشنام دهد پیغمبر یا امامی را

وجایز است کشتن کسی که ناسزا گو باشد با وجود خاطر جمع بودن این فصل
در بیان حکم شراب خواران است بدانکه واجب است حد زدن کسی که خورده
باشد شراب را یا بوزه خرما یا بوزهٔ جو یا مست کننده و اگر چه اندکی
باشد هشتاد تازیانه و کشته میشود کسی که حلال داند خوردن اینها را
و حدی نیست بر کسی که نداند که اینها حرام است و شرط کرده شده است
بالغ بودن و عاقل بودن و اختیار داشتن و میافتد حد بسبب توبه
کردن و هر گاه حد زده شود دو مرتبه کشته میشود در مرتبه سیم
این فصل در بیان حکم دزدی کردن است بدانکه واجب است بریدن
دست کسی که بدزدد چهار یک دینار یا زیاده یا قیمت آنرا از جایی
که محکم کرده باشد و بریده میشود از دست راست چهار انگشت و وا گذاشته
میشود از برای او کف و انگشت شصت پس اگر دزدی کند بار دوم بریده
میشود پای چپ او و انگشته وا گذاشته میشود پاشنه و واجب است
داغ کردن و دوا کردن پس اگر دزدی کند مرتبه سیم همیشه حبس کرده
میشود در زندان پس اگر دزدی کند در زندان کشته میشود پس اگر بریده
شود دست چپ بغلطی جایز نیست بریدن دست راست او و ثابت
نمیشود دزدی مگر بدو گواه یا اقرار کردن دو بار بی جبر کردن
و واجب است پس دادن مال بر صاحبش و توبه کردن و کسی که بگیرد چیزی را
باشکار را بریده نمیشود دست او بلکه ادب کرده میشود و بریده میشود
دست کسی که کور نکاف کرده باشد و کفن دزدیده باشد و دست

بنده

بنده هر گاه ثابت شود دزدی او بگواهان نه وقتی که خود اقرار کند
و میافتد حد بسبب توبه کردن و بتاوان دادن و شرط کرده شده
است در بریدن دست دزد دانا بودن دزد بحرام بودن دزدی این
فصل در بیان حکم راه زنان است بدانکه راه زن اگر جنگ کند و کسی
بکشد کشته میشود و اگر بکشد و مال را بگیرد کشته میشود و صلیب کرده میشود
و اگر راه زن همان مال ببرد بریده میشود دست و پای او برخلاف
یکدیگر و اگر نکشد و مال نگیرد دور کرده میشود از آن زمین و اگر توبه
کند پیش از آنکه گرفته شود پس نیست هیچ چیز بر او و کسی که بسوزاند
حوالی جمعی را تاوان میکشد قیمت آنرا و قیمت هر چیزی که در آن بوده
و کشته میشود و کسی که مردم را به بدعت اندازد کشته میشود و واجب است
دفع کردن راه زن از سر نفس خود و از سر حرم و دیگری از سر مال
و اگر چه جایز است دفع کردن راه زن از سر مال این فصل در بیان
حکم مرتد فطری و مرتد ملی است بدانکه کسی که برگردد از اسلام
و مسلمان زاده باشد واجب است کشتن او و اگر توبه کند نمی افتد
اگر مسلمان زاده نباشد واجب است طلب توبه نموده شود پس اگر
توبه نکند کشته میشود و نیست کشتن بر زن بلکه در زندان کرده
میشود و زده میشود و تنگ گرفته میشود و حلال نیست کشتن دشمن
ائمه معصومین علیهم السلام در حال تقیه و کسی که دشنام دهد
پیغمبر را کشته میشود و همچنین است حکم کسی که دعوای پیغمبری

کند این فصل در بیان احکام کسانی است که دخول بحیوان کنند و مانند آن
بدانکه واجب است ادب کردن کسی که دخول کند بحیوانی اگر توبه نکرده باشد
و حد زدن کسی که زنا کند بر زن مرده یا لواطه کند بر مرد مرده و ادب کردن
کسی که منی را بیرون آورد از خود بدست و کشته میشود جادوگر و زده میشود
و قصه خوان و بیرون کردن او از مسجد و ادب کردن کسی که کاری حرامی کند
کتاب القصاص این کتاب در بیان حکم قصاص کردن است بدانکه
حرام است کشتن کسی بناحق و شریک شدن در خون ناحق و راضی بودن
بخون ناحق و همچنین است حکم زدن بناحق و همچنین است حکم کشتن
آدمی خود را و فرزند خود را و همچنین است حکم خون زدن زن دوای انداختن
فرزند از شکم و جایز نیست کسی را که پناه دهد کشنده را و واجب است
توبه کردن از کشتن و اگر اقرار کردن کشنده بکشتن و دادن نفس خود
برای قصاص کردن بدست خونی یا راضی کردن صاحب خون را بخون
بها اگر چه بیشتر یا کمتر و کفاره دادن و واجب است قصاص کردن کشنده
که دانسته کشته و خون بها دادن بر کشنده که بغلط کشته که مانند
دانسته است و خون بهای بر خویشان پدری است در جایی که غلط
باشد و کسی که امر کند کسی را بکشتن کسی واجب است در زندان
کردن او تا بمیرد و همچنین است حکم کسی که نگاه دارد کسی را که کشته
شود پس کشته شود پس اگر کرده شده بنده باشد واجب است
قصاص بر آقا و کسی که خلاص کند کشنده را از دست خونی واجب است

براو حاضر ساختن او یا خون بها دادن او و نیست قصاصی در دفع کردن
و شرط کرده شده است در ثابت شدن قصاص بر کشنده بالغ بودن
و عاقل بودن و اختیار داشتن و واجب است رسانیدن خون بها
بخونی کشته شده بهر نوعی که ممکن باشد و واجب است کشتن بر فرزند
هر گاه بکشد پدر خود را نه بعکس یعنی و واجب است دادن زیادتی خون
بها پیش از کشتن خون هر گاه باقی بماند از خون بها چیزی چنانکه هر گاه
بکشد مردی زنی را یا دو مرد یک مرد را و مانند این و عکس این
واجب نیست و کسی که بکشد بنده خود را واجب است بر او کفاره دادن
و توبه کردن و ادب کردن و خیرات کردن بهای آن بنده و در زندان
گذاشتن تا یکسال و کسی که بکشد بنده دیگری را واجب است بر او دادن
قیمت آن بنده با آقای او مگر آنکه زیاد باشد قیمت آن بنده از خون
بهای آزاد و نیست کشتن بر کشنده بنده مگر آنکه عادت بآن کرده باشد
و واجب است قصاص بر بنده هر گاه بکشد مرد آزاد را نه عکس و نیست
قصاص در کشتن مسلمان اهل جزیه را مگر با وجود عادت کردن و
واجب است رد کردن زیادتی خون بها و جایز نیست قصاص کردن
بعد از بخشیدن خون بها یا صلح کردن یا راضی شدن بگرفتن
خون بها و جایز نیست در قصاص عذاب کردن و گوش و بینی بریدن
بلکه کشته میشود بشمشیر و واجب است قصاص بر گواهی که بناحق
گواهی داده هر گاه کشته شود بگواهی

براو

اوبیں اگر چند کس باشند گواهان واجبست دادن زیادتی

اوپس اگر چند کس باشند گواهان واجبست دادن زیادتی
خون بها و واجب نیست قصاص در استخوان این فصل در بیان
ثبوت قصاص کردن است بدانکه ثابت میشود کشتن باقرار کردن
کشنده با وجود شرطهای اقرار و بگواهان و بقسم خوردن پنجاه
قسم در کشتن دانسته و بیست و پنج قسم در کشتن بخطا با وجود
تهمت پس واجب میشود قصاص بر کشنده قصاص در کشتن دانسته و خون
بها در کشتن خطا مگر آنکه مدعی علیه قسم بخورد پنجاه قسم در کشتن
دانسته و بیست و پنج قسم در کشتن خطا و قبول کرده نمیشود اقرار بنده
بر آقا و نیز اقرار کردن خون کننده بر خویشان این فصل در بیان شرطهای
قصاص کردن است بدانکه ثابت میشود قصاص کردن میان مرد و زن
در عضوها و زخمها تا برسد بسه یک خون بها پس وقتی که بگذرد از سه
یک واجبست دادن زیادتی بکسی که زخم زده شده باشد یا عضوش
بریده شده باشد و همچنین حکم دادن زیادتی بزخم کننده و واجب
است قصاص در عضوها و زخم زدن دانسته مگر اینکه ببخشد
یا صلح کند یا راضی شود بخون بها گرفتن و جایز نیست قصاص کردن
در شکستن دست هرگاه به شود و نه در دندان طفل هرگاه بروید
بلکه واجبست خون بها گرفتن و جایز نیست قصاص کردن در زخمی
که باندرون شکم برسد و زخمی که نقل کند استخوان از جای خود و زخمی
که بمغز سر برسد و واجبست قصاص کردن در چشم کسی که یک چشم

یک چشم

باشد هرگاه بکند چشم او را آدم دو چشم رد میکند آن آدم دو چشم یک
چشم نصف خون بهای یک چشم او را و بعکس و واجبست کندن یکی از دو
چشم آدم دو چشم و باید دادن نصف خون بها از یک دو چشم اکمه و جایز
نیست کندن هر دو چشم آدم دو چشم در جای کندن چشم آدم یک چشم
و واجبست قصاص کردن در عضوها بر گواه ناحق پس اگر باقی بماند خون
بهائی واجبست رد کردن آن خون بها کتاب الدیات این کتاب در بیان
احکام خون بهاست بدانکه واجبست در خون بهای آدمی آزادی مسلمانی
که مرد باشد هرگاه کشته شود بخطا صد شتر است و دویست گاو است
یا هزار گوسفند است یا هزار اشرفی است یا ده هزار درهم است یا دویست
حله است و واجبست در خون بهای زن نصف این چیزهای که مذکور
شد و کسی که بکشد کسی را در ماههائی که حرام است واجبست بر او خون
بها دادن و سه یک خون بها و روزه داشتن دو ماه از ماههائی که
حرام است و واجبست در خون بهای بنده بهای او است مگر آنکه زیاده باشد
بهای او از خون بها پس واجب نیست دادن آن زیادتی و بنده که کشته
باشد کسی را واجبست بر آقای او دادن و بدست خونی که خدمت
فرماید او را یا بکشد او را یا دادن بها پس اگر آزاد کند آقا آن بنده را
درست است و واجبست بر آقا شر دادن بها و واجبست در خون بهای
اهل جزیه هشتصد درهم پس اگر عادت کرده باشد کشنده پس خون
بهای مرد مثل مسلمانانست و همچنین حکم حرام زاده هرگاه کشته شود و در خون

بهای بچه زن اهل جزیه ده یک بهای اوست و همچنین است حکم بچه حیوان
و در خون بهای خنثی مشکل نصف خون بهای مرد و نصف خون بهای زن
است و خون بهای نطفه آدمی بیست دینار است و خون بهای علقه آدمی
چهل دینار است و خون بهای مضغه شصت دینار است و خون بهای
عظام هشتاد دینار است و هرگاه تمام باشد حمل پس خون بهای آن صد دینار
است و هرگاه دمیده شد روح در آن پس خون بهای تمام آدمی است و
خون بهای دشمن اهل بیت بی رخصت امام یک گوسفند است این فصل
در بیان خون بهاست بدانکه واجبست ضامن شدن بخون بها بسبب
کردن خون بتنهائی یا بشراکت و هرگاه غرق شود طفلی پس گواهی دهند
دو طفل بر سه طفل که ایشان غرق کرده اند و گواهی دهند سه طفل
بر دو طفل واجبست سه خمس خون بهای بر دو طفل و دو خمس خون
بها بر سه طفل و کسی که بکند چاهی در سر راهی در جائی که ملک او نباشد
واجبست بر او ضامن بودن آن چیزی که بیفتد در آنجا و کسی که
بگذارد چیزی را در سر راهی که ضرر برساند براه واجبست بر او که
ضامن بودن چیزی که نابود شود بسبب آن و همچنین است حکم
باقی سببهای دیگر با وجود تقصیر این فصل در بیان خون بهای
زخمهای عضوهای آدمی است بدانکه هر عضوی که در بدن آدمی
از آن دوتا باشد واجبست در آن عضوها تمام خون بها و در یکی
نصف آن و مگر دو لب و دو خصیه پس در لب پایینی شش هزار درهم

است

است و در لب بالائی چهار هزار درهم است زیرا که لب پایین نگه میدارد
آب را در دهن و مانند لب پایین است حکم خصیه چپ زیرا که خصیه
چپ محل منی است و در شکستن پشت تمام خون بهاست و در رفتن
بچه کنیز پیش از زاییدن و نصف ده یک بهای آن کنیز است و بعد
از زاییدن ده یک بهای کنیز است و خون بهای بریدن سر میت
صد اشرفی است که تصدق شود از جانب میت و در زخمهای که بر میت
زنند بحساب همین صد اشرفی است و در کندن چشم آدم یک چشم تمام
خون بهاست و در بریدن موی زن مهر آن زن است اگر بروید و الا
تمام خون بهاست و در برطرف کردن بکارت ناحق مهر آن زن است
و در عضو آدم شل سه یک خون بهای آن عضو است و همچنین حکم بریدن
زبان کنگ و بریدن آلت خواجه سرا و دو خصیه او و در هر شکافتن
عضو سه یک خون بها و در بریدن آلت طفل تمام خون بهاست و
همچنین است حکم آلت کسی که نتواند جماع کرد و در شکستن دندان
طفل گرفتن تفاوت است نه قصاص کردن و در تراشیدن ریش تمام خون
بها است پس اگر بروید پس سه یک خون بها است و در بریدن
موی سر تمام خون بهاست هرگاه نروید و در دندانها تمام خون
بها است و قسمت کرده میشود بر بیست و هشت قسم شانزده دندانها
عقب دهن است پس هر یک بیست و پنج اشرفی و در دوازده دندانی
که در پیش دهن است در هر یک پنجاه اشرفی است و در انگشتان دستها

تمام خونبهاست و همچنین است حکم انگشتان پاها و عضوهای زن و مرد
برابر است در خونبها تا برسد سه یک خونبها پس بر میگردد عضوهای
زن بنصف عضو مرد و در کور کردن چشم حیوان چهار یک قیمت
آن حیوانست این فصل در بیان خونبهای قوت گوش و چشم و مانند
آنهاست بدانکه واجبست در برطرف شدن شنیدن گوش تمام خون
بها و همچنین است حکم در برطرف شدن نور چشم و او از و شل شدن
و در برطرف شدن حرف زدن تمام خونبهاست و قسمت کرده میشود
بر حرفها و در برطرف شدن قوت بو کردن تمام خونبهاست و همچنین است
حکم برطرف کردن عقل و قوت جماع کردن و در برطرف شدن بعضی از
شنیدن و دیدن بنسبتست و در سلسل بول شدن تمام خون
بهاست و همچنین است حکم سلسل غایط و همچنین است حکم در
افضا شدن و در آمدن منی بی اختیار تمام خونبهاست
افضا آنست که مخرج بول و غایط یکی شود یا مخرج بول و حیض یکی شود
این فصل در بیان خونبهای زخمهاست بدانکه واجبست در زخمی
که بمغز سر برسد سه یک خونبهاست و همچنین است حکم زخمی
که باندرون شکم برسد و در زخمی که ظاهر کند سفیدی استخوان را
پنج شترست و در زخمی که ببرد پوست بدن را و واجبست در مأمومه
سیک خونبهاست و همچنین است حکم جایفه و در موضحه
پنج شترست و در باضعه دو شترست و در دامیه یک شترست
و در متلاحمه سه شترست و در نافذه ده یک خونبهاست

و در سمحاق

و در سمحاق چهار شترست و در منقله پانزده شترست و در هاشمه
ده شترست و در بنده نسبت بقیمت بنده است مگر آنکه زیاده باشد
قیمت آن بنده از خونبهای آزاد این فصل در بیان خونبهای کشتن
بخطاست بدانکه واجبست خونبها دادن در کشتن بخطای محض که
خطا باشد بر عاقله کشنده و عاقله بنده آقای اوست و عاقله اهل
جزیه امام است پس اگر نباشد از اهل جزیه را مالی پس خونبهای
او در مال اوست و ضامن نمیشود عاقله خون دانسته را و نه اقرار را
و نه صلح را و ضامن جنین عاقله است و کسی را که نباشد او را عاقله
او امام است علیه السلام نقل کلام صاحب رساله که در آخر رساله
خود گفته میگوید محمد پسر حسن پسر علی پسر محمد الحر که بتحقیق
نقل کردم درین رساله مسئلهای را که همه آنها نص داشته
از ائمه معصومین علیهم السلام از واجبها و حرامها و چیزی کمی از سنتها
و مکروهها و مباحها و امیدوارم که نباشد که وا گذاشته شده
باشد از من از آنچه نص داشته باشد از آن دو قسم اول مگر
اندکی طلب آمرزش میکنم از خدای تعالی از سهوی و فراموشی و
تقصیری که کرده باشم و بتحقیق که جمع کردم درین رساله با وجود
نهایت اختصار چیزی چندی که جمع نکرده آنرا بسیاری از
کتابهای بزرگ و کسی که خواهد که مطلع شود بر دلیلهای این
مسئلهها پس رجوع نماید بکتاب بزرگ ما که نام برده شده در اول

این رساله و شکر خدای را که پرورده کار عالمیان است پس که دید
واجبها هزار و پانصد و سی و پنج مسئله و حرامها هزار و چهارصد و
چهل و هشت و میشود مجموع مسئلهای این رساله سه هزار مگر هفده
مسئله کم نزدیک باین زیرا که در بعضی از آنها تداخلی و تکراری اندک
شده و سپاس خدای را که پرورده کار عالمیان است و درود بر محمد
و آل او که پاکانند صورة خط صاحب رساله تمام شد رساله
که نامیده شده ببدایة الهدایة در اولهای ماه ذی قعدة الحرام
سال هزار و نود و یک بدانکه تا اینجا ترجمه کلام صاحب رساله
بود با اندک تغییر زیرا که مطابقه مراعات الفاظ عربیه بی زیاده
و نقصان نقلا بالمصدر در همه جا ممکن و میسر نیست فاما بقدر
امکان عقود جواهر معانی الفاظ آنرا در رشته تحریر کشید خاتمه
ای برادر زنهار که بفریب شیاطین اهل روزگار از راه پیروی اخبار
و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام بیرون نروی و در بیابان حرفهای
سخنان اصولیان و صوفیان و مباحثان پا نگذاری و بقاعدهای
باطل و ضابطهای فاسد از راه ائمه دین که سبیل مؤمنین است
قدم بیرون مگذاری و بنای امور کارهای دین را بعقل و دلخواه
خود مدان و سخن غیر امام معصوم یا کسی که سخن معصوم را با سخن
دیگران جمع کند اعتماد مکن بال محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم
نزل الکتاب زیرا که این زمان غیبت امام زمان است و حق در میان

پوشیده

پوشیده و پنهان است و این زمان قیل و قال است و بسیاری از حرامها
در لباس حلال است و این زمان زمان خواهشهاست و میدان لذتها
و هوسهاست در هر دلی خیالی و در هر سری فکری فکرها بسیار و خیال
بیشمار فکر کن که از کفار نیستی چگونه از شر اهل بدعت رستی طالب علم
با صوفی در جنگ اصولی از اخباری تنگ میدانی که آخر
کار ترا با پادشاه قهار است و فرق هنیک و بد اینها آسان و
است و تو هر کار بعقل و دلخواه بموافقت هوا و هوس و مدد
و نفس شخص و یقین نکرده باشی و بسخن غیر معصوم بدل یکدلی
نیک را بد پنداشته باشی و تقصیر در فهمیدن حق و ناحق کرده باشی
و آخر نمیدانی که مردن حق است و مسلمان و کافر و مؤمن و ملحد
و صالح و طالح آخر همه می میرند و وقت مردن مشخص نیست و بر ساعت
دیگر اعتماد نیست و دنیا و آنچه در دنیاست همه فانی است و آخرت
و عملهای موافق شریعت همیشه باقی است و جزای هر عملی داده میشود
و کافر و مسلمان همه اینها را میدانند اما اعتقاد و یقین باینها
نمی نمایند چه اگر یقین ایشان درست میبود ایمان بآن عمل مانکان
مینمودند تو پنداری باین یک قول رستی که عذر دلخواه رستی زانکه
مسلمان نیست از تو جز زبانت منافق این بود کردم بیانت
نفاق این بی جز چیزی دیگر نیست زبان گویا و دل بیزار از جز نیست
اگر دل با زبان یکسان کنی تو هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو مسلمانی
حقیقت گشته باشی ز شرک مشرکانی رسته باشی و اهل ایمان

[illegible]

عمل است و ایمان بی عمل فایده ندارد و مسلمان و کافر بدین معنی شریک
اند مسلمان کار کافر را هیچ میداند کافر نیز چنین میگوید دعوی بسر زبان
...ستی در خانه هزار بت یکی نشکسته کو بی که بیک شهادت از بت
...یاد کند چار کاکنون ستی و مدار اکثر روزگار بر که پراحت
...است و مدار علمای صلحا بر کسب علم و عملهای صالح است راحت
آخرت و مدار علمای در اعتقاد و عملهای نیک است
...عتق در آخرت بسبب تقصیر در اعتقادهای حق و عملهای ناشایست
...ع عمل دیگری بتو فایده ندارد اگر دیگری نیک باشد بتو چه فایده
د... اگر بد باشد بتو چه نقصان رساند پس تو باید که خود در فکر
کار خود باشی و درست کردن اعتقاد و عمل کوشی و از یاد مرگ
و قبر و احوال آخرت غافل نباشی و چون خواهی که چیز برا در دل خود
بجای دنیوی و اعتقاد کنی با عمل ... حرام دانی ... در دنیا کار نیکو
او فکری کنی که خدای تعالی این را راضی است و پیغمبر صلعم و آل با طهارت
ائمه دین علیهم السلام ایرا در احادیثی که در کتابهای علمای شیعه مدون
امامیه است خبر داده اند بکو و بکن و اگر نه از خدا بترس و آنرا سهل
و آسان مدان ما ... بتهایی نفس شماست ... نانکه آن بت مار این
بت اژدهاست بت شکستن سهل باشد بسخت سهل سهل دیدن نفس را
جهالت است و جهل هر نفس مکری و در مکری از آن عزق صد فرعون
با فرعونیان و ... زمان غیبت امام زمان است و آنحضرت
از نظرهای مردم پنهانست مثل آفتاب در روز ابر اگر چه او را نمی بیند

ولیکن